

درس خارج کلام

بررسی مبانی و مسائل مهدویت

با محوریت کتب اربعه

اسرار و علل غیبت امام زمان عَجَلُ الْمُنْتَظَرِ (۳)

(خروج مؤمنان از صلب کافران؛ نبودن تحت یعت طواغیت؛ آزمون مردم و غضب خداوند ﷻ بر مردم)

آیت الله طوسی (دامت برکاته)

جلسات ۵۲ تا ۷۲

سال تحصیلی ۹۸-۱۳۹۷

اسرار و علل غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه

خروج مؤمنان از صلب کافران

بحث ما پیرامون علل غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه بود، اولین موردی که بیان کردیم مسئله اجرای سنن انبیاء درباره‌ی حضرت بود که انبیاء متعددی را مطرح کردیم که غیبات متعدد و طولانی داشتند و آخرین پیامبری که به غیبت او پرداختیم حضرت الیاس بود که طبق بعضی روایات هنوز هم غیبت ایشان ادامه دارد. البته علت اصلی غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه طبق روایتی که از امام صادق علیه السلام بیان کردیم سری از اسرار است که تنها ائمه علیهم السلام به آن آگاه هستند و بعد از ظهور امام کشف خواهد شد اما حکمت‌هایی برای غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه در روایات نقل شده که در ادامه به دیگر موارد آن می‌پردازیم. یکی دیگر از حکمت‌هایی که برای غیبت در روایات بیان شده خلوص اصلاّب از مؤمنین است به گونه‌ای که دیگر غیر کافر فاجر متولد نمی‌شود و امروزه افراد زیادی در غرب اینچنین هستند.

روایت اول خروج مؤمنان از صلب کافران:

حَدَّثَنَا الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرٍ بْنِ الْمُظَفَّرِ الْعَلَوِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الْكَرْخِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَوْ قَالَ لَهُ رَجُلٌ أَصْلَحَكَ اللَّهُ أَلَمْ يَكُنْ عَلَى عليه السلام قَوِيًّا فِي دِينِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ بَلَى قَالَ فَكَيْفَ ظَهَرَ عَلَيْهِ الْقَوْمُ وَ كَيْفَ لَمْ يَدْفَعَهُمْ وَ مَا مَنَعَهُ مِنْ ذَلِكَ قَالَ آيَةٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَنَعَتْهُ قَالَ قُلْتُ وَ أَيْ آيَةٍ قَالَ قَوْلُهُ تَعَالَى لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا إِنَّهُ كَانَ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَدَائِعُ مُؤْمِنِينَ فِي أَصْلَابِ قَوْمٍ كَافِرِينَ وَ مُنَافِقِينَ فَلَمْ يَكُنْ عَلَى عليه السلام لِيَقْتُلِ الْآبَاءَ حَتَّى تَخْرُجَ الْوَدَائِعُ فَلَمَّا خَرَجَ الْوَدَائِعُ ظَهَرَ عَلَى عَلِيٍّ مِنْ ظَهَرٍ فَقَاتَلَهُ وَ كَذَلِكَ قَائِمُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ لَنْ يَظْهَرَ أَبَدًا حَتَّى تَظْهَرَ وَدَائِعُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَإِذَا ظَهَرَتْ ظَهَرَ عَلَى مَنْ ظَهَرَ فَقَتَلَهُ^۱

« ابراهیم کرخی گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم یا مردی به امام صادق علیه السلام گفت: اصلحک الله! آیا علی علیه السلام در دین خدای تعالی نیرومند نبود؟ فرمود: آری نیرومند بود. گفت:

پس چرا آن قوم بر او غلبه کردند و چرا آنها را دفع نفرمود و مانع کارهای ایشان نشد؟ فرمود: آیه‌ای در کتاب خدای تعالی او را بازداشت، گوید: گفتم: آن کدام آیه است؟ فرمود: این سخن خدای تعالی: اگر [کافر و مؤمن] از

۱ علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۴۷

۲ تردید از حسن بن محبوب است لذا روایت مرسل نیست چون یا خود ابراهیم کرخی به امام عرض کرده که در این صورت مرسل نبودن روایت مشخص است یا اینکه شخصی در حضور ابراهیم کرخی به امام عرض کرده که چون در حضور ابراهیم بوده مرسل نیست، روایت مرسل زمانی است که ابراهیم از کسی نقل کند که او از امام صادق علیه السلام نقل کرده باشد و خود ابراهیم کرخی در مجلس حدیث حضور نداشته باشد.

هم متمایز می شدند قطعا کافران را به عذاب دردناکی معذب می داشتیم. زیرا برای خدای تعالی ودایع مؤمنی در اصلاص قوم کافر و منافق وجود دارد و علی علیه السلام پدران را نمی کشت تا آنکه آن ودایع خارج شوند و چون آن ودایع خارج شدند بر آنها غلبه فرمود و با ایشان قتال کرد، و قائم ما اهل البیت نیز چنین است ظهور نمی کند تا آنکه ودایع خدای تعالی ظاهر شود و چون آنها ظاهر شدند بر آنان غلبه می کند و آنان را نابود می سازد.»

منابع روایت:

۱. تفسیر القمی^۱، ج ۲ ص ۳۱۶- حدثنا أحمد بن علی قال: حدثنا الحسين بن عبد الله السعدي قال: حدثنا الحسن بن موسى الخشاب، عن عبد الله بن الحسين، عن بعض أصحابه، عن فلان الكرخي: قال: قال رجل لأبي عبد الله عليه السلام ألم يكن عليّ قوياً في بدنه قوياً في أمر الله؟ قال له أبو عبد الله عليه السلام بلى. قال له: فما منعه أن يدفع أو يمتنع؟ قال:

۲. علل الشرايع، ص ۱۴۷ ب ۱۲۲ ح ۳

۳. کمال الدین، ج ۱ ص ۶۴۱ ب ۵۴- به همان سند علل الشرائع، و با کمی تفاوت در متن.

۴. تفسیر الصافی، ج ۵ ص ۴۳- از تفسیر قمی، مرسلا. و ص ۴۴- از کمال الدین مرسلا.

۵. إثبات الهداء، ج ۳ ص ۴۸۹ ب ۳۲ ف ۵ ح ۲۲۴- از کمال الدین، با کمی تفاوت. و ص ۵۵۳ ب ۳۲ ف ۳۰ ح ۵۷۹- از تفسیر قمی.

۶. المحجّة، ص ۲۰۶- از تفسیر قمی.

۷. البرهان، ج ۴ ص ۱۹۸ ح ۲- همان متن علل الشرايع، با کمی تفاوت، از ابن بابويه. و ح ۴- از تفسیر قمی.

۸. حلیة الأبرار، ج ۱ ص ۴۱۹ ب ۳۹ و ج ۲ ص ۵۸۷ ب ۲۳

۹. غایة المرام، ج ۶ ص ۲۲ ب ۶۴ ح ۲ و ب ۶۴ ح ۴- از تفسیر قمی.

۱۰. بحار الانوار، ج ۸ ص ۱۴۲ از تفسیر القمی. و ص ۱۴۳- از علل الشرايع، و کمال الدین، با کمی تفاوت.

و ج ۵۲ ص ۹۷ ب ۲۰ ح ۱۹- از علل الشرايع، و کمال الدین.

۱ تفسیر قمی: نظر ما در مورد این تفسیر در دوره های قبل همان نظر مرحوم خوئی بود که تفسیر و رجالی که در تفسیر هستند، همه را توثیق می کنند چون در مقدمه ی تفسیر این مطلب آمده است، اما پس از تحقیق از این نظر برگشتیم. اجمال مشکل این است که بخشی از تفسیر قمی برای خود ایشان نیست، ولی مشخص نیست و خلط شده است. یعنی به نحو کبروی، توثیقات مرحوم قمی رحمته الله را قبول داریم، ولی صغروی در اینجا خلط شده است.

۱۱. نور الثقلين، ج ۵ ص ۷۰ ح ۵۹- از کمال الدین. و ح ۶۱- از تفسیر القمی.

۱۲. منتخب الأثر، ص ۲۹۰ ف ۳۴ ب ۲ ح ۲- از کمال الدین.

۱۳. ينابيع المودة، ج ۳ ص ۲۵۱ ب ۷۱ ح ۴۹- از المحجّة.

۱۴. معجم الأحاديث الإمام المهدي عليه السلام، ج ۷، ص ۵۷۱

اسرار و علل غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

خروج مؤمنان از صلب کافران

بررسی سند روایت اول:

مرحوم قمی این روایت را به سندی متفاوت از سند مرحوم صدوق نقل می‌کند اما طبق هر دو منبع راوی آن روایت ابراهیم کرخی می‌باشد.

سند روایت طبق تفسیر مرحوم قمی: **حدثنا أحمد بن علي قال: حدثنا الحسين بن عبد الله السعدي قال: حدثنا الحسن بن موسى الخشاب، عن ١ عبد الله بن الحسين، عن بعض أصحابه، عن فلان الكرخي: قال: قال رجل لأبي عبد الله عليه السلام:**

طبق این سند روایت مرسل است.

سند روایت در علل الشرائع: **حدثنا المظفر بن جعفر العلوي رحمه الله قال: حدثنا جعفر ابن محمد بن مسعود، عن أبيه، عن علي بن محمد، عن أحمد بن محمد، عن الحسن بن محبوب، عن إبراهيم الكرخي قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام، أو قال له رجل:**

ابراهیم کرخی: ایشان توثیق خاصی ندارد.

مرحوم خوئی چند عنوان را نقل کرده و می‌گوید همه‌ی موارد همان ابراهیم کرخی است:

ابراهیم ابن ابی زیاد الکرخي، ابراهیم ابن ابی زیاد، ابراهیم بن ابی زیاد الکلابی، ابراهیم الکرخي

مرحوم خویی می‌فرماید:

إبراهيم بن أبي زياد. إبراهيم الكرخي. إبراهيم بن أبي زياد الكلابي. روى عنه محمد بن أبي عمير، ذكره الصدوق في طريقه إليه، و طريقه إليه أبوه، عن سعد بن عبد الله، عن أيوب بن نوح، عن محمد بن أبي عمير و الطريق صحيح، و عده الشيخ في رجاله (۲۳۹) من أصحاب الصادق عليه السلام قائلا: «إبراهيم الكرخي بغدادی»، و كذلك ذكره البرقي، و زاد: «أنه من أبناء العجم»، و الظاهر أنه هو ابن أبي زياد هذا.^۲ إبراهيم بن زياد الكرخي. وقع بهذا العنوان

۱ تعبیر به «حدثنا» نقل مستقیم را بیان می‌کند اما تعبیر به «عن» بعضی گفتند: در آن شبهه‌ی ارسال است.

۲ معجم رجال الحديث، ج ۱، ص ۱۷۷

فی أسناد عدة من الروایات، تبلغ ثلاثة و أربعین موردا: أقول: قد تقدمت ترجمته بعنوان: إبراهيم بن زیاد الكرخي.^۱

«محمد بن ابی عمیر از او روایت نقل کرده است، مرحوم صدوق طریقی به او را ذکر کرده و طریق صحیح است، و شیخ او را از اصحاب امام صادق شمرده است و همچنین برقی او را ذکر کرده و اضافه کرده است: او از فرزندان عجم بود و ظاهر او ابن ابی زیاد باشد. و به این عنوان در اسناد تعدادی از روایات (۴۳ مورد) واقع شده است. اما مرحوم خوئی مطلبی که تصریح بر مدح یا توثیق ابراهیم کرخی داشته باشد، بیان نمی‌کند.»

مرحوم مامقانی می‌فرماید:

و لم يتعرض أحد من أهل الرجال فی إبراهيم الكرخي بمدح و لا قدح.^۲ «احدی از رجال در مورد ابراهیم کرخی متعرض مدح و قدح نشده است.»

روایاتی که ابراهیم کرخی نقل می‌کند و دلالت بر توثیق یا حسن او دارد:

۱. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ جَدِّي أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ وَ أَبِي عَلِيِّ الزَّرَادِيِّ جَمِيعاً عَنْ إِبْرَاهِيمَ الْكَرْخِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ عليه السلام وَ إِنِّي لَجَالِسٌ عِنْدَهُ إِذْ دَخَلَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عليه السلام وَ هُوَ غُلَامٌ فَقُمْتُ إِلَيْهِ فَقَبَّلْتُهُ وَ جَلَسْتُ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَا إِبْرَاهِيمُ أَمَا إِنَّهُ لَصَاحِبُكَ مِنْ بَعْدِي أَمَا لَيَهْلِكَنَّ فِيهِ أَقْوَامٌ وَ يَسْعَدُ فِيهِ آخَرُونَ فَلَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ وَ ضَاعَفَ عَلَى رُوحِهِ الْعَذَابَ أَمَا لَيُخْرِجَنَّ اللَّهُ مِنْ صُلْبِهِ خَيْرَ أَهْلِ الْأَرْضِ فِي زَمَانِهِ سَمَى جَدَّهُ وَ وَارِثَ عِلْمِهِ وَ أَحْكَامِهِ وَ فَضَائِلِهِ وَ مَعْدِنَ الْإِمَامَةِ وَ رَأْسَ الْحِكْمَةِ يَقْتُلُهُ جَبَّارٌ بَنَى فَلَانٍ بَعْدَ عَجَائِبَ طَرِيفَهُ حَسِداً لَهُ وَ لَكِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بَالِغُ أَمْرِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ يُخْرِجُ اللَّهُ مِنْ صُلْبِهِ تَكْمِلَةً اِثْنَيْ عَشَرَ إِمَاماً مَهْدِيّاً اخْتَصَّهُمُ اللَّهُ بِكَرَامَتِهِ وَ أَحَلَّهُمْ دَارَ قُدْسِهِ - الْمُنتَظِرُ لِلثَّانِي عَشَرَ مِنْهُمْ كَالشَّاهِرِ سَيْفِهِ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَذُبُّ عَنْهُ قَالَ فَدَخَلَ رَجُلٌ مِنْ مَوَالِي بَنِي أُمَيَّةَ فَانْقَطَعَ الْكَلَامُ فَعُدْتُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِحْدَى عَشْرَةَ مَرَّةً أُرِيدُ مِنْهُ أَنْ يَسْتَتِمَ الْكَلَامَ فَمَا قَدَرْتُ عَلَى ذَلِكَ فَلَمَّا كَانَ قَابِلُ السَّنَةِ الثَّانِيَةِ دَخَلْتُ عَلَيْهِ وَ هُوَ جَالِسٌ فَقَالَ يَا إِبْرَاهِيمُ هُوَ الْمُفْرَجُ لِلْكَرْبِ عَنْ شِيعَتِهِ بَعْدَ ضَنْكِ شَدِيدٍ وَ بَلَاءٍ طَوِيلٍ وَ جَزَعٍ وَ خَوْفٍ فَطُوبَى لِمَنْ أَدْرَكَ ذَلِكَ الزَّمَانَ حَسْبُكَ يَا إِبْرَاهِيمُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَمَا رَجَعْتُ بِشَيْءٍ أَسْرَ مِنْ هَذَا لِقَلْبِي وَ لَا أَقْرَ لِعَيْنِي.^۳

« ابراهیم کرخی گوید: بر امام صادق عليه السلام وارد شدم و نزد او نشسته بودم که ابو الحسن موسی بن جعفر عليه السلام که نوجوانی بود وارد شد و من برخاستم و او را بوسیدم و نشستم، آنگاه امام صادق عليه السلام فرمود: ای ابراهیم! آیا

۱ معجم رجال الحديث، ج ۱، ص ۳۳۰

۲ تنقيح المقال فی علم الرجال، ج ۳، ص ۲۳۵

۳ کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۳۳۴

می‌دانی که پس از من او امام تو است، بدان که اقوامی در باره او به هلاکت افتاده و اقوام دیگری به سعادت رسند، لعنت خدا بر قاتل او باد و خدا عذاب روحش را دو چندان کند، بدان که خدای تعالی از صلب او بهترین اهل زمین در عصر خود را خارج سازد که همنام جدش و وارث علم و احکام و فضایل اوست و معدن امامت و رأس حکمت است، و پس از شگفتیها و کرامات نیکوئی که از وی به ظهور رسد، جبار بنی فلان از روی حسادت وی را خواهد کشت، و لکن خدای تعالی امرش را می‌رساند گرچه مشرکان را ناخوش آید و از صلب او امام مهدی را که تکلمه ائمه دوازده گانه است خارج سازد و آنان را به کرامت خود مخصوص گرداند و در دار القدس خود فرود آورد، کسی که منتظر دوازدهمین آنان باشد مانند کسی است که شمشیرش را از غلاف بیرون کشیده و در رکاب رسول خدا ﷺ از آن حضرت دفاع نماید.

راوی گوید: در این هنگام مردی از دوستان بنی امیه وارد شد و سخن قطع گردید و من یازده بار دیگر به نزد امام صادق علیه السلام رفتم تا از آن حضرت درخواست کنم که کلامشان را کامل کنند و به آن توفیق نیافتم تا آنکه در سال بعد بر امام وارد شدم و او نشسته بود، فرمود: ای ابراهیم! او کسی است که پس از سختی شدید و بلای طویل و جزع و خوف ظاهر شده و حزن و مشقت را از شیعیانش برطرف سازد و خوشا به حال کسی که آن زمان را درک کند، ای ابراهیم! ترا بس است. ابراهیم گوید: من هیچ گاه مسرورتر از آن زمان نبودم که پس از شنیدن این مژده از نزد امام صادق علیه السلام برمی‌گشتم.»

به نظر ما کتب رجالی قدما یکی از طرق برای توثیق راوی می‌باشد و طرق دیگری هم برای توثیق راوی وجود دارد مانند سنخ روایاتی که راوی نقل می‌کند.

فرزند مرحوم مامقانی می‌فرماید:

بناء علی أنّ التوثیق و التضعیف فی الرواء کما یثبت بتوثیقات خبراء الفنّ کذلک یثبت بالقرائن و الأمارات الموجبة للوثوق و الاطمینان بوثاقه الراوی أو ضعفه، یكون المترجم بقرینه رواية الأجلّاء عنه و ممّن نصّوا بأنّه لا یروی إلّا عن ثقة، و أصحاب الإجماع، و الثقات الأجلّاء، و بقرینه عمل الفقهاء بروایاته، و بالتأمّل فی مضامین روایاته معدودا فی الثقات، و مع التنزّل لا بدّ من عدّه حسنا فی أعلى مراتب الحسن أقلا، فالمترجم عندی حسن، و روایاته من الحسان كالصّحاح.^۱

«بنا بر اینکه توثیق و تضعیف در روات همان طور که به توثیقات اهل فن ثابت می‌شود همچنین به قرائن و امارات موجب اطمینان به وثاقت و ضعف راوی ثابت می‌شود، مترجم به قرینه روایت اجلا از او و کسانی که تصریح کردند به اینکه جز از ثقه روایت نمی‌کنند، و اصحاب اجماع، و ثقات اجلا، و به قرینه عمل فقها به روایات

۱ تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۳، ص ۲۳۶

او^۱، و به تأمل در مضامین روایات او، او از ثقات شمرده می‌شود، و با تنزل لااقل در اعلی مراتب حسن شمرده می‌شود، پس مترجم نزد من حسن است و روایات او از حسان مانند صحاح است.»

۲- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الصُّوفِيُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي صَفْوَانُ بْنُ يَحْيَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي زِيَادٍ عَنْ أَبِي حَمَزَةَ الثَّمَالِيِّ عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَابَلِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عليه السلام فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَخْبِرْنِي بِالَّذِينَ فَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ طَاعَتَهُمْ وَ مَوَدَّتَهُمْ وَ أَوْجَبَ عَلَى عِبَادِهِ الْإِقْدَاءَ بِهِمْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ لِي يَا كُنْكَرُ إِنَّ أَوْلَى الْأَمْرِ الَّذِينَ جَعَلَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَيْمَةً لِلنَّاسِ وَ أَوْجَبَ عَلَيْهِمْ طَاعَتَهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام ثُمَّ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ ابْنَا عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ثُمَّ أَنْتَهَى الْأَمْرُ إِلَيْنَا ثُمَّ سَكَتَ فَقُلْتُ لَهُ يَا سَيِّدِي رَوَى لَنَا عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ عليه السلام أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ عَلَى عِبَادِهِ فَمَنْ الْحُجَّةُ وَ الْإِمَامُ بَعْدَكَ قَالَ ابْنِي مُحَمَّدٌ وَ اسْمُهُ فِي التَّوْرَةِ بَاقِرٌ يَنْقُرُ الْعِلْمَ بَقْرًا هُوَ الْحُجَّةُ وَ الْإِمَامُ بَعْدِي وَ مِنْ بَعْدِ مُحَمَّدٍ ابْنُهُ جَعْفَرٌ وَ اسْمُهُ عِنْدَ أَهْلِ السَّمَاءِ الصَّادِقُ فَقُلْتُ لَهُ يَا سَيِّدِي فَكَيْفَ صَارَ اسْمُهُ الصَّادِقُ وَ كَلَّكُمْ صَادِقُونَ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عليه السلام أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ إِذَا وُلِدَ ابْنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام فَسَمَّوْهُ الصَّادِقَ فَإِنَّ لِلْخَامِسِ مِنْ وَلَدِهِ وَلَدًا اسْمُهُ جَعْفَرٌ يَدْعَى الْإِمَامَةَ اجْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ وَ كَذِبًا عَلَيْهِ فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ جَعْفَرٌ الْكَذَّابُ الْمُفْتَرِي عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ الْمَدْعَى لِمَا لَيْسَ لَهُ بِأَهْلِ الْمُخَالِفِ عَلَى أَبِيهِ وَ الْخَاسِدُ لِأَخِيهِ ذَلِكَ الَّذِي يَرُومُ كَشْفَ سِتْرِ اللَّهِ عِنْدَ غَيْبِهِ وَلِيُّ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.^۲

«از ابراهیم بن ابی زیاد از ابو حمزه ثمالی از ابو خالد کابلی [ایشان ابتدا انحراف در عقیده داشت سپس حق را شناخت] که گفت: بر مولای خود امام زین العابدین عليه السلام وارد شدم و به او گفتم: ای فرزند رسول خدا! کسانی که خدای تعالی طاعت و مودتشان را واجب ساخته و اقتدای به آنان را پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله واجب گردانیده است چه کسانی هستند؟ فرمود: ای کنکر! اولی الامری که خدای تعالی آنها را ائمه مردم گردانیده و طاعتشان را بر آنها واجب ساخته است عبارتند از: امیر المؤمنین علی بن ابی طالب عليه السلام سپس حسن و سپس حسین دو فرزند علی بن ابی طالب سپس امر به ما منتهی گردید و بعد سخنی نفرمود.

گفتم ای سرورم! از امیر المؤمنین علی عليه السلام برای ما روایت شده است که زمین از حجت خدای تعالی بر بندگانش خالی نمی‌ماند، حجت و امام پس از شما کیست؟ فرمود: فرزندان محمد و نام او در تورات باقر است و علم را می‌شکافد، او حجت و امام پس از من است و پس از محمد فرزندش جعفر و او را در آسمانها صادق می‌گویند، گفتم: ای سرورم! چرا نام او صادق شده است در حالی که همه شما صادق هستید؟ فرمود: پدرم از

۱ در مورد عمل اصحاب و اعراض اصحاب مبانی متفاوت است، مرحوم حائری عمل اصحاب را جابر و اعراض اصحاب را موهن می‌دانستند و مرحوم خوئی نه عمل اصحاب را جابر می‌دانستند و نه اعراض را موهن می‌دانستند و استاد ما عمل اصحاب را جابر نمی‌دانند ولی اعراض را موهن می‌دانند.

پدران‌ش از رسول خدا ﷺ روایت فرموده است: آنگاه که فرزندم جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب متولد شد نامش را صادق بگذارید که پنجمین از سلاله او فرزندی است که نامش جعفر است که از روی تجرّی بر خدای تعالی و دروغ بستن بر او ادّعی امامت می‌کند و او نزد خدا جعفر کذاب و مفتّری بر خدای تعالی است و مدّعی مقامی است که اهل آن نیست و مخالف پدر خویش و حسود بر برادر خود است او کسی است که می‌خواهد در هنگام غیبت ولیّ خدای تعالی، او را آشکار کند.»

پس نقل چنین روایاتی توسط ابراهیم کرخی دلالت بر صحت اعتقاد او دارد و ما را از توثیق قدما بی‌نیاز می‌کند پس ایشان ثقه یا لااقل حسن می‌باشد.

اسرار و علل غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

خروج مؤمنان از صلب کافران

ادامه بررسی سند روایت اول:

حسن بن محبوب:

نام ایشان در کامل الزیارات در ثواب زیارت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است، طبق مبنای مرحوم خوئی این توثیق عام است چون ابن قولویه در مقدمه کتاب راویانی که از آن‌ها روایت نقل می‌کند را توثیق می‌کند البته مرحوم خوئی از این مبنای خود برگشتند.

نظر شیخ طوسی:

کوفی، ثقة، روی عن أبي الحسن الرضا عليه السلام، و روی عن ستین رجلا من أصحاب أبي عبد الله عليه السلام و كان جليل القدر، يعدّ في الأركان الأربعة في عصره. له كتب كثيرة أخبرنا بجميع كتبه و رواياته عدّة من أصحابنا.^۱ قد عدّه الشيخ رحمه الله تارة: من أصحاب الكاظم عليه السلام قائلا: الحسن بن محبوب السرد، و يقال: الزراد، مولى، ثقة. انتهى.^۲

« او کوفی و ثقّه است، او از امام رضا عليه السلام روایت نقل کرده است و ۶۰ نفر از اصحاب امام صادق عليه السلام روایت کرده است. او جلیل القدر و یکی از ارکان اربعه در عصرش شمرده می‌شود. او تألیفات بسیاری دارد و عده‌ای از اصحاب ما به جمیع کتب و روایات او خبر دادند. مرحوم شیخ او را در رجالش از اصحاب امام کاظم عليه السلام شمرده و گفته است: حسن بن محبوب سراد ثقّه است.»

نظر مرحوم کشی: أجمع أصحابنا على تصحيح ما يصحّ عن هؤلاء.^۳ « او جزء اصحاب اجماع است.»

مرحوم نجاشی از ایشان صحبتی نکردند، لذا مرحوم خوئی می‌فرماید:

بقي هنا شيء و هو: أن النجاشي لم يتعرض لترجمة الحسن بن محبوب و لا يظهر وجه لذلك، إلا أن يكون قد غفل عن ذلك، أو أنه سقطت ترجمته عن نسخة المستنسخ لكتابه، و إلا فلا يحتمل أن النجاشي لم يطلع على كتاب الحسن بن محبوب، كيف و قد ذكر في ترجمة جعفر بن بشير أن له كتاب المشيخة مثل كتاب الحسن بن

۱ فهرست کتب الشيعة، ص ۱۲۲

۲ رجال الشيخ: ۳۴۷

۳ تنقيح المقال في علم الرجال، ج ۲۰، ص ۳۵۲

محبوب، إلا أنه أصغر منه. قد وقع بهذا العنوان في أسناد كثير من الروايات تبلغ ألفا و خمسمائة و ثمانية عشر موردا.^۱

«نجاشی متعرض ترجمه حسن بن محبوب نشده است و وجهی برای آن ظاهر نیست مگر اینکه او را فراموش کرده باشد یا اینکه ترجمه او از نسخه مستنسخ ساقط شده باشد و الا محتمل نیست که نجاشی بر کتاب حسن بن محبوب اطلاع نیافته باشد، چگونه در حالی که در ترجمه جعفر بن بشیر ذکر کرده که برای او کتاب مشیخه مانند کتاب حسن بن محبوب است الا اینکه از آن کوچکتر است. و به این عنوان در اسناد بسیاری از روایات (هزار و پانصد و هجده مورد) واقع شده است.»

از ایشان در تفسیر قمی هم روایت نقل شده است یعنی توثیق عام مرحوم قمی را دارد البته ایشان توثیق خاص دارد. پس ایشان هم ثقه است.

احمد بن محمد:

ایشان بین دو نفر مشترک است: احمد بن محمد بن عیسی و احمد بن محمد بن خالد.

اگر احمد بن محمد بن عیسی باشد، او شیخ قمی‌ها و شخصیت آن‌ها است و مجموع روایات ایشان در کتب اربعه دو هزار و سیصد روایت است و اگر احمد بن محمد بن خالد باشد، او ثقه است اما از ضعفا روایت نقل می‌کند و از او در کتب اربعه هشتصد و سی روایت نقل شده است.

احمد بن محمد بن خالد:

نظر مرحوم نجاشی:

أبو جعفر أصله كوفي - و كان جده محمد بن علي، حبسه يوسف بن عمر بعد قتل زيد عليه السلام، ثم قتله، و كان خالد صغير السن، فهرب مع أبيه عبد الرحمن إلى برقرود و كان ثقة في نفسه، يروى عن الضعفاء و اعتمد المراسيل. و صنف كتباً. أخبرنا بجميع كتبه الحسين بن عبيد الله.^۲

«ابو جعفر اصلتاً او کوفی است و جد او محمد بن علی بود یوسف بن عمر بعد از قتل زید بن علی او را حبس کرد سپس او را به قتل رساند و خالد در سنین کودکی بود، پس همراه پدرش عبد الرحمن به برقرود فرار کرد و او فی نفسه ثقه بود، از ضعفا روایت می‌کرد و به مراسیل اعتماد می‌کرد. و کتابهایی تالیف کرد که به همه‌ی کتب او حسین بن عبيد الله خبر داد.»

نظر مرحوم شیخ طوسی:

۱ معجم رجال الحديث، ج ۶، ص ۹۸

۲ رجال النجاشی، ص ۷۶

و كان ثقةً في نفسه، غير أنه أكثر الرواية عن الضعفاء، و اعتمد المراسيل، و صنّف كتباً كثيرة.^١ « او في نفسه ثقة بود غير اینکه اکثراً از ضعفا روایت می‌کرد و به مراسیل اعتماد می‌کرد و کتب زیادی تالیف کرد.»

مرحوم علامه حلی ایشان را در قسم اول خلاصه الاقوال می‌آورد و کلام ابن غضائری را نقل می‌کند:

قال ابن الغضائری: طعن علیه القمیون، و لیس الطعن فیه، إنما الطعن فی من یروی عنه، فإنه کان لا یبالی عمن يأخذ، علی طریقہ أهل الأخبار، و کان أحمد بن عیسی أبعدہ عن قم، ثم أعاده إليها و اعتذر إلیه، و قال: وجدت کتاباً فیه وساطة بین أحمد بن محمد بن عیسی، و أحمد بن محمد بن خالد، لما توفی مشی أحمد بن محمد بن عیسی فی جنازته حافیا، حاسراً، لیبرئ نفسه مما قذفه به.^٢

« قمی‌ها بر او طعن زدند و ایراد گرفتند و طعن در مورد خود او نیست بلکه در مورد کسانی است که از آن‌ها روایت نقل می‌کرد، برای او مهم نبود از چه کسی روایت اخذ می‌کند، او بر طریقه‌ی اخباری‌ها بود، احمد بن عیسی او را از قم بیرون کرد سپس او را برگرداند و از او عذرخواهی کرد، و گفت: نامه‌ای یافتم که در آن وساطت احمد بن محمد بن عیسی و احمد بن محمد بن خالد بود و چون وفات یافت احمد بن محمد بن عیسی در تشییع او پابرهنه شرکت کرد تا خود را از آنچه به او نسبت داده بود تبرئه کند.»

مرحوم کلینی روایتی را از احمد بن محمد بن خالد نقل می‌کند:

ثم إنه قد روى الكلینی، فی الکافی: عن أبي جعفر الثانی ع، تتضمن شهادة الخضر ع عند أمير المؤمنين ع، بالأئمة الاثني عشر، مع تسمیة كل واحد منهم، حتی انتهى إلى الحجة المنتظر سلام الله علیه، فقال: «و أشهد علی رجل من ولد الحسن ع لا یکنی و لا یسمی حتی یظهر أمره، فیملاها عدلاً کما ملئت جوراً»^٣

« از امام جواد علیه السلام روایتی را نقل می‌کند که متضمن شهادت حضرت خضر علیه السلام نزد امیر مؤمنان علیه السلام است به ائمه اثنی عشر همراه نام بردن هر یک از آن‌ها تا اینکه منتهی می‌شود به حضرت حجت علیه السلام پس فرمود: و شهادت می‌دهم بر [امامت] مردی از اولاد حسن که کنیه و اسمش برده نمی‌شود، تا این‌که امرش [قیام و ظهورش واقع شده] غلبه کند، و زمین را پر از عدل و داد کند همچنان‌که پر از ظلم و جور شده است.»

پس اگر احمد بن محمد بن خالد باشد طعنی در مورد خود او نیست بلکه طعن در روایانی است که از آن‌ها روایت نقل می‌کند.

احمد بن محمد بن عیسی:

١ تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ٧، ص ٢٧٧

٢ معجم رجال الحديث، ج ٣، ص ٥٣

٣ معجم رجال الحديث، ج ٣، ص ٥٣

نظر مرحوم کشی:

شیخ القمیین، و وجیههم، و فقیههم غیر مدافع، و کان ایضا رئیس الذی یلقی السلطان. و لقی الرضا علیه السلام. و له کتب، و لقی أبا جعفر الثانی ع، و أبا الحسن العسکری علیه السلام

« او شیخ قمی‌ها و بزرگ شخصیت آن‌ها و فقیه بلاشبیه بود و رئیسی بود که با سلطان ملاقات می‌کرد. او با امام رضا علیه السلام ملاقات کرد و برای او کتبی است و ابو جعفر ثانی و امام حسن عسگری علیه السلام را ملاقات کرد.»
پس اگر مراد احمد بن محمد بن عیسی هم باشد سند مشکلی ندارد.

اسرار و علل غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

خروج مؤمنان از صلب کافران

ادامه بررسی سند روایت اول:

علی بن محمد:

ایشان بین دو نفر مشترک است: علی بن محمد بن قاسم که ثقة است و علی بن محمد بن عبد الله بن بدار که از مشایخ مرحوم کلینی است و بعضی گفتند هر دو یک نفر هستند.

علی بن محمد بن بدار:

مرحوم خوئی می‌فرماید:

روایات تبلیغ ستا و تسعین مورد. تقدم فی علی بن محمد، أن علی بن محمد بن بدار هو علی بن محمد بن أبي القاسم الثقة.^۱ «روایات او نود و شش مورد در کتب اربعه است. در عنوان علی بن محمد گذشت که علی بن محمد بن بدار همان علی بن محمد بن ابی القاسم ثقة است.»

مرحوم خوئی سه عنوان علی بن ابی القاسم بن عبد الله، علی بن محمد بن بدار و علی بن محمد بن عبد الله را یک نفر می‌داند.

نظر مرحوم نجاشی:

المعروف أبوه بماجيلويه، يكنى أبا الحسن. ثقة، فاضل، فقيه، أديب رأى أحمد بن محمد البرقي و تأدب عليه، و هو ابن بنته. صنف كتباً. كنيه او ابو الحسن بود، « او ثقة، فاضل، فقيه، اديب بود او احمد بن محمد برقي را دید و او فرزند دختری او است و کتاب‌هایی هم تالیف کرد.»

پس ایشان هم ثقة هستند.

جعفر بن محمد بن مسعود:

مرحوم عیاشی در مورد او گفتند «فاضل» و در مورد ایشان مطلبی بیش از این نداریم، فاضل بودن اعم از ثقة بودن است و از جهت اینکه او استاد و شیخ مرحوم صدوق است نیز نمی‌توانیم او را توثیق کنیم چون خود مرحوم صدوق چنین تصریحی نکردند.

۱ معجم رجال الحديث، ج ۱۳، ص ۱۴۱

محمد بن مسعود:

ایشان همان عیاشی معروف است که بر اثر تلمذ نزد اساتید شیعه، شیعه شد، اموال بسیاری از پدرش به او به ارث رسیده بود که همه‌ی آن برای نشر معارف اهل بیت علیهم‌السلام خرج کرد.

نظر مرحوم نجاشی:

محمد بن مسعود بن محمد بن عیاش السلمی السمرقندی أبو النضر المعروف بالعیاشی: ثقة، صدوق، عین من عیون هذه الطائفة، و كان یروی عن الضعفاء كثيرا و كان فی أول أمره عامی المذهب، و سمع حدیث العامة فأكثر منه، ثم تبصر و عاد إلینا^۱. قال لنا أبو جعفر الزاهد: أنفق أبو النضر علی العلم و الحدیث تركه أبیه سائرهما، و كانت ثلاثمائة ألف دینار، و كانت داره كالمسجد بین ناسخ أو مقابل أو قارئ أو معلق مملوءة من الناس. و صنف أبو النضر كتباً. أخبرنا بجميع كتبه جماعة من اصحابنا.^۲

« او ثقة، صدوق و از شخصیت‌های این طائفه. ولی او بیشتر از ضعفاء روایت می‌کند و در اول امر عامی بود و حدیث عامه را می‌شنید سپس مستبصر شد و شیعه گشت. او در راه علم و حدیث ارث پدرش را انفاق کرد و آن سیصد هزار دینار بود. و خانه او مانند مسجد بین ناسخ و مقابل و قاری و معلق بود و پر از جمعیت مردم بود و او کتبی تألیف کرد.»

جعفر بن محمد بن مسعود: رابط بین پدر و بعدی‌ها در نقل کتاب‌ها فقط ایشان بوده است.

نظر شیخ طوسی:

فاضل، روی عن ابیه جمیع کتبه. کلمه فاضل هیچ اماره و نشانه‌ای برای توثیق نیست.

در وجیزه و بلغه نسبت به ایشان تعبیر ممدوح شده است.

مرحوم مامقانی می‌فرماید:

قلت فیکون من الحسان. می‌توان ایشان را جزء حسان قرار دهیم.

مرحوم مجلسی اول خبری از ایشان در روضه المتقین نقل می‌کند و می‌فرماید: فالخبر حسن كالصحيح.

نظر فرزند مرحوم مامقانی:

۱ معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواة، ج ۱۸، ص ۲۳۷

۲ رجال النجاشی، ص ۳۵۱

عند التأمل في جميع ما ذكرناه يحصل الاطمئنان بأن المترجم من الحسان، فهو حسن، و الحديث من جهته حسن أيضاً، فتفتن.^١ « با تأمل در همه‌ی آنچه ذکر کردیم، اطمینان به اینکه این شخص از حسان است، حاصل می‌شود، پس او حسن است، و حدیث از جهت او حسن است.»

مظفر بن جعفر علوی:

مرحوم خوئی می‌فرماید:

من مشايخ الصدوق - قدس سره - ترضى عليه. المشيخة: في طريقه إلى محمد بن موسى العياشي: و ذكره في العيون مع توصيفه بالسمرقندی. أقول: المظفر هذا هو المظفر بن جعفر بن محمد المتقدم، و عليه فمحمد جد المظفر لقبه المظفر أيضاً.^٢ « مرحوم صدوق بر او ترضی کرده است.»

پس راویان این روایت تضعیف نداشتند؛ بلکه یا ثقه یا حسن بودند یا لااقل ترضی داشتند پس این روایت از جهت سند مشکلی ندارد و می‌توان خلوص اصلاّب کفار از مومنین را یکی از حکمت‌های غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه بیان کرد.

روایت دوم خروج مؤمنان از صلب کافران:

حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ مَسْرُورٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ غَامِرٍ عَنْ عَمِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ غَامِرٍ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ مَا بَالُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام لَمْ يُقَاتِلْ مُخَالِفِيهِ فِي الْأَوَّلِ قَالَ لَأَيُّهُ فِي كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى « لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَاباً أَلِيماً » قَالَ قُلْتُ وَ مَا يَعْنِي بِتَزَايُلِهِمْ قَالَ وَدَائِعُ مُؤْمِنُونَ فِي أَصْلَابِ قَوْمٍ كَافِرِينَ وَ كَذَلِكَ الْقَائِمُ عليه السلام لَمْ يَظْهَرْ أَبَداً حَتَّى تَخْرُجَ وَدَائِعُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَإِذَا خَرَجَتْ ظَهَرَ عَلَى مَنْ ظَهَرَ مِنْ أَغْدَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَتَلَهُمْ.^٣

« ابن ابی عمیر، با واسطه‌ای از امام صادق عليه السلام نقل می‌کند و می‌گوید: از آن حضرت پرسیدم: چرا امیر مؤمنان عليه السلام در آغاز کار، با مخالفان خود کارزار و جنگ نکرده است؟ فرمود: به جهت آیه‌ای که در کتاب خدای عزّ و جلّ آمده که اگر مؤمنان و کفار (در مکه) از یکدیگر جدا می‌شدند، کافران را عذابی دردناک می‌چشانیم وی می‌گوید: عرض کردم: مقصود از "تزایلهم" چیست؟ فرمود: مقصود نطفه‌های مؤمنانی است که در صلب‌های کافران به ودیعه نهاده شده‌اند. [حضرت] قائم نیز تا زمانی که ودیعه‌های خدای عزّ و جلّ آشکار نگشته، ظهور نخواهد کرد. بنابراین، هنگامی که مؤمنان از صلب‌های کافران، آشکار شدند، او نیز ظهور می‌کند و بر دشمنان خدای عزّ و جلّ غلبه می‌یابد و آنان را به هلاکت می‌رساند.»

١ تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ١٦، ص ٦١

٢ معجم رجال الحديث، ج ١٩، ص ١٩٧

٣ کمال الدین و تمام النعمه، ج ٢، ص ٦٤١

منابع روایت:

۱. کمال الدین: ج ۲ ص ۶۴۱ ح ۵۴
۲. علل الشرایع: ص ۱۴۷ ب ۱۲۲ ح ۲- همان سند کمال الدین، با کمی تفاوت در متن.
۳. إثبات الهداة: ج ۳ ص ۴۸۹ ب ۳۲ ف ۵ ح ۲۲۳- از کمال الدین، با کمی تفاوت
۴. البرهان: ج ۴ ص ۱۹۸ ح ۱- همان متن کمال الدین، از ابن بابویه، با کمی تفاوت، و در آن: «لم یقاتل فلانا و فلانا» بدل «لم یقاتل مخالفیه».
۵. حلیۃ الأبرار: ج ۲ ص ۳۳۹ ب ۳۹ ح ۲- همان متن کمال الدین، از ابن بابویه، با کمی تفاوت، «لم یقاتل فلانا و فلانا و فلانا» بدل «لم یقاتل مخالفیه».
- و ج ۲ ص ۵۸۷ ب ۲۳- همان متن کمال الدین، از ابن بابویه، با کمی تفاوت، و در آن: «لم یقاتل فلانا و فلانا و فلانا» بدل «لم یقاتل مخالفیه».
۶. بحار الانوار: ج ۸، چ قدیم- ص ۱۴۹ (ج ۲۹ ص ۴۳۵-۴۳۶ ح ۲۴ ط ج)- از کمال الدین و علل الشرایع، با کمی تفاوت. و در آن: «لم یقاتل فلانا و فلانا و فلانا ...».
- و ج ۵۲ ص ۹۷ ب ۲۰ ح ۱۹- از کمال الدین و علل الشرایع.
۷. نور الثقلین: ج ۵ ص ۷۰ ح ۵۸- از کمال الدین، با کمی تفاوت، و در آن: «... فلانا و فلانا و فلانا».
۸. منتخب الأثر: ص ۲۹۰ ف ۲ ب ۴۴ ح ۱- از کمال الدین.
۹. الأنوار البهیة: ص ۳۷۲- مرسلا از ابن ابی عمیر، همان متن کمال الدین.
۱۰. معجم الأحادیث الإمام المهدی علیه السلام، ج ۷، ص ۵۷۳

اسرار و علل غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

خروج مؤمنان از صلب کافران

ادامه بررسی روایت دوم

نظر مفسران در مورد آیه: «لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَاباً أَلِيماً»

مرحوم طبرسی می‌فرماید:

«لَوْ تَزَيَّلُوا» ای لو تمیز المؤمنون من الکافرين «لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ» ای من اهل مکة «عَذَاباً أَلِيماً» بالسيف و القتل بأیدیکم و لكن الله تعالى يدفع المؤمنین عن الکفار فلحرمة اختلاطهم بهم لم يعذبهم.^۱

«لَوْ تَزَيَّلُوا» یعنی: اگر مؤمنین از کافرین تمیز داده شوند. «لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ» یعنی: کافران از اهل مکة را عذاب می‌کردیم. «عَذَاباً أَلِيماً» با شمشیر و کشته شدن آنان بدست شما، و لكن خداوند بواسطه حرمت اختلاط مؤمنین به کافران آنان را عذاب نمی‌فرماید.»

مرحوم علامه طباطبائی می‌فرماید:

و قوله: «لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَاباً أَلِيماً» التزیل التفرق و ضمیر «تَزَيَّلُوا» لجمیع من تقدم ذكره من المؤمنین و الکفار من اهل مکة ای لو تفرقوا بأن یمتاز المؤمنون من الکفار لعذبنا الذين كفروا من اهل مکة عذاباً أليماً لكن لم نعذبهم لحرمة من اختلط بهم من المؤمنین.^۲

«لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَاباً أَلِيماً» - کلمه "تزیل" به معنای تفرق است، و ضمیر در "تزیلوا" به همه نامبردگان در قبل از مؤمنین و کفار اهل مکة بر می‌گردد، و معنایش این است که: اگر مؤمنین مکة از کفار جدا بودند، ما آنها را که کافر بودند عذابی دردناک می‌کردیم، و لیکن از آنجایی که این دو طائفه درهم آمیخته بودند عذابشان نکردیم.^۳

استاد ما آیه الله مکارم در تفسیر الامثل می‌فرماید:

و لمزيد التأكيد تضيف الآية الكريمة: لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَاباً أَلِيماً ای لو افتרכת و انفصلت صفوف المؤمنین و الکفار فی مکة و لم یکن هناك خطر على المؤمنین لعذبنا الکفار بأیدیکم عذاباً أليماً. صحیح أن الله

۱ مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۱۸۷

۲ المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۸، ص ۲۸۹

۳ طباطبائی، محمدحسین، ترجمه تفسیر المیزان، ۲۰ جلد، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی - ایران - قم، چاپ: ۵، ۱۳۷۴ ه.ش.

قادر علی أن يفصل هذه الجماعة عن الآخرين عن طريق الإعجاز، و لكن سنّ الله - في ما عدا الموارد الاستثنائية - أن تكون الأمور وفقاً للأسباب العادية. جملة «تزيلوا» من مادة زوال، و هنا معناها الانفصال و التفرّق. و يستفاد من روايات متعدّدة منقولّة عن طرق الشيعة و السنّة حول ذيل هذه الآية أن المراد منها أفراد مؤمنون كانوا في أصلاب الكافرين و الله سبحانه لأجل هؤلاء لم يعذب الكافرين... و من جملة هذه الروايات نقرأ في الرواية أنّه سأل رجل الإمام الصادق عليه السلام: ألم يكن على عليه السلام قويا في دين الله؟ قال عليه السلام: بلى. فقال: فعلام إذ سلّط على قوم (في الجمل) لم يفتك بهم فما كان منعه من ذلك؟! فقال الإمام: آية في القرآن! فقال الرجل: و أية آية؟! فقال الصادق عليه السلام قوله تعالى: لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَاباً أَلِيماً...

ثمّ أضاف عليه السلام: أنّه كان لله عزّ و جلّ و ودائع مؤمنون في أصلاب قوم كافرين و منافقين، و لم يكن على ليقتل الآباء حتى تخرج الودائع .. و كذلك قائمنا أهل البيت لن يظهر أبداً حتى تظهر و ودائع الله عزّ و جلّ. أى أن الله سبحانه يعلم أن جماعة سيولدون منهم في ما بعد و سيؤمنون عن اختيارهم و إرادتهم و لأجلهم لم يعذب الله آباءهم و قد أورد هذا القرطبي في تفسيره بعبارة أخرى. و لا يمنع أن تكون الآية مشيرة إلى المؤمنين المختلطين بالكفار في مكّة و إلى المؤمنين الذين هم في أصلاب الكافرين و سيولدون في ما بعد.^١

«يعنى اگر صفوف مؤمنان و کفار در مکّه جدا شود و آنجا خطری برای مؤمنان نباشد، هر آینه کفار را به دست شما عذاب می‌کردیم؛ عذابی دردناک!

صحيح است که خداوند قادر است که این جماعت را از دیگران به طریق اعجاز جدا کند؛ ولی سنت خداوند در غیر موارد استثنائی این است که امور بر وفق اسباب عادى باشد. جمله «تزيلوا» از ماده زوال، و در اینجا به معنای جدایی و تفرق است. و از روایات متعدد نقل شده از شیعه و سنی حول این آیه استفاده می‌شود که مراد مؤمنانی است که در اصلاب کفار هستند و خداوند به جهت آن‌ها کفار را عذاب نمی‌کند و از جمله روایات: در روایتی که شخصی از امام صادق عليه السلام سوال کرد: آیا علی عليه السلام در دین خدای تعالی نیرومند نبود؟ فرمود: آری نیرومند بود. گفت: پس چرا هنگامی که بر قوم مسلط شد (در جمل) آن‌ها را نابود نکرد و چه مانع او از این کار شد؟ فرمود: آیه‌ای در کتاب خدای تعالی او را بازداشت، گوید: گفتم: آن کدام آیه است؟ فرمود: این سخن خدای تعالی: اگر [کافر و مؤمن] از هم متمایز می‌شدند قطعاً کافران را به عذاب دردناکی معذب می‌داشتیم.

سپس فرمود: برای خدای تعالی ودایع مؤمنی در اصلاب قوم کافر و منافق وجود دارد و علی عليه السلام پدران را نمی‌کشت تا آنکه آن ودایع خارج شوند... و قائم ما اهل البيت نیز چنین است ظهور نمی‌کند تا آنکه ودایع خدای تعالی ظاهر شود. یعنی خداوند علم دارد که این جماعت از آن‌ها به زودی متولد شوند و از روی اختیار و اراده ایمان بیاورند و به همین جهت خداوند پدران آن‌ها را عذاب نمی‌کند و قرطبی^٢ به عبارتی دیگر در تفسیرش

١ الأمثل في تفسير كتاب الله المنزل، ج ١٦، ص ٤٧٨

٢ قرطبی مواضع تندی نسبت به پیروان اهل بیت دارد او در آیه وضو نسبت به شستن پا در وضو می‌گوید: همه قائل به شستن هستند مگر طبری از مسلمین و رافضه از غیر مسلمانان

آورده است. و منعی نیست که آیه هم اشاره داشته باشد به مومنانی که با کفار در مکه مختلط هستند و هم به مومنانی که در اصلاّب کفار هستند و در آینده متولد شوند.»

قرطبی یک بحث فقهی را متعرض می‌شود که چنانچه کفار اسیران مسلمانی را سپر خود قرار دهند تکلیف لشکریان مسلمان چیست، آیا کشتن مسلمانان اسیر که سپر قرار داده شده‌اند جایز است؟ آیه «لو تزیلوا..» که می‌فرماید با اهل مکه به جهت مومنانی که در بین آنها هستند قتال نکنید.

اسرار و علل غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

خروج مؤمنان از صلب کافران

بررسی سند روایت دوم:

حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَسْرُورٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ غَامِرٍ عَنْ غَمٍّ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ غَامِرٍ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام

این روایت مرسل است، ولی اگر ما کلام شیخ طوسی در کتاب عده را بپذیریم که می‌فرماید مراسیل ابن ابی عمیر مانند مسانید او است زیرا او جز از ثقه نقل روایت نمی‌کند، این روایت از جهت سند مشکلی ندارد اما اگر اشکال مرحوم خوئی را نسبت به کلام شیخ طوسی وارد بدانیم این روایت از جهت سند دارای اشکال است.

اعتبار مراسیل ابن ابی عمیر:

اشکالات مرحوم خوئی به کلام شیخ طوسی نسبت به مراسیل ابن ابی عمیر:

و مما قيل أيضا بثبوته في التوثيقات العامة أو الحسن: هو رواية صفوان، أو ابن أبي عمير، أو أحمد بن محمد بن أبي نصر و أضرابهم عن شخص، فقد قيل إنهم لا يروون إلا عن ثقة، و عليه فيؤخذ بمراسيلهم و مسانيدهم، و إن كانت الواسطة مجهولا أو مهملا. أقول: الأصل في هذه الدعوى هو الشيخ - قدس سره - فقد قال في أواخر بحثه عن خبر الواحد في كتاب العدة: «و إذا كان أحد الراويين مسندا و الآخر مرسلا، نظر في حال المرسل. فإن كان ممن يعلم أنه لا يرسل إلا عن ثقة موثق به، فلا ترجيح لخبر غيره على خبره، و لأجل ذلك سوت الطائفة بين ما يرويه محمد بن أبي عمير، و صفوان بن يحيى، و أحمد بن محمد بن أبي نصر، و غيرهم من الثقات الذين عرفوا بأنهم لا يروون و لا يرسلون إلا عن موثق به، و بين ما أسنده غيرهم ..». و لكن هذه الدعوى باطلة، فإنها اجتهد من الشيخ قد استنبطه من اعتقاده تسوية الأصحاب بين مراسيل هؤلاء و مسانيد غيرهم. و هذا لا يتم.

أولا: بأن التسوية المزبورة لم تثبت، و إن ذكرها النجاشي أيضا في ترجمة محمد بن أبي عمير، و ذكر أن سببها ضياع كتبه و هلاكها، إذ لو كانت هذه التسوية صحيحة، و أمرا معروفا متسالما عليه بين الأصحاب، لذكرت في كلام أحد من القدماء لا محالة، و ليس منها في كلماتهم عين و لا أثر. فمن المطمأن به أن منشأ هذه الدعوى هو دعوى الكشي الإجماع على تصحيح ما يصح عن هؤلاء. و قد زعم الشيخ أن منشأ الإجماع هو أن هؤلاء لا يروون إلا عن ثقة، و قد مر قريبا بطلان ذلك. و يؤكد ما ذكرناه أن الشيخ لم يخص ما ذكره بالثلاثة المذكورين بل عممه لغيرهم من الثقات الذين عرفوا بأنهم لا يروون إلا عن موثق به. و من الظاهر أنه لم يعرف أحد بذلك من غير جهة دعوى الكشي الإجماع على التصحيح، و الشيخ بنفسه أيضا لم يدع ذلك في حق أحد غير الثلاثة المذكورين

فی کلامه. و مما یکشف عما ذکرناه- من أن نسبة الشيخ التسوية المذكورة إلى الأصحاب مبتنية على اجتهاده، و هی غیر ثابتة فی نفسها- أن الشيخ بنفسه ذکر روایة محمد بن أبی عمیر عن بعض أصحابنا عن زرارة عن أبی جعفر ع. ثم قال فی کلا کتابین: «أول ما فيه أنه مرسل، و ما هذا سبيله لا يعارض به الأخبار المسندة».

و ثانيا: فرضنا أن التسوية المزبورة ثابتة، و أن الأصحاب عملوا بمراسيل ابن أبی عمیر، و صفوان، و البزنطي و أضرابهم. و لكنها لا تكشف عن أن منشأها هو أن هؤلاء لا يروون و لا يرسلون إلا عن ثقة، بل من المظنون قويا أن منشأ ذلك هو بناء العامل على حجية خبر كل إمامي لم يظهر منه فسق، و عدم اعتبار الوثاقة فيه، كما نسب هذا إلى القدماء، و اختاره جمع من المتأخرين: منهم العلامة- قدس سره- على ما سيجيء في ترجمة أحمد بن إسماعيل بن عبد الله. و عليه فلا أثر لهذه التسوية بالنسبة إلى من يعتبر وثاقة الراوی في حجية خبره.

ثالثا: أن هذه الدعوى، و أن هؤلاء الثلاثة و أضرابهم من الثقات لا يروون و لا يرسلون إلا عن ثقة: دعوى دون إثباتها خبط القطار. فإن معرفة ذلك في غير ما إذا صرح الراوی بنفسه أنه لا يروی و لا يرسل إلا عن ثقة، أمر غير ميسور. و من الظاهر أنه لم ينسب إلى أحد هؤلاء إخباره و تصريحه بذلك، و ليس لنا طريق آخر لكشفه. غاية الأمر عدم العثور برواية هؤلاء عن ضعيف، لكنه لا يكشف عن عدم الوجود، على أنه لو تمت هذه الدعوى فإنما تتم في المسانيد دون المراسيل، فإن ابن أبی عمیر بنفسه قد غاب عنه أسماء من روى عنهم بعد ضياع كتبه، فاضطر إلى أن يروی مرسلا على ما يأتي في ترجمته، فكيف يمكن لغيره أن يطلع عليهم و يعرف وثافتهم، فهذه الدعوى ساقطة جزما!.

رابعا: قد ثبت روایة هؤلاء عن الضعفاء في موارد ذکر جملة منها الشيخ بنفسه، و لا أدري أنه مع ذلك كيف يدعى أن هؤلاء لا يروون عن الضعفاء؟ فهذا صفوان روى عن على بن أبی حمزة البطائي كتابه، ذكره الشيخ. و هو الذي قال فيه على بن الحسن بن فضال: «كذاب ملعون».^۱

« و از آنچه گفته شده در اثبات توثیقات عامه یا حسن: آن روایت صفوان، ابن ابی عمیر یا احمد بن محمد بن ابی نصر و اعراض آن ها از شخصی، گفته شده: آن ها جز از ثقه روایت نمی کنند بنابراین مراسیل و مسانید آن ها اخذ می شود اگر چه واسطه مجهول یا مهمل باشد.

اصل این ادعا مربوط به شیخ است، او در اواخر بحث از حجیت خبر واحد گفته است: "هنگامی که یکی از دو راوی مسند نقل می کند و دیگری مرسل، به آنکه مرسل نقل می کند نظر کن اگر از کسانی است که علم داری که ارسال نمی کند مگر از ثقه پس ترجیحی برای خبر غیر او بر خبر او نیست و به همین جهت علما مساوی دانستند بین آنچه روایت می کند محمد بن ابی عمیر، صفوان بن یحیی و احمد بن محمد بن ابی نصر و غیر این- ها از ثقاتی که شناخته شده اند به اینکه روایت نمی کنند و ارسال نمی کنند مگر از ثقه و بین مسانید دیگران..."

لکن این ادعا باطل است و آن اجتهادی از شیخ^۱ است که تسویه اصحاب بین مراسیل ایشان و مسانید دیگران استنباط کرده است و این تمام نیست:

"اولاً تسویه مذکور ثابت نیست اگر چه نجاشی در ترجمه محمد بن ابی عمیر ذکر کرده و سبب آن را گم شدن و از بین رفتن کتب او ذکر کرده است، زیرا اگر این تسویه صحیح بود و امری معروف و متفق بین اصحاب بود در کلام یکی از آنان ذکر می‌شد در حالی در کلام آن‌ها اثری از آن نیست. مطمئناً منشأ این ادعا، ادعای مرحوم کشی اجماع بر تصحیح آنچه از آن‌ها نقل شده است و شیخ گمان کرده منشأ این اجماع این است که آن‌ها جز از ثقه روایت نمی‌کنند و بطلان آن گذشت. آنچه ذکر کردیم را تأکید می‌کند اینکه شیخ آنچه ذکر کرده را اختصاص به این سه نفر مذکور نداده بلکه به غیر آن‌ها از ثقاتی که چنین شناخته شده‌اند که جز از ثقه روایت نمی‌کنند تعمیم داده است. و ظاهر است که شناخته نشده احدی به آن غیر از جهت ادعای کشی بر اجماع تصحیح و شیخ هم در حق غیر این سه نفر ادعا نکرده است. و از مواردی که بیان ما را (نسبت دادن شیخ تسویه را به اصحاب مبنی بر اجتهاد است و فی نفسه ثابت نیست) کشف می‌کند اینکه شیخ ذکر کرده روایت ابن ابی عمیر از بعضی اصحاب از زرارہ از ابو جعفر سپس در دو کتابش گفته است: اول چیزی که در آن است اینکه مرسل است لذا با اخبار مسند معارضه نمی‌کند."

۱ مرحوم خوئی از مرحوم شیخ بسیار تجلیل کرده، می‌فرماید:

قال ابن حجر في لسان الميزان: «محمد بن الحسن بن علي أبو جعفر الطوسي، فقيه الشيعة (إلى أن قال) قال ابن النجار: أحرقت كتبه، عده بمحضر من الناس في رحبة جامع النصر، واستتر هو علي نفسه، بسبب ما يظهر عنه من انتقاص السلف». أقول: هذه الفتنة التي ذكرها العلامة عن السليقي، و هي التي أوجبت انتقال الشيخ إلى مشهد أمير المؤمنين عليه السلام، سنة أربع مائة و ثمان و أربعين، أو تسع و أربعين، و عليه كان توطن الشيخ في الغرى نحواً من اثنتي عشرة سنة، فقد أسس الشيخ - قدس الله نفسه - في مشهد أمير المؤمنين عليه السلام مدرسة ما أعظمها، و أجل شأنها، فقد تخرج عليه عدد كثير من الفقهاء و المجتهدين، و من العلماء المفسرين و المتكلمين، و بلغ - قدس الله نفسه - من العلم، و الفضل، مرتبة كانت آراؤه و فتاواه تعد في سلك الأدلة على الأحكام، و لذلك عبر غير واحد من الأعلام عن العلماء بعده إلى زمان ابن إدريس بالمقلدة، و هذه المدرسة المباركة تخرج عليها العلماء، جيلاً بعد جيل إلى زماننا هذا، و قبره - قدس الله نفسه - مزار في الغرى في مسجده إلى اليوم، و إني لم أظفر في علماء الإسلام من هو أعظم شأناً منه، فقد كتب في الفقه، و الأصول، و الكلام، و التفسير، و الرجال، و كتبه تتناولها الأيدي، و يستفاد منها إلى اليوم، فحقاً قيل له شيخ الطائفة، و زعيمها، فجزاه الله عن الإسلام و المسلمين خير الجزاء. قال الوحيد - قدس سره - في التعليقة: «قال جدی رحمه الله: كان (الشيخ الطوسي) مرجع فضلاء الزمان، و سمعنا من المشايخ و حصل لنا أيضاً من التتبع أن فضلاء تلامذته الذين كانوا مجتهدين، يزدون على ثلاثمائة فاضل من الخاصة، و من العامة ما لا يحصى». (معجم رجال الحديث، ج ۱۶، ص ۲۶۱)

ابن حجر در لسان الميزان گفت: محمد بن حسن بن علي ابو جعفر طوسي فقيه شيعه تا گفت: ابن نجار گفت: كتب او را در ميدان باز در برابر چشم مردم آتش زدند، او مخفی شد به سبب انتقاصی که نسبت به سلف داشت.

گویم: این فتنه‌ای است که علامه از سلیقی ذکر کرده و آن فتنه‌ای بود که موجب انتقال شیخ به مشهد امیر مومنان عليه السلام شد به سال ۴۴۸، شیخ در مشهد امیر مومنان عليه السلام مدرسه‌ای با عظمت تأسیس کرد که از آن تعداد زیادی از فقها و مجتهدين و مفسرين و متكلمين خارج شدند و از جهت علم و فضل به مرتبه‌ای رسید که آرا و فتاوی او در سلك ادله احكام بود و به همین جهت از علمای بسیار بعد او تا زمان ابن ادریس تعبیر به مقلد می‌شد و در این مدرسه مبارک علمائی تا زمان ما تربیت یافته‌اند.

قبر ایشان تا به امروز مزار مومنان است و من در علمای اسلام اعظم از او را نیافتم، و در فقه، اصول، کلام، تفسیر و رجال کتاب تألیف کرد و کتب او ر دست ما است و تا به امروز از آن‌ها استفاده می‌شود پس به حق در مورد او گفته شده است: شیخ الطائفة و زعيم طائفة پس خداوند بهترین جزاها را به او بدهد و وحید در تعلیق گفت: جدم گفت: شیخ مرجع فضلاء زمان بود و از مشایخ شنیدیم و بعد از تتبع برای ما حاصل شد که شاگردان او که مجتهد بودند از خاصه بیش از سیصد نفر و از عامه غیر قابل شمارش.

دوم: فرض کنیم تسویه مزبور ثابت باشد و اصحاب به مراسیل ابن ابی عمیر، صفوان و بزنی و اعراض‌شان عمل کردند، لکن این کشف نمی‌کند که منشأ عمل آن‌ها این بوده که این‌ها جز از ثقة روایت و ارسال نمی‌کنند، بلکه ظن قوی اینکه منشأ آن بنا گذاشتن بر حجیت خبر هر امامی که فسق و عدم وثاقت او ظاهر نشده است همچنان که به قدما نسبت داده شده است و جمعی از متأخرین آن را اختیار کردند مانند علامه بنابراین اثری برای این تسویه نیست.

سوم: اینکه اثبات این مطلب ممکن نیست، شناخت این امر در غیر راوی که خود تصریح دارد ممکن نیست و این سه نفر هم هیچ یک چنین ادعائی نکردند. نهایتاً بگوئیم این سه نفر از ضعیف روایت نکردند که این در مورد مسانید آن‌ها تمام است نه مراسیل آن‌ها.

چهارم: به تحقیق روایت این سه نفر از ضعفاء ثابت است که مواردی را خود شیخ ذکر کرده است، و نمی‌دانم با این وجود چگونه ادعا کرده است که این‌ها از ضعیف روایت نمی‌کنند؟ صفوان از علی بن ابی حمزه بطائنی روایت کرده است و شیخ ذکر کرده و او کسی است که علی بن حسن بن فضال در مورد او روایت کرده "کذاب ملعون"»

جواب از اشکالات مرحوم خوئی:

جواب از اشکال اول: چگونه ادعای تسویه در کلام قدما نمی‌باشد و حال آنکه در کلام مرحوم نجاشی و مرحوم کشی و شیخ وجود دارد و هر سه از قدما هستند.

جواب از اشکال دوم: اگر مبنای مرحوم شیخ طوسی اصالة العدالة باشد مرحوم خوئی دیگر نمی‌تواند به توثیقات ایشان اعتماد کند و حال آنکه در کتاب رجال‌شان توثیقات و نظرات مرحوم شیخ را مطرح می‌کنند.

اشکال سوم مرحوم خوئی جای توقف، بحث و تأمل دارد.

جواب از اشکال چهارم: اشکال مرحوم خوئی در صورتی وارد است که تضعیفات از خود مرحوم شیخ یا ابن ابی عمیر باشد اما در صورتی که تضعیفات دیگران باشد اشکال وارد نیست. در مورد نقل روایت صفوان از علی بن ابی حمزه بطائنی اولاً: آیا روایت در لعن پدر وارد شده یا پسر (علی بن ابی حمزه یا حسن بن علی) ثانیاً: این روایت از جهت سند درست است ثالثاً نقض این است که خود صفوان روایتی در مذمت علی بن ابی حمزه نقل کند نه دیگران.

اسرار و علل غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

خروج مؤمنان از صلب کافران

ادامه بررسی سند روایت دوم

ادامه بررسی اعتبار مراسیل ابن ابی عمیر:

آیه الله سبحانه در کتاب کلیات فی علم رجال‌شان به این مسئله پرداختند، ایشان ابتدا به بررسی شخصیت ابن ابی عمیر می‌پردازند.

محمد بن ابی عمیر:

نظر شیخ طوسی:

و كان من أوثق الناس عند الخاصة والعامة، و أنسكهم نسكا، و أورعهم، و أعيدهم. و قد ذكره الجاحظ في كتابه في فخر قحطان على عدنان بهذه الصفة التي وصفناه، و ذكر أنه كان (أوحد أهل زمانه) في الأشياء كلها، أدرك من الأئمة ثلاثة: أبا إبراهيم موسى بن جعفر عليه السلام، و لم يرو عنه، و روى عن أبي الحسن الرضا عليه السلام. و روى عنه أحمد بن محمد بن عيسى كتب مائة رجل من رجال أبي عبد الله عليه السلام.^۱

« او از موثق‌ترین، با ورع‌ترین و عابدترین افراد نزد خاصه و عامه بود و جاحظ^۲ در کتابش ذکر کرد: او یگانه زمانش در همه چیز بود و سه امام را درک کرد: امام موسی عليه السلام ولی از او روایت نکرد و از امام رضا عليه السلام روایت کرد و احمد بن محمد بن عیسی از او روایت کرده تقریرات صد نفر از کسانی که از امام صادق عليه السلام نقل حدیث می‌کردند.»

نظر مرحوم نجاشی:

لقى ابا الحسن موسى عليه السلام و سمع منه احاديث كتّاه في بعضها فقال يا ابا احمد و روى عن الرضا عليه السلام جليل القدر عظيم المنزلة فينا و عند المخالفين الجاحظ يحكى عنه في كتبه و قد ذكره في المفخرة بين العدنانية و القحطانية و قال في البيان و التبيين حدثني ابراهيم بن داحية عن ابن ابی عمير و كان وجهها من وجوه الرافضة و كان حبس في ايام الرشيد فقليل ليلي القضاء و قيل انه ولي بعد ذلك و قيل بل ليدل على مواضع الشيعة و

۱ فهرست كتب الشيعة، ص ۴۰۴

۲ جاحظ کسی است که کتاب در تفضیل معاویه بر علی بن ابی طالب نوشت

اصحاب موسی بن جعفر علیه السلام و روی آنه ضرب اسواطاً (ای لاجل ان یقبل منصب القضاء) بلغت منه فکاد ان یقر لعظیم الألم فسمع محمد بن یونس بن عبد الرحمن و هو یقول اتق الله یا محمد بن ابی عمیر فصبر ففرج الله عنه و روی انه حبسه المأمون حتی ولاه قضاء بعض البلاد و قیل ان اخته دفنت کتبه فی حال استتاره و کونه فی الحبس اربع (۱) سنین فهلکت الکتب و قیل ترکها فی غرفه فسال علیها المطر فحدث من حفظه و ممّا کان سلف له فی ایدی الناس فلهذا اصحابنا یسکنون الی مراسیله و قد صنف کتبا کثیره منها المغازی. مات محمد بن ابی عمیر سنه سبع عشره و مأتین.^۱

« او با امام موسی علیه السلام ملاقات داشت و از او احادیثی شنید و در بعضی آن‌ها او به کنیه ابو احمد صدا می‌زد و از امام رضا علیه السلام روایت می‌کرد، او جلیل‌القدر و دارای منزلت بزرگی نزد اصحاب ما و مخالفین بود، جاحظ در کتاب‌هایش از او حکایت می‌کند و او در مفاخره بین عدنانیه و قحطانیه ذکر کرده و در البیان و التبیین گفت: او شخصیتی از رافضه بود و در ایام رشید حبس شد پس گفته شده تا قضاوت را به عهده گیرد.

و گفته شده است بعد از آن عهده‌دار شد و گفته شده است: تا مکان‌های شیعه و اصحاب امام موسی علیه السلام را برملا کند و روایت شده که به تازیانه زده شد و به جهت درد و شکنجه بسیار نزدیک بود که اقرار کند. ولی صدای محمد بن یونس عبد الرحمن را شنید که می‌گوید: ای محمد بن ابی عمیر تقوا پیشه کن. لذا صبر کرد و خداوند برای او گشایشی کرد و روایت شده مأمون او را حبس کرد تا اینکه قضاوت بعض بلاد را عهده‌دار شود و گفته شده است خواهر او کتب او را در حال مخفی بودن او دفن کرد و او چهار سال در زندان بود پس کتب از بین رفت و گفته شده است: کتب را در اتفاقی قرار داد پس آب باران بر آن جریان پیدا کرد پس از حفظ حدیث کرد و از کسانی که در دست‌شان روایت داشت به همین جهت اصحاب ما به مراسیل او اعتماد می‌کنند.»

پس مرحوم نجاشی و مرحوم کشی و شیخ طوسی شهادت به عمل اصحاب به مراسیل ابن ابی عمیر می‌دهند. مرحوم شیخ طوسی می‌فرماید: اجمع اجماع الإصابه علی تصحیح ما یصح عن جماعه

مرحوم نوری در خاتمه مستدرک الوسائل به طور مشروح به این مسئله می‌پردازد.

آیه الله سبحانه می‌فرماید:

فقد أتى المحدث المتتبع النوری بأسماء و تصريحات عدّه من هذه الثلثه ممّن صرّحوا بالقاعده، و نحن نأتی بما نقله ذلك المتتبع، بتصرّف يسیر، مع تعیین مصادر النقل بقدر الإمكان.

۱- قال السيد علي بن طاووس (المتوفى عام ٦٦٤هـ، في فلاح السائل بعد نقل حديث عن أمالي الصدوق، بسند ينتهي إلى محمد بن أبي عمير، ممن سمع أبا عبد الله عليه السلام يقول: ما أحب الله من عصاه ...): «رواه الحديث ثقات بالاتفاق و مراسيل محمد بن أبي عمير كالمسانيد عند أهل الوفاق»

۲- قال المحقق في المعتبر في بحث الكرّ: «الثالث: رواية محمد بن أبي عمير عن بعض أصحابنا، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: الكرّ ألف و مائتا رطل، و على هذه عمل الأصحاب و لا طعن في هذه بطريق الإرسال، لعمل الأصحاب بمراسيل ابن أبي عمير».

۳- و قال الفاضل الآبي في كشف الرموز الذي هو شرح للمختصر النافع في رواية مرسله لابن أبي عمير: «و هذه و إن كانت مرسله، لكن الأصحاب تعمل بمراسيل ابن أبي عمير، قالوا: لأنه لا ينقل إلّا معتمدا». و ممن صرح بصحة القاعدة من علماء القرن الثامن:

۴- العلامة في النهاية قال: «الوجه المنع إلّا إذا عرف أنّ الراوي فيه لا يرسل إلّا عن عدل كمراسيل محمد بن أبي عمير في الرواية».

۵- و عميد الدين الحلّي ابن اخت العلامة الحلّي و تلميذه (المتوفى عام ٧٥٤هـ) في كتابه «منية اللبيب في شرح التهذيب» المطبوع في بلاد الهند. قال في بحث المرسل: «و اختيار المصنّف المنع من كونه حجة ما لم يعلم أنّه لا يرسل إلّا عن عدل كمراسيل محمد بن أبي عمير من الامامية».

۶- و قال الشهيد (المتوفى ٧٨٦هـ) في الذكرى في أحكام أقسام الخبر: «أو كان مرسله معلوم التحرّز عن الرواية عن مجروح، و لهذا قبلت الأصحاب. مراسيل ابن أبي عمير، و صفوان بن يحيى، و أحمد بن أبي نصر البزنطي لأنهم لا يرسلون إلّا عن ثقة»^١

« ما آنچه این متبّع (مرحوم نوری) نقل کرده را با کمی تصرف می آوریم:

۱. سید علی بن طاووس گفت: روایت حدیث به اتفاق ثقة هستند و مراسیل محمد بن ابی عمیر مانند مسانید او نزد اهل وفاق است .

۲. محقق در معتبر در بحث آب کر گفت: سوم: روایت محمد بن ابی عمیر از بعض اصحاب ما از امام صادق علیه السلام که فرمود: کر هزار و دویست رطل است، و بر این اصحاب ما عمل کردند و طعنی در مرسل بودن آن نیست به جهت عمل اصحاب به مراسیل ابن ابی عمیر.

۳. فاضل آبی در کشف الرموز گفت: این اگر چه مرسل است لکن اصحاب به مراسیل ابن ابی عمیر عمل کردند، گفتند: چون او جز از مورد اعتماد نقل نمی‌کند. و از کسانی که تصریح کردند به این قاعده از علمای قرن هشتم:

۴. علامه در نهایه گفت: وجه منع است مگر اینکه شناخته شود که راوی ارسال نمی‌کند مگر از عدل مانند مراسیل ابن ابی عمیر در روایت.

۵. عمید الدین حلی در بحث مرسل گفت: اختیار مصنف منع است از بودن آن حجت مادامی که دانسته نشود که ارسال نمی‌کند مگر از عدل مانند مراسیل محمد بن ابی عمیر از امامیه

۶. شهید در ذکری در احکام اقسام خبر گفت: «یا مرسل مشخص باشد که روایت از مجروح نیست و به همین جهت اصحاب مراسیل ابن ابی عمیر، صفوان بن یحیی و احمد بن ابی نصر بزنطی را قبول کردند چون آن‌ها جز از ثقه ارسال نمی‌کردند.»

مرحوم نوری و آیه الله سبحانی به همین صورت قرن به قرن شهادت علما بر عمل اصحاب به مراسیل ابن ابی عمیر را نقل می‌کنند. لذا نمی‌توانیم بگوییم نظر مرحوم شیخ طوسی باطل است و به آن خدشه وارد کنیم.

نبودن تحت بیعت حاکم ظالم

روایت اول

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عِصَامٍ الْكَلْبِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ بْنِ الْكَلْبِيِّ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ: سَأَلْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عُثْمَانَ الْعَمَرِيَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنْ يُوصِلَ لِي كِتَاباً قَدْ سَأَلْتُ فِيهِ عَنْ مَسَائِلَ أَشْكَلْتُ عَلَى فَوَرَدَتْ فِي التَّوْقِيعِ بِخَطِّ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ عجل الله تعالی فرجه أَمَا مَا سَأَلْتُ عَنْهُ أُرْسَدَكَ اللَّهُ وَثَبَّتَكَ مِنْ أَمْرِ الْمُنْكَرِينَ لِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِنَا وَبَنِي عَمَّنَا... وَأَمَا عَلَّاهُ مَا وَقَعَ مِنَ الْغَيْبَةِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ^۱ إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ مِنْ آبَائِي عِلاَّ وَ قَدْ وَقَعَتْ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ لَطَاغِيَةٌ زَمَانِهِ وَ إِنِّي أَخْرُجُ حِينَ أُخْرَجُ وَ لَا بَيْعَةَ لِأَحَدٍ مِنَ الطَّوَاعِغِ فِي عُنُقِي وَ أَمَا وَجْهُ الْإِنْتِفَاعِ بِي فِي غَيْبَتِي فَكَالْإِنْتِفَاعِ بِالشَّمْسِ إِذَا غَيَّبَتْهَا عَنْ الْأَبْصَارِ السَّحَابُ^۲ وَ إِنِّي لَأَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ كَمَا أَنَّ النُّجُومَ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ فَأَغْلِقُوا بَابَ السُّؤَالِ عَمَّا لَا يَنْغْنِيكُمْ وَ لَا تَتَكَلَّفُوا عِلْمَ مَا قَدْ كُفِّيْتُمْ وَ أَكْثِرُوا الدَّعَاءَ بِتَعْجِيلِ الْفَرَجِ فَإِنَّ ذَلِكَ فَرَجُكُمْ وَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا إِسْحَاقَ بْنَ يَعْقُوبَ وَ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى.^۳

« اسحاق بن یعقوب گوید: از محمد بن عثمان عمری درخواست کردم نامه‌ای را که مشتمل بر مسائل دشوارم بود برساند و توقیعی به خط مولای ما صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه چنین صادر شد: "خداوند تو را ارشاد کند و پایدار بدارد... اما علت آنچه که از غیبت واقع شده است؛ پس خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: -ای کسانی که ایمان آورده‌اید از اموری که اگر برای شما ظاهر شود بدتان می‌آید سؤال نکنید- هیچ کدام از پدران من نبوده‌اند مگر این که در گردنشان بیعت طواغوت زمانشان بوده است. ولی من وقتی قیام کنم، بیعت هیچ‌یک از طواغیت به عهده‌ام نیست." »

منابع روایت:

به این توقیع توجه شده و کتب حدیثی بسیاری آن را نقل کردند:

۱. کمال الدین، ج ۲ ص ۴۸۳ ب ۴۵ ح ۴

۲. غیبه الطوسی، ص ۲۹۰ ح ۲۴۷

۱ المائدة: ۱۰۲.

۲ این عبارت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امام صادق عجل الله تعالی فرجه نیز نقل شده است.

۳ کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۸۳

٣. إعلام الوری، ص ٤٢٣ ف ٣ به طریق دیگری نقل می کند.

٤. الخرائج و الجرائح، ج ٣ ص ١١١٣ ب ٢٠ ح ٣٠

٥. الإحتجاج، ج ٢ ص ٤٦٩

٦. كشف الغمّة، ج ٣ ص ٣٢١

٧. الدرّة الباهرة، ص ٤٧

٨. منتخب الأنوار المضيئة، ص ١٢٢ ف ٩

٩. نوادر الأخبار، ص ٢٤٠ ح ٣

١٠. وسائل الشيعة، ج ١٧ ص ٢٩١ ب ٢٦ ح ١٥ و ج ١٨ ص ١٠١ ب ١١ ح ٩

١١. هداية الأئمة، ج ١ ص ٣٣ ح ١٦ و ج ٤ ص ١٦٥ ح ٧ و ج ٦ ص ٣٣ ح ٢٧ و ج ٨ ص ٣٨٤ ح ١٢

١٢. إثبات الهداة، ج ٣ ص ٧٥٦ ب ٣٥ ف ١٠ ح ٤٢

١٣. عوالم الإمام الصادق عليه السلام، ص ١٠٧٨.

١٤. بحار الانوار، ج ٥٠ ص ٢٢٧ ب ٦ ح ١ و ج ٥١ ص ٣٤٩ ب ١٦ ح ٢ و ج ٥٢ ص ١١١ ب ٢١ ح ١٩ و ج ٥٣ ص ١٨٠ ب ٣١ ح ١٠ و ج ٦٦ ص ٤٨٢ ح ٢ و ج ٧٨ ص ٣٨٠ ب ٣٠ ح ١ و ج ٧٩ ص ١٦٦ ب ٨٨ ح ٢ و ج ٩٦ ص ١٨٤ ب ٢٢ ح ١

١٥. معادن الحكمة، ج ٢ ص ٢٨٠

١٦. نور الثقلين، ج ١ ص ٦٨٢ ح ٤٠٨ و ج ٢ ص ٣٦٨ ح ١٣٨

١٧. مستدرک الوسائل، ج ١٢ ص ٣١٦ ب ٣٦ ح ٢٣

١٨. الأنوار البهية، ص ٣٧٣

١٩. منتخب الأثر، ص ٢٦٧ ف ٢ ب ٢٨ ح ٢ و ص ٢٧٢ ف ٢ ب ٢٩ ح ٤

٢٠. معجم الأحاديث الإمام المهدي عليه السلام، ج ٦، ص ١٢٨

این حدیث در کتب فقهی هم مورد توجه قرار گرفته است و آن را جزء ادله‌ی ولایت فقیه قرار دادند.

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عِصَامٍ الْكَلِينِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ بْنِ الْكَلِينِيِّ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ:

محمد بن محمد بن عصام الكليني:

مرحوم خوئی می‌فرماید:

محمد بن محمد بن عصام الكليني: من مشايخ الصدوق - قدس سره -، ترضى عليه في المشيخة: في طريقه إلى محمد بن يعقوب الكليني.^۱ «محمد بن محمد بن عصام از مشايخ صدوق است در مشيخه (مرحوم صدوق در آخر جلد چهارم من لا يحضره الفقيه مجموعه مشايخ خود را و طرق به مشايخ و روايات را بيان می‌کنند) در طريق او به محمد بن يعقوب كليني بر او ترضى کرده است.»

پس ما نسبت به ایشان توثيق نداريم، تنها ترضى مرحوم صدوق را در مورد او داريم.

مرحوم مامقانی می‌فرماید:

و قال في المشيخة و ما كان فيه عن محمد بن يعقوب الكليني ره فقد روئيه عن محمد بن محمد بن عصام الكليني و علي بن احمد بن موسى و محمد بن احمد الشيباني [التناني] رضى الله عنهم عن محمد بن يعقوب الكليني ره انتهى و ليس له ذكر في كتب الرجال لكن كونه من مشايخ الصدوق و ترضيه عليه اينما ذكره يغنيانا عن طلب التنصيص بوثاقته لما اسبقناه في محله من اغناء شيخوخه الاجازة عن التوثيق.^۲

«مرحوم صدوق در مشيخه گفت: آنچه از محمد بن يعقوب كليني نقل می‌کنم پس از محمد بن محمد بن عصام كليني و علي بن احمد بن موسى و محمد بن احمد شيباني كه رضوان خداوند بر آنها روايت می‌کنم. و از او ذكری در كتب رجال نیست؛ ولی از مشايخ صدوق بودن و ترضى صدوق بر او در همه موارد، ما را از طلب تصريح به وثاقت او بی‌نیاز می‌کند؛ به جهت آنچه قبلا گذشت كه شیوخ اجازه بی‌نیاز از توثيق هستند.»

۱ معجم رجال الحديث، ج ۱۸، ص ۲۰۹

۲ تنقيح المقال في علم الرجال، ج ۳، ص ۱۷۹

طبق مبنای مرحوم مامقانی ایشان ثقة هستند اما طبق مبنای مرحوم خوئی ترضی بر فاسق هم جائز است. البته فرمایش مرحوم مامقانی بعید نیست؛ از آن جهت که مرحوم صدوق هر کجا از او نام می‌برد، بر او ترضی می‌کند. لذا اگر افاده وثاقت نکند، لااقل افاده‌ی حسن می‌کند.

اسحاق بن یعقوب:

مرحوم تستری گویا می‌خواهند بفرمایند: اسحاق بن یعقوب برادر محمد بن یعقوب (کلینی معروف) است، و در خبر اکمال این طور آمده است (امام زمان علیه السلام در این توقیع از او یاد کرده، می‌فرماید): والسلام علیک یا اسحاق بن یعقوب.

مرحوم تستری گویا می‌خواهند استفاده حسن ایشان را از خود توقیع کنند، از آنجائی که روایتی مسلم است لذا کلام ایشان بعید نیست.

دلالت روایت:

إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ مِنْ آبَائِي عليه السلام إِلَّا وَقَدْ وَقَعَتْ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ لِبَطَاغِيَةِ زَمَانِهِ وَإِنِّي أَخْرُجُ حِينَ أَخْرُجُ وَلَا بَيْعَةً لِأَحَدٍ مِنَ الطَّوَائِفِ فِي عُنُقِي.

مراد از بیعت چیست؟

در روایتی دیگر نیز این مضمون بیان شده است:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: يَقُومُ الْقَائِمُ وَلَا يَسَ لَأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ عَهْدٌ وَلَا عَقْدٌ وَلَا بَيْعَةٌ.^۱

مرحوم مازندرانی در شرح اصول کافی در توضیح این روایت می‌فرماید:

قوله (و ليس لاحد في عنقه عهد و لا عقد و لا بيعه) هذه الامور الثلاثة متقاربة و يمكن أن يراد بالعهد الميثاق و الملاقاة و الصبغة يقول عهده اذا لقيته و عرفته أو الوصية تقول: عهد إليه اذا أوصاه، و بالعقد عقد الصلح و المهادنة، و بالبيعة الاقرار للغير بالخلافة مع التماسح بالايدي على الوجه المعروف كان كل واحد منهما باع ما عنده من صاحبه و أعطاه خالصه نفسه و طاعته و دخيلة أمره، و كان فيه اشارة الى سبب من اسباب غيبته و

مصلحة من مصالحها لانه عليه السلام لو كان ظاهرا الى اوان ظهور دولته لكان في عنقه لا محالة عهد أو عقد أو بيعه لسلطين الجور فكان عند خروجه بالسيف ناقضا لذلك العهد و نقض العهد قبيح لا يليق بجنابه.^۱

«قول امام عليه السلام «و ليس لاحد في عنقه عهد و لا عقد و لا بيعه» اين سه امر از نظر معنا به هم نزديك هستند و ممكن است از عهد ميثاق و ملاقات و همراهی اراده شده باشد می گوید با او عهد كردم هنگامی كه با او ملاقات كنم و بشناسم او را، يا وصيت می گویی عهد كرد به او هنگامی كه وصيت كند به او، و مراد از عقد، عقد صلح و مهاده باشد، و مراد از بيعت اقرار به خلافت برای غير با دست روی دست گذاشتن بر وجه معروف گویا اختيار خود را به دیگری داده و اطاعت و دخالت در امورش را، و گویا در این اشاره است به سببی از اسباب غیبت و مصلحتی از مصالح آن زیرا امام اگر ظاهر باشد تا ظهور دولتش به ناچار بر گردن او عهد یا عقد یا بيعت سلاطين جور هست پس هنگام خروج به شمشير ناقض آن عهد است و نقض عهد قبيح و شايسته ایشان نيست.»

۱ شرح الكافي-الأصول و الروضة (للمولى صالح المازندراني)، ج ۶، ص ۲۴۸

اسرار و علل غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه

نبودن تحت بیعت حاکم ظالم

ادامه دلالت روایت اول (مفهوم بیعت):

مرحوم مجلسی در توضیح روایت «يَقُومُ الْقَائِمُ وَ لَيْسَ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ عَهْدٌ وَ لَا عَقْدٌ وَ لَا بَيْعَةٌ» می‌فرماید:

العهد و العقد و البيعة متقاربة المعانى، و كأن بعضها مؤكد بالبعض، و يحتمل أن يكون المراد بالعهد الوعد مع خلفاء الجور برعايتهم أو وصيتهم اليه، يقال: عهد إليه إذا أوصى إليه، أو العهد بولاية العهد كما وقع للرضا عليه السلام، و بالعقد عقد المصالحة و المهادنة كما وقع بين الحسن عليه السلام و بين معاوية، و البيعة الإقرار ظاهرا للغير بالخلافة مع التماسح بالأيدي على الوجه المعروف، و كأنه إشارة الى بعض علل الغيبة و فوائدها كما روى الصدوق رحمته الله بإسناده عن أبي بصير عن أبي - عبد الله عليه السلام قال: «صاحب هذا الامر تغيب ولادته عن هذا الخلق لئلا يكون لاحد في عنقه بيعه إذا خرج، و يصلح الله عزّ و جلّ أمره في ليلة».

«عهد و عقد و بیعت در معنی بهم نزدیک هستند و گوئی هر یک دیگری را تاکید می‌کند و احتمال می‌رود که مقصود از عهد وعده‌هائی باشد که خلفای جور به ائمه علیهم السلام می‌دادند که آنان را رعایت کنند و یا مقصود از عهد سفارش باشد که (عهد الیه) هنگامی گویند که سفارش در باره او کرده باشد و یا مقصود از عهد، ولیعهد شدن باشد چنانچه برای امام رضا عليه السلام پیش آمد و مقصود از عقد قرارداد صلح و آتش بس باشد چنانچه میان امام حسن عليه السلام و معاویه واقع شد و مقصود از بیعت اقرار نمودن به خلافت دیگری است که با دست دادن انجام می‌گیرد چنانچه معروف است.

و گوئی این روایات به بعضی از علل و فوائد غیبت اشاره می‌کند چنانچه صدوق رحمته الله با سند خود از ابی بصیر روایت کرده است که امام صادق عليه السلام فرمود: "ولادت صاحب این امر از نظر مردم پنهان می‌شود به خاطر آنکه هنگام خروج، بیعت هیچ کس بر گردن او نباشد و خداوند کار او را در یک شب اصلاح می‌فرماید."»

آیا همه‌ی ائمه دیگر در بیعت حکام جور بودند؟

عدم بیعت امیرالمؤمنین عليه السلام با غاصبان خلافت:

در مورد بیعت امیر مؤمنان عليه السلام در اثبات الوصیه و الشافی این عبارت آمده است:

لقد ابى على عليه السلام عن البيعة فقالوا له مد يدك فابى عليهم فمدوا يده كرها فقبض على عليه السلام أنامله، فراموا بأجمعهم فتحها فلم يقدروا، فمسح عليها أبو بكر، و هي مضمومة.^۱

« على عليه السلام از بيعت خودداری کرد پس گفتند: دستت را بکش پس او خودداری کرد پس دست علی عليه السلام را از روی کراهت ایشان کشیدند و علی عليه السلام انگشتان خود را جمع کرد پس سعی به باز کردن آن کردند که نتوانستند پس ابو بکر بر دست ایشان دست خود را کشید.»

پس حضرت عليه السلام اصلاً بيعت نکردند، مرحوم مجلسی نقل می کند که عمر گفت:

فَأَشْهَدُ مَا بَايَعَهُ وَ لَا مَدَّ يَدَهُ إِلَيْهِ.^۲ «شاهد بودم که او بيعت نکرد و دستش را به سوی او نکشید.»

سید مرتضی می فرماید:

المحققون من أهل الإمامة يقولون لم يبايع ساعة قط.^۳ «محققان امامی بر این هستند که امام یک لحظه بيعت نکردند.»

در کتب عامه (بخاری در مغازی، در غزوه خیبر، ص ۲۴۲، فتح الباری شارح بخاری، ج ۷، ص ۴۹۵) هم به این مطلب اشاره شده است:

و كان لعلي عليه السلام من الناس وجه حياة فاطمة عليها السلام فلما توفيت استنكر علي عليه السلام وجوه الناس فالتمس مصالحة أبي بكر و مبايعته و لم يكن يبايع تلك الأشهر، فأرسل إلى أبي بكر أن ائتنا و لا يأتنا أحد معك كراهية محضر عمر بن الخطاب، فقال عمر لأبي بكر: و الله لا تدخل عليهم وحدك، فقال أبو بكر: ما عسى هم أن يفعلوا.^۴

« علی عليه السلام در حیات فاطمه نزد مردم جایگاهی داشت که با فوت فاطمه عليها السلام، مردم از او روی برگرداندند. لذا درخواست مصلحه و بيعت کرد و در آن ماه ها بيعت نکرده بود، پس نزد ابو بکر فرستاد که نزد ما بیا و احدی همراهت نیاور به جهت کراهت حضور عمر بن خطاب، پس عمر به ابو بکر گفت: به خدا قسم به تنهایی بر آنها داخل نشوی.»

امیر مؤمنان عليه السلام می فرماید:

فو الله ما كان يلقي في روعي و لا يخطر ببالي أن العرب تزعج هذا الأمر من بعده - صلى الله عليه وآله عن أهل بيته.^۱

۱ اثبات الوصية، ص ۱۴۶ - الشافعي، ج ۳، ص ۲۴۴

۲ بحار الأنوار، ج ۳۰، ص ۲۹۵

۳ الفصول المختارة من العيون و المحاسن، ص ۵۶

۴ مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول؛ ج ۵؛ ص ۳۱۱

« به خدا! هرگز در این اندیشه نبودم و به ذهنم نیز خطور نمی کرد که عرب پس از پیامبر ﷺ امر خلافت و رهبری را از اهل بیت او ﷺ سلب و به دیگری واگذارند.»

ابن ابی الحدید می گوید:

ثم ينبغى للعاقل أن يفكر في تأخر علي عليه السلام عنبيعة أبي بكر ستة أشهر إلى أن ماتت فاطمة عليه السلام فإن كان مصيبا فأبو بكر على الخطأ في انتصابه في الخلافة وإن كان أبو بكر مصيبا فعلى عليه السلام على الخطأ في تأخره عن البيعة و حضور المسجد.^۲

« شایسته است برای عاقل که در مورد تأخر علی علیه السلام از بیعت با ابو بکر به مدت شش ماه تا زمان وفات فاطمه علیها السلام تفکر کند. اگر علی علیه السلام بر طریق درست بوده، پس ابوبکر در انتصاب خود به خلافت بر خطا بوده است و اگر ابوبکر بر طریق درست بوده، پس علی علیه السلام در تأخر از بیعت و حضور مسجد بر خطا بوده است.»

پس اینکه در روایت آمده که هیچ یک از ما نبود مگر اینکه بر گردن او بیعت طاغیه بود، در صورت صحت سند باید حمل بر غالب کرد و عقیده ما این است که امیر مؤمنان علیه السلام بیعت نکردند.

قرار داد صلح امام زمان ﷺ با غربی ها پس از ظهور:

طبق روایات امام زمان علیه السلام قبل از ظهور هیچ قراردادی با احدی ندارد. اما اینکه آیا امام زمان علیه السلام پس از ظهور قرارداد صلحی با غربی ها دارد؟ مؤلف کتاب عصر ظهور در این باره می نویسد:

اتفاقية الهدنة بين الإمام المهدي عليه السلام و الغربيين. و أحاديثها كثيرة، تدل على أنها اتفاقية صلح و عدم اعتداء و تعایش سلمی. و يبدو أن غرض الإمام المهدي عليه السلام منها أن يفتح المجال لعمله و عمل المسيح عليه السلام أن يأخذ مجراه الطبيعي في هداية الشعوب الغربية، و تحقيق التحول العقائدي و السياسي فيها، لتكتشف زيف حكوماتها و حضارتها. و نلاحظ في روايات هذه الهدنة الشبه الكبير بينها و بين صلح الحديبية الذي عقده النبي ﷺ مع قريش على عدم الحرب لمدة عشر سنين، و سماه الله تعالى الفتح المبين، و لم يلبث بعده جابرة قريش أن نقضوا عهدهم مع المسلمين و كشفوا عن نواياهم، فكان ذلك دافعا للناس أن يدخلوا في الإسلام، و مبررا للقضاء على قوة المشركين و كفرهم. و كذلك لا يلبث الرؤساء الغربيون أن ينقضوا عهدهم مع المسلمين و يكشفوا عن طغيانهم، و يغزوا المنطقة بنحو مليون جندی كما تذكر الروايات، فتكون المعركة الكبرى معهم، التي هي كما تدل الروايات أعظم من معركة القدس.

۱ الغارات (ط - الحديثه) ؛ ج ۱ ؛ ص ۳۰۵

۲ شرح نهج البلاغة لابن أبي الحدید، ج ۲۰، ص ۲۴

ففي الحديث النبوي الذي رواه الجميع قال النبي ﷺ: (بينكم وبين الروم أربع هدن، الرابعة على يد رجل من آل هرقل، تدوم سنين (سنتين) فقال له رجل من عبد القيس يقال له السؤدد بن غيلان: من إمام الناس يومئذ؟ فقال: المهدي من ولدي) البحار: ٨٠ / ٥١) و عن حذيفة بن اليمان قال: (قال رسول الله ﷺ: (يكون بينكم وبين بني الأصفر هدنة، فيغدرون بكم في حمل امرأة، يأتون في ثمانين غايه في البر و البحر، كل غايه اثنا عشر ألفا، فينزلون بين يافا و عكا، فيحرق صاحب مملكتهم سفنهم، يقول لأصحابه قاتلوا عن بلادكم، فيلتحم القتال و يمد الأجناد بعضهم بعضا، حتى يمدكم من بحضرموت اليمن، فيومئذ يطعن فيهم الرحمان برمح، و يضرب فيهم بسيفه، و يرمى فيهم بنبله، و يكون منه فيهم الذبح الأعظم) (مخطوطه ابن حماد ص ١٤١).^١

« قرارداد صلح و آتش بس بین امام علی علیه السلام و غربی ها.

روایات مربوط به این صلح فراوان است و دلالت دارد بر اینکه این قرارداد صلح و عدم تجاوز و همزیستی مسالمت آمیز براساس یک پیمان و قرارداد خواهد بود و به نظر می رسد که هدف امام علی علیه السلام از این پیمان، ایجاد زمینه و فرصت عمل برای حضرت مسیح علی السلام است تا بتواند به روال طبیعی در هدایت ملل غربی گام بردارد و تحوّل در عقاید و سیاست آنها در این فرصت به وجود آورد و انحرافات حکومت ها و تمدن های غرب را برملا سازد.

به طوری که در روایات مربوط به این قرارداد ملاحظه می کنیم بین این صلح و صلح حدیبیه که پیامبر ﷺ با قریش منعقد کرد شباهت زیادی وجود دارد. در آن صلح، متارکه جنگ به مدت ده سال مورد توافق طرفین قرار گرفته بود و خداوند آن را فتح المبین نامید، اما زمامداران ستمگر قریش این عهد و پیمان را یک جانبه شکستند و از نیات پلید خود پرده برداشتند و همین عمل آنها، انگیزه روی آوردن مردم به اسلام و مجوزی برای سرکوبی قدرت مشرکان و کفر آنها گردید. در این صلح نیز غربی ها با مسلمانان پیمان شکنی می کنند و از خصلت طغیان و تجاوز خود پرده برمی دارند و به گفته روایات با یک میلیون سرباز منطقه را به جنگ و آشوب می کشانند و پیکار بزرگی بوجود می آید که براساس توصیف روایات، این نبرد از کارزار آزادی قدس نیز بزرگتر است. از پیامبر ﷺ روایت شده است که فرمود:

"بین شما و روم چهار پیمان صلح برقرار می گردد که چهارمین آنها به دست مردی از خاندان هرقل است و سالها (دو سال) بطول می انجامد و مردی از عبد القیس به نام سئودد بن غیلان پرسید: در آن روز پیشوای مردم چه کسی خواهد بود؟ فرمود: مهدی از فرزندانم"

و این دوازدهمین روایت از چهل روایت حافظ ابو نعیم درباره حضرت مهدی علی السلام است. از حذیفه بن یمان منقول است که گفت: "پیامبر خدا ﷺ فرمود: بین شما و بنی اصف (زردپوستان) صلحی برقرار می شود که آن ها به

مدت بارداری زن (بعد از ۹ ماه) به شما خیانت می کنند و با هشتاد لشکر از راه زمین و دریا به شما حمله ور می شوند که هر لشکر شامل دوازده هزار سرباز است که بین یافا و عکا فرود می آیند و فرمانروای آنها کشتی هایشان را به آتش می کشاند و به یاران خود دستور می دهد از سرزمین و کشورتان دفاع و مبارزه کنید، آنگاه جنگ و کشتار از دو طرف آغاز می شود. و سربازان و سپاهیان به کمک یکدیگر می شتابند حتی کسانی که در حصرموت یمن هستند به یاری شما می آیند. در آن روز خداوند با نیزه و شمشیر و تیر خود، آنها را ضربه و آسیب می رساند و به سبب آن در میان آنها بزرگترین کشتار واقع می گردد.»

اسرار و علل غیبت امام زمان علیه السلام

نبودن تحت بیعت حاکم ظالم

ادامه بررسی دلالت روایت اول (مفهوم بیعت)

قرار داد صلح امام زمان علیه السلام با غربی‌ها پس از ظهور:

مؤلف محترم کتاب عصر ظهور برای اثبات اینکه امام زمان علیه السلام پس از ظهور قرارداد صلحی با غربی‌ها دارند به روایاتی تمسک می‌جویند که به بررسی این روایات می‌پردازیم.

۱. **و بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي أَمَامَةَ الْبَاهِلِيِّ قَالَ** قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ الرُّومِ أَرْبَعُ هُدْنٍ يَوْمَ الرَّابِعَةِ عَلَى يَدِ رَجُلٍ مِنْ آلِ هِرَقْلَ يَدُومُ سَبْعَ سِنِينَ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنْ عَبْدِ الْقَيْسِ يُقَالُ لَهُ الْمُسْتَوْدُ بْنُ غَيْلَانَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ إِمَامُ النَّاسِ يَوْمَئِذٍ قَالَ الْمَهْدِيُّ عَلَيْهِ السَّلَام مِنْ وَلَدِي ابْنُ أَرْبَعِينَ سَنَةً كَانَ وَجْهُهُ كَوَكَبٍ ذُرِّيٍّ فِي خَدِّهِ الْأَيْمَنِ خَالٌ أَسْوَدٌ عَلَيْهِ عَبَاءَتَانِ قِطْرِيَّتَانِ كَأَنَّهُ مِنْ رِجَالِ بَنِي إِسْرَائِيلَ يَسْتَخْرِجُ الْكُنُوزَ وَ يَفْتَحُ مَدَائِنَ الشَّرْكِ.^۱

« از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: "بین شما و روم چهار پیمان صلح برقرار می‌گردد که چهارمین آن - ها به دست مردی از خاندان هرقل است و سالها (دو سال) بطول می‌انجامد و مردی از عبد القیس بنام سئودد بن غیلان پرسید: در آن روز پیشوای مردم چه کسی خواهد بود؟ فرمود: مهدی از فرزندانم، او چهل ساله است گویا وجه او کوکب دری است در سمت راست صورت او خالی سیاه است گویا از مردان بنی اسرائیل است ، او گنج‌ها را استخراج می‌کند و شهرهای شرک را فتح می‌کند."»

بررسی روایت:

روایت اولی که ایشان نقل می‌کند از بحار الانوار است و مرحوم مجلسی این روایت را از کشف الغمه مرحوم اربلی نقل می‌کند. مرحوم اربلی هم معمولاً مستندات عامه را نقل می‌کند و در مورد این روایت هم تصریح می‌کند که روایاتی که حافظ ابو نعیم جمع آوری کرده را بدون تصرف نقل می‌کنم و به ذکر راوی از پیامبر کفایت می‌کنم لذا سند این روایت عامی است.

۲. **و عن حذيفة بن اليمان قال:** (قال رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) يَكُونُ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ بَنِي الْأَصْفَرِ هَدْنَةٌ، فَيَغْدِرُونَ بِكُمْ فِي حَمَلِ امْرَأَةٍ، يَأْتُونَ فِي ثَمَانِينَ غَايَةً فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ، كُلُّ غَايَةٍ اثْنَا عَشَرَ أَلْفًا، فَيَنْزِلُونَ بَيْنَ يَافَا وَ عَكَا،

فیحرق صاحب مملکتهم سفنهم، يقول لأصحابه قاتلوا عن بلادکم، فیلتحم القتال و یمد الأجناد بعضهم بعضا، حتی یمدکم من بحضرموت الیمن، فیومئذ یطعن فیهم الرحمان برمحہ، و یضرب فیهم بسیفہ، و یرمی فیهم بنبلہ، و یکون منه فیهم الذبح الأعظم) (مخطوطہ ابن حماد ص ۱۴۱).^۱

« از حذیفہ بن یمان منقول است کہ گفت: "پیامبر خدا ﷺ فرمود: بین شما و بنی اصر (زردپوستان) صلحی برقرار می شود کہ آنها بہ مدت بارداری زنی (بعد از ۹ ماه) بہ شما خیانت می کنند و با ہشتاد لشکر از راه زمین و دریا بہ شما حملہ ور می شوند کہ ہر لشکر شامل دوازده ہزار سرباز است کہ بین یافا و عکا فرود می آیند و فرمانروای آنها کشتی ہایشان را بہ آتش می کشاند و بہ یاران خود دستور می دہد از سرزمین و کشورتان دفاع و مبارزہ کنید، آنگاہ جنگ و کشتار از دو طرف آغاز می شود. و سربازان و سپاہیان بہ کمک یکدیگر می شتابند حتی کسانی کہ در حضرموت یمن ہستند بہ یاری شما می آیند. در آن روز خداوند با نیزہ و شمشیر و تیر خود آنها را ضربہ و آسیب می رساند و بہ سبب آن در میان آنها بزرگترین کشتار واقع می گردد"»

بررسی روایت:

این روایت را ہم از نسخہ خطی ابن حماد نقل می کند کہ ہم مولف و ہم کتاب او معتبر نمی باشد.

۳. **ففي مخطوطة ابن حماد ص ۱۴۲ عن أراطاء قال:** (یکون بین المہدی و طاغیة الروم صلح بعد قتله السفیانی و نہب کلب، حتی یختلف تجارکم إلیہم و تجارہم إلیکم، و یأخذون فی صنعۃ سفنہم ثلاث سنین. حتی ترسی الروم فیما بین صور إلی عکا، فہی الملاحم).^۲

« در روایت ابن حماد بنقل از ارطاط آمده است: "بین مہدی و فرمانروای طغیانگر روم پس از کشتہ شدن سفیانی و بہ غنیمت درآمدن ہستی قبیلہ کلب، صلحی برقرار می شود. بگونہ ای کہ بازرگانان شما و آنها بہ کشورهای یکدیگر رفت و آمد می کنند و آنها سہ سال بہ ساختن کشتی های خود می پردازند تا آنکہ کشتی های رومیان در سواحل بین صور تا عکا لنگر می اندازند و آنجا صحنہ کارزار خواہد بود."»

بررسی روایت:

این روایت را ہم از نسخہ خطی ابن حماد نقل می کند کہ اولاً روایت بہ پیامبر ﷺ نسبت داده نشدہ است ثانیاً سند آن عامی است و ثالثاً بحث ما در مورد عدم تعہد حضرت ﷺ بہ حکام ظالم قبل از ظہور بود. لذا این سہ روایت ناقض بحث ما نمی باشد، علاوہ بر اینکہ کل جہان پس از ظہور تحت حکومت ایشان خواہد بود.

بیعت یا مصالحہی امام حسن علیہ السلام:

۱ کورانی، علی، عصر الظہور (عربی)، ۱ جلد، دار الہدی - قم (ایران)، چاپ: ۱۲، ۱۴۳۰ هـ.ق.

۲ عصر الظہور؛ ص ۲۵۱

الكافي ٣٤٥ / ٨ و روى الترمذى فى تفسير سورة القدر ج ١١٥ / ٤ بإسناده عن يوسف بن سعد قال: «قام رجل الى الحسن بن علىّ بعد ما بايع معاوية فقال: سودت وجوه المؤمنين - أو - يا مسود وجوه المؤمنين فقال: لا تؤنبنى - رحمك الله - فان النبىّ ﷺ أرى بنى أميّه على منبره فساء ذلك فنزلت «إِنَّا أُعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ» يا محمد - يعنى نهرا فى الجنة، و نزلت «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» يملكها بعدك بنو أميّه يا محمد، قال القاسم: فعددناها فإذا هي ألف شهر لا تزيد يوما و لا تنقص.^١

«ترمذى در تفسير سوره قدر به اسنادش از يوسف بن سعد روايت مى كند كه گفت: بعد از بيعت امام حسن عليه السلام با معاويه فردى به امام حسن عليه السلام گفت: اى سپاه كننده صورتهائى مومنان پس امام عليه السلام فرمود: مرا سرزنش نكن خدا تو را رحمت كند! پيامبر اكرم ﷺ در عالم رؤيا بنى اميه را بر منبرشديد. پس آن ايشان را محزون كرد پس «إِنَّا أُعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ» نازل شد اى محمد - يعنى نهري در بهشت، و نازل شد «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» اى محمد بنى اميه آن را بعد از تو مالك مى شوند. قاسم گفت: پس آن را شمرديم، آن هزار ماه نه يك روز بيشتر و نه يك روز کمتر.»

مرحوم صدوق رواياتى را در مورد نبودن امام زمان عليه السلام تحت بيعت طواغيت زمان نقل مى كند:

روايت دوم

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ غَزْوَانَ عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ تَعْمَى وَلَدَتُهُ عَلَى هَذَا الْخَلْقِ لَيْلًا يَكُونُ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ إِذَا خَرَجَ.^٢ «ابو بصير از امام صادق عليه السلام روايت كند فرمود: ولادت صاحب الامر بر اين خلق پوشيده است تا چون ظهور كند بيعت احدى بر گردنش نباشد.»

روايت سوم

حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَيْدٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: يُبْعَثُ الْقَائِمُ وَ لَيْسَ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ لِأَحَدٍ.^٣ «جميل بن صالح از امام صادق عليه السلام روايت كند كه فرمود: قائم مبعوث شود و بيعت هيچ كس بر گردنش نباشد.»

روايت چهارم

١ بحار الأنوار (ط - بيروت)؛ ج ٢٨؛ ص ٢٥٨

٢ كمال الدين و تمام النعمه؛ ج ٢؛ ص ٤٧٩

٣ كمال الدين و تمام النعمه؛ ج ٢؛ ص ٤٧٩

حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ وَ الْحَسَنِ بْنِ ظَرِيفٍ جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: يَقُومُ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ لَيْسَ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ.^۱ «هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: قائم علیه السلام قیام کند و بیعت هیچ کس بر گردنش نباشد.»

روایت پنجم

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْهَمْدَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: كَأَنِّي بِالشَّيْعَةِ عِنْدَ فَقْدِهِمُ الثَّلَاثَ مِنْ وَلَدِي كَالنَّعَمِ يَطْلُبُونَ الْمَرْعَى فَلَا يَجِدُونَهُ قُلْتُ لَهُ وَ لِمَ ذَاكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ لَأَنَّ إِمَامَهُمْ يَغِيبُ عَنْهُمْ فَقُلْتُ وَ لِمَ قَالَ لِيَلَّا يَكُونَ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ إِذَا قَامَ بِالسَّيْفِ.^۲

«حسن بن علی بن فضال از امام رضا علیه السلام روایت کند که فرمود: گویا شیعیان را می بینم که در فقدان سومین از فرزندانم مثل گله در طلب چراگاه برآیند اما آن را نیابند، گفتم: ای فرزند رسول خدا! برای چه؟ فرمود: برای آنکه امامشان از آنها نهان شود، گفتم: برای چه؟ فرمود: برای آنکه چون با شمشیر قیام کند بیعت هیچ کس بر گردنش نباشد.»

روایت ششم

حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرٍو الْكَشِّيُّ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ حَدَّثَنَا جَبْرِئِيلُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيْسَى عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ غَزْوَانَ عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ تَغِيبُ وَلَدَتُهُ عَنْ هَذَا الْخَلْقِ كَيْ لَا يَكُونَ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ إِذَا خَرَجَ وَ يُصْلِحُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَمْرَهُ فِي لَيْلَةٍ وَاحِدَةٍ.^۳

«ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: ولادت صاحب الامر بر این مردم نهان است تا چون خروج کند بیعت هیچ کس بر گردنش نباشد و خدای تعالی امر وی را در یک شب اصلاح فرماید.»

۱ کمال الدین و تمام النعمة؛ ج ۲؛ ص ۴۸۰

۲ کمال الدین و تمام النعمة؛ ج ۲؛ ص ۴۸۰

۳ کمال الدین و تمام النعمة؛ ج ۲؛ ص ۴۸۰

منابع روایت پنجم:

۱. کمال الدین: ج ۲ ص ۴۸۰ ب ۴۴ ح ۴ - حدثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق رضي الله عنه قال: حدثنا أحمد بن محمد الهمداني قال: حدثنا علي بن الحسن بن علي بن فضال، عن أبيه، عن أبي الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام أنه قال:

۲. علل الشرائع: ص ۲۴۵ ب ۱۷۹ ح ۶ - همان نص کمال الدین، و در آن: «حجّة» بدل «بیعة»

۳. عیون أخبار الرضا: ج ۱ ص ۲۷۳ ب ۲۸ ح ۶ - همان نص کمال الدین. و در آن: «... محمد بن أحمد الهمدانی».

۴. إثبات الهداة: ج ۳ ص ۴۵۶ ب ۳۲ ف ۳ ح ۸۴ - از العیون، و در آن: «... إذا خرج».

و ص ۴۸۶ ب ۳۲ ف ۵ ح ۲۱۰ - از کمال الدین، قال: «و رواه فی العیون بهذا السند مثله».

۵. حلیة الأبرار: ج ۵ ص ۲۷۰ ب ۲۴ ح ۵ - همان نص کمال الدین، از ابن بابویه.

۶. بحار الانوار: ج ۵۱ ص ۱۵۲ ب ۸ ح ۱ - از العلل، و العیون. و ج ۵۲ ص ۹۶ ب ۲۰ ح ۱۴ - از کمال الدین.

۷. منتخب الأثر: ص ۲۶۸ ف ۲ ب ۲۸ ح ۳ - از العیون.

۸. معجم الأحادیث الإمام المهدی عليه السلام؛ ج ۵؛ ص ۴۵۸

منابع روایت دوم:

۱. کمال الدین: ج ۲ ص ۴۷۹ - ۴۸۰ ب ۴۴ ح ۲ و ص ۴۸۰ ب ۴۴ ح ۳

۲. إثبات الهداة: ج ۳ ص ۴۴۶ ب ۳۲ ح ۳۶ - از الکافی، و در آن: «... عهد و لا میثاق و لا بیعة».

و ص ۴۸۶ ب ۳۲ ف ۵ ح ۲۰۸ و ح ۲۰۹ - از روایت کمال الدین.

۳. حلیۃ الأبرار: ج ۵ ص ۲۷۰ ب ۲۴ ح ۴- همان متن روایۃ کمال الدین الأولی، از ابن بابویه.

و ص ۲۷۰-۲۷۱ ب ۲۴ ح ۶- همان متن روایۃ کمال الدین الثانیۃ، از ابن بابویه.

۴. بحار الانوار: ج ۵۱ ص ۳۹ ب ۴ ح ۱۶ و ج ۵۲ ص ۹۵-۹۶ ب ۲۰ ح ۱۲-۱۳- از روایت کمال الدین.

۵. منتخب الأثر: ص ۲۸۹ ف ۲ ب ۳۳ ح ۱-۲-

۶. معجم الأحادیث الإمام المهدی علیه السلام: ج ۵؛ ص ۶۷

منابع روایت چهارم:

۱. الکافی: ج ۱ ص ۳۴۲ ح ۲۷- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن ابن أبي عمير، عن هشام بن سالم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

۲. غیبة نعمانی: ص ۱۷۶ ب ۱۰ ح ۴- همان نص کافی، از کلینی. و در آن: «... عقد و لا عهد».

و ص ۱۹۶ ب ۱۰ ح ۴۵- حدثنا علی بن الحسین قال: حدثنا محمد بن یحیی العطار قال:

حدثنا محمد بن حسان الرازی قال: حدثنا محمد بن علی الكوفی، عن إبراهيم بن هاشم، عن حماد بن عيسى، عن إبراهيم بن عمر اليماني، عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال: «يقوم القائم و ليس في عنقه بيعه لأحد».

و ح ۴۶- همان نص روایت اولی.

۳. کمال الدین: ج ۲ ص ۴۷۹-۴۸۰ ب ۴۴ ح ۲- همان نص روایت غیبة نعمانی دوم با کمی تفاوت، به سند جمیل بن صالح. و در آن: «یبعث القائم...».

و ص ۴۸۰ ب ۴۴ ح ۳- همان نص روایت نعمانی دوم، به سند هشام بن سالم.

۴. إثبات الهداء: ج ۳ ص ۴۴۶ ب ۳۲ ح ۳۶- از الکافی، و در آن: «... عهد و لا میثاق و لا بیعة».

و ص ۴۸۶ ب ۳۲ ف ۵ ح ۲۰۸ و ح ۲۰۹- از روایت کمال الدین.

۵. حلیۃ الأبرار: ج ۵ ص ۲۷۰ ب ۲۴ ح ۴- همان نص روایت کمال الدین اولی، از ابن بابویه.

و ص ۲۷۰-۲۷۱ ب ۲۴ ح ۶- همان نص روایت کمال الدین دوم، از ابن بابویه.

و ح ۷- از روایت غیبۀ نعمانی اولی.

۶. بحار الانوار: ج ۵۱ ص ۳۹ ب ۴ ح ۱۶- از روایت دوم غیبۀ نعمانی.

و ح ۱۷- از روایت اول غیبۀ نعمانی، و در آن: «... فی عنقه عقد و لا بیعة».

و ج ۵۲ ص ۹۵-۹۶ ب ۲۰ ح ۱۲-۱۳- از روایت کمال الدین.

۷. منتخب الأثر: ص ۲۸۹ ف ۲ ب ۳۳ ح ۱-۲- از روایت اول و دوم غیبۀ نعمانی.

۸. معجم الأحادیث الإمام المهدی علیه السلام: ج ۵؛ ص ۶۷

پس یکی دیگر از علل غیبت امام زمان علیه السلام نبودن ایشان در تحت بیعت حکومت‌های ظالم می‌باشد. که روایات آن مورد بررسی قرار گرفت. علل دیگری نیز چون آگاه ساختن مردم و امتحان مردم برای امر غیبت و مجازات مردم به دلیل سوء رفتارشان با امامان^۱ بیان شده است.

^۱ در این مورد استاد به دو روایت اشاره داشتند؛ اما از آنجا که بحث اصلی آن در جلسه هفتاد و یکم مطرح می‌شود، در آنجا خواهد آمد.

آزمون مردم

روایت اول

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَّابِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: إِنَّ لِلْغُلَامِ غَيْبَةً قَبْلَ أَنْ يَقُومَ قَالَ قُلْتُ وَ لِمَ قَالَ يَخَافُ وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى بَطْنِهِ ثُمَّ قَالَ يَا زُرَّارَةُ وَ هُوَ الْمُنتَظَرُ وَ هُوَ الَّذِي يُشَكُّ فِي وَلَادَتِهِ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ مَاتَ أَبُوهُ بَلَا خَلْفٍ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ حَمَلٌ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ إِنَّهُ وُلِدَ قَبْلَ مَوْتِ أَبِيهِ بِسَنَتَيْنِ وَ هُوَ الْمُنتَظَرُ غَيْرَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يُحِبُّ أَنْ يَمْتَحِنَ الشَّيْعَةَ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَرْتَابُ الْمُبْطِلُونَ يَا زُرَّارَةُ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنْ أَذْرَكَ ذَلِكَ الزَّمَانَ أَيَّ شَيْءٍ أَعْمَلُ قَالَ يَا زُرَّارَةُ إِذَا أَذْرَكَ هَذَا الزَّمَانَ فَادْعُ بِهَذَا الدُّعَاءِ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي ثُمَّ قَالَ يَا زُرَّارَةُ لَا بُدَّ مِنْ قَتْلِ غُلَامٍ بِالْمَدِينَةِ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَلَيْسَ يَقْتُلُهُ جَيْشُ السُّفْيَانِيِّ قَالَ لَا وَ لَكِنْ يَقْتُلُهُ جَيْشُ آلِ بَنِي فُلَانٍ يَجِيءُ حَتَّى يَدْخُلَ الْمَدِينَةَ فَيَأْخُذُ الْغُلَامَ فَيَقْتُلُهُ فَإِذَا قَتَلَهُ بَغِيًّا وَ عَدُوًّا وَ ظُلْمًا لَا يُمَهِّلُونَ فَعِنْدَ ذَلِكَ تَوَقَّعُ الْفَرَجَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ^۱.

« زراره بن اعین گفته که از امام صادق عليه السلام شنیدم که می‌فرمودند: برای آن جوان پیش از قیامش غیبتی است.

عرض کردم: برای چه؟ حضرت فرمودند: از قتل می‌ترسد. و با دست به شکم مبارکش اشاره فرمود. بعد فرمودند: ای زراره! او کسی است که انتظارش کشیده می‌شود، او کسی است که مردم پیرامون ولادتش دچار شک و تردید می‌شوند، یکی می‌گوید: وقتی پدرش از دنیا رفت فرزندی نداشت، دیگری می‌گوید: مادرش به او باردار بود، و کسانی هم می‌گویند: ایشان دو سال پیش از وفات پدرش متولد شده است. او کسی است که شیعه در انتظارش است، و خداوند متعال دوست می‌دارد که شیعه را در این انتظار امتحان کند و آن وقت است که اهل باطل شک می‌کنند.

عرض کردم: جانم به فدای شما اگر آن زمان را درک کردم، چه کنم؟ حضرت فرمودند: ای زراره! اگر آن زمان را درک کردی این دعا را بخوان: خداوند! خودت را آن گونه که هستی به من بشناسان، پس اگر تو خودت را به من شناسانی پیامبرت را نخواهم شناخت، خدایا پیامبرت را به من بشناسان پس اگر پیامبرت را معرفی نکنی، حجتت را نخواهم شناخت، خدایا حجتت را به من بشناسان پس اگر حجتت را شناسی از دینت گمراه می‌شوم

سپس امام علیه السلام فرمودند: ای زراره چاره‌ای از قتل غلام در مدینه نیست گفتم جانم به فدای شما آیا لشگر سفیانی او را می‌کشند فرمود: نه لکن لشگر بنی فلان او را می‌کشند، بنی فلان وارد مدینه می‌شوند پس غلام را می‌گیرند و او را می‌کشند پس هنگامی که او را از روی دشمنی و ظلم بکشند مهلت داده نمی‌شوند و در این هنگام انشاء الله انتظار فرج است.»

مرحوم مجلسی در توضیح روایت می‌فرماید:

"جیش آل بنی فلان" ای أصحاب بنی فلان، و فی الإكمال: جیش بنی فلان، و المراد ببنی فلان إما بنو العباس و يكون المراد غیر النفس الزکیة بل رجلا آخر من آل رسول الله قتله بنو العباس مقارنا لانقراض دولتهم، فيكون هذا من العلامات البعيدة. و فی إرشاد المفید عن أبي جعفر علیه السلام قال: ليس بين قيام القائم علیه السلام و بين قتل النفس الزکیة أكثر من خمسة عشر ليلة و يحتمل أن يكون المراد بنو مروان، و يكون إشارة إلى انقراض دولة بنی أمیة و بالفرج الفرج منهم و من شرهم "توقع الفرج" بصیغة المصدر [أو الأمر].^۱

«جیش آل فلان» یعنی اصحاب بنی فلان، و در اکمال: جیش بنی فلان، و مراد به بنی فلان یا بنی عباس و مراد غیر نفس زکیه می‌باشد بلکه شخص دیگری از آل پیامبر است که بنی عباس او را مقارن انقراض و سقوط دولت‌شان به قتل می‌رسانند و این یکی از علامات بعید می‌باشد.

و در ارشاد مرحوم مفید از ابو جعفر نقل شده که فرمودند: بین قیام قائم و قتل نفس زکیه بیشتر از پانزده شب فاصله نیست و محتمل می‌باشد که مراد بنی مروان باشد و اشاره به انقراض دولت بنی امیه باشد و به فرج، فرج از آن‌ها و از شر آن‌ها. و جمله «توقع الفرج» به صیغه امر یا مصدر خوانده شود.

منابع روایت:

۱. الکافی: ج ۱ ص ۳۳۷ ح ۵ و ص ۳۳۸ ح ۹

و ص ۳۴۲ ح ۱۸ و ص ۳۴۲ ح ۲۹- الحسين بن أحمد، عن أحمد بن هلال قال: حدثنا عثمان بن عيسى، عن خالد بن نجیح، عن زرارة بن أعین قال: قال أبو عبد الله علیه السلام: همان نص روایتی اولی با کمی تفاوت، تا قول: «ضللت عن دینی» و قال: «قال أحمد بن الهلال: سمعت هذا الحديث منذ ست و خمسين سنة».

۲. غيبة النعمانی: ص ۱۷۰ ب ۱۰ ح ۶- حدثنا محمد بن همام رحمه الله قال: حدثنا جعفر بن محمد ابن مالک قال: حدثنا عباد بن یعقوب، عن يحيى بن يعلى، عن زرارة قال: سمعت أبا عبد الله علیه السلام يقول: همان نص روایتی کافی اول با کمی تفاوت. و ص ۱۷۲

۱. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول؛ ج ۴؛ ص ۴۱

۳. کمال الدین: ج ۲ ص ۳۴۲-۲۴۳ ب ۳۳ ح ۲۴- همان نص روایت غیبت نعمانی اول،
و ص ۳۴۶ ب ۳۳ ح ۳۲- همان نص روایت کافی اول با کمی تفاوت،
۴. دلائل الإمامة: ص ۲۹۳ (۵۳۵ ح ۵۱۸ ط ج)- همان نص کمال الدین.
۵. تقریب المعارف: ص ۴۲۹
۶. کنز الفوائد: ج ۱ ص ۳۷۴
۷. غیبة الطوسی: ص ۳۳۳-۳۳۴ ح ۲۷۹
۸. إعلام الوری: ص ۴۰۵ ب ۲ ف ۲- از کمال الدین، و گفت: «و روی هذا الحديث من طرق عن زرارة».
۹. الخرائج و الجرائح: ج ۲ ص ۹۵۶ ب ۱۷- مرسلا
۱۰. جمال الأسبوع: ص ۵۲۰-۵۲۱- از الکافی
۱۱. إثبات الهداة: ج ۳ ص ۴۴۳ ب ۳۲ ح ۱۸
و ص ۴۴۴ ب ۳۲ ح ۲۳- و ص ۴۴۵ ب ۳۲ ح ۲۸
و ص ۴۷۲ ب ۳۲ ف ۵ ح ۱۵۰ و ص ۴۸۷ ب ۳۲ ف ۵ ح ۲۱۳
و ح ۲۱۶ و ص ۷۱۹ ب ۳۴ ف ۴ ح ۱۵
۱۲. حلیة الأبرار: ج ۵ ص ۲۶۲ ب ۲۳ ح ۳ و ح ۴ و ح ۵ و ص ۲۶۳ ب ۲۳ ح ۶ و ح ۷
و ص ۲۶۵-۲۶۶ ب ۲۳ ح ۱۱ و ص ۲۷۲ ب ۲۴ ح ۱۰ و ۱۱
۱۳. بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۹۵ ب ۲۰ ح ۱۰ و ج ۹۵ ص ۳۲۶ ب ۱۱۵ ح ۲
و ص ۹۶-۹۷ ب ۲۰ ح ۱۶ و ص ۹۷ ب ۲۰ ج ۱۸ و ص ۱۴۶ ب ۲۲ ح ۷۰
۱۴. بشارة الإسلام: ص ۱۱۲- ب ۷- از کمال الدین
۱۵. منتخب الأثر: ص ۵۰۱ ف ۱۰ ب ۳ ح ۱

کثرت نقل این روایت در کتب متعدد نشان از آن دارد که این روایت مورد توجه بوده است.

روایت دوم

حدَّثنا محمد بن الحسن بن الوليد، قال: حدَّثنا محمد بن الحسن الصفَّار، عن أحمد بن الحسين، عن عثمان بن عيسى، عن خالد بن نجیح، عن زرارة بن أعين، قال: سمعت الصادق جعفر بن محمد عليه السلام يقول: إنّ للقائم غيبة ... ثم قال عليه السلام: و هو المنتظر الذي يشكّ الناس في ولادته. فمنهم من يقول: إذا مات أبوه، مات و لا عقب له. و منهم من يقول: قد ولد قبل وفاه أبيه بسنتين؛ لأنّ الله عزّ و جلّ يحبّ أن يمتحن خلقه فعند ذلك يرتاب المبطلون.^۱

« زرارة بن أعين می گوید: از امام صادق عليه السلام شنیدم می فرمود: قائم دارای غیبتی خواهد بود. سپس فرمود: او، منتظری است که مردم در ولادت‌اش به شک و تردید می افتند. بعضی می گویند: زمانی که پدرش (امام حسن عسکری عليه السلام) رحلت کرد، فرزندی از خود به جای ننهاده و برخی می گویند: دو سال قبل از وفات پدرش؛ متولد شده است، زیرا خدای عزّ و جلّ دوست دارد خلقتش را مورد آزمون قرار دهد و در این هنگام، باطل گرایان، گرفتار شک و تردید خواهند شد.»

این دو حدیث و احادیث دیگر علّت غیبت را، آزمون مردم دانسته اند.

۱ کمال الدین، ج ۲، ص ۳۴۶، ب ۳۳، ح ۳۲؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۵۹، ح ۸.

بررسی سند روایت اول:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَّابِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَّارَةَ

حسن بن موسی خشاب:

مرحوم مامقانی می‌فرماید:

و قد عدّ الشيخ رحمه الله الرجل تارة: من أصحاب العسكري عليه السلام. و اخرى: ممن لم يرو عنهم عليهم السلام و قد نبهنا في الفائدة الثامنة على ما يزيل هذا التهافت. و قد سهّا قلم ابن داود في نسبته إلى رجال الشيخ عليه السلام عده من أصحاب الرضا عليه السلام، فإنه لا عين فيه منه و لا أثر. و قال في الفهرست: الحسن بن موسى الخشاب، له كتاب، أخبرنا به عدة من أصحابنا، عن أبي المفضل، عن ابن بطّة، عن محمد بن الحسن الصفار، عن الحسن بن موسى. انتهى. و قال النجاشي: الحسن بن موسى الخشاب، من وجوه أصحابنا، مشهور، كثير العلم و الحديث له مصنفات، و مثله في القسم الأول من الخلاصة .. إلى قوله: و الحديث. و ذكره ابن داود في القسم الأول، و أشار إلى ما في رجال الشيخ و النجاشي. و في الوجيزة، و البلغة، و المشتركاتين أنه: ممدوح. و عده في الحاوي في الحسان.

و استشهد الوحيد رحمه الله لوثاقته بامور: فمنها: رواية محمد بن أحمد بن يحيى، عنه، و عدم استثناء روايته، قال: فإنه شاهد على ارتضائه، بل و على وثاقته. و منها: ظهور اعتماد حمدويه و الكشي، و العلامة في الخلاصة عليه، من استنادهم في نسبة الوقف إلى أحمد بن الحسن بن إسماعيل الميثمي، و الحسن ابن محمد بن سماعة و غيرهما إليه. و منها: قول النجاشي: إنه من وجوه أصحابنا، سيّما مع الاتصاف بالشهرة، و كثرة العلم، فإنه دالّ على الوثاقة، كما نقحناه في مقباس الهداية. و منها: رواية القميين، مثل: عمران بن موسى، و محمد بن الحسن الصفار، عنه. فحديث الرجل إمّا صحيح، أو حسن كالصحيح. و من لا يعتمد إلّا على التوثيق الصريح - كصاحب المدارك، و ثاني الشهيدین - لا يعتمد على روايته. و لذا قال في المدارك: إنّ الحسن بن موسى الخشاب غير موثق، بل و لا ممدوح مدحا يعتد به. و إن كان فيه: إنّ ما سمعت مدح معتد به، و أيّ مدح أعظم منه.^۱

« مرحوم شيخ او را از اصحاب امام عسگری عليه السلام شمرده است و دیگر بار از کسانی که از ائمه روایت نکرده است و در فائده هشتم بر این تهافت اشاره کردیم. و سهو قلمی از ابن داود رخ داده نسبت به اینکه مرحوم شيخ او را از

اصحاب امام رضا علیه السلام شمرده است، در حالی که اثری از این مطلب در رجال شیخ نمی‌باشد. و مرحوم شیخ در فهرست گفت: حسن بن موسی خشاب برای او کتابی است، عده‌ای اصحاب ما به آن خبر دادند.

مرحوم نجاشی گفت: او از شخصیت‌های اصحاب ما، مشهور، کثیر العلم و الحدیث است و تألیفات متعددی برای او است از آن جمله: رد بر واقفه. در قسم اول خلاصه هم نام ایشان آمده است. ابن داود هم او را در قسم اول ذکر کرده است. و در وجیزه و بلغه و مشترکات کاظمی و طریحی گفتند: او ممدوح است و در کتاب حاوی او را از حسان شمرده است.

مرحوم وحید بهبهانی برای اثبات وثاقت ایشان به اموری استدلال کردند:

۱. روایت محمد بن احمد بن یحیی از او و عدم استثناء روایت او، لذا فرمود: این شاهد بر رضایت بلکه بر وثاقت مترجم است.

۲. ظهور اعتماد حمدویه و کشی و علامه حلی در خلاصه بر او از استناد آن‌ها به او در نسبت دادن وقف به احمد بن حسن بن اسماعیل میثمی و حسن بن محمد بن سماعه و غیر این دو.

۳. قول نجاشی که او از بزرگان اصحاب ما است به خصوص همراه به اتصاف به شهرت و کثیر العلم پس این دلالت بر وثاقت دارد همچنان که ما در مقباس الهدایه به این مطلب اشاره کردیم.

۴. و روایت قمی‌ها مانند: عمران بن موسی و محمد بن حسن صفار از ایشان. روایت نقل می‌کند.

پس حدیث این شخص یا صحیح یا حسن مانند صحیح است. و کسی که اعتماد نمی‌کند مگر بر توثیق صریح مانند صاحب مدارک و شهید ثانی بر روایت او اعتماد نمی‌کند. به همین جهت در مدارک گفت: حسن بن موسی خشاب موثق نیست بلکه ممدوح به مدح مورد اعتنا نمی‌باشد. و اگر چه مورد اشکال است: مدح مورد اعتنا در مورد او را شنیدی و چه مدحی بزرگتر از آن.»

فرزند مرحوم مامقانی می‌فرماید:

الذی ینبغی الجزم به بعد التدبّر فی القرائن الكثیره هو أنّ المعنون فی أعلى مراتب الحسن، و أنّ الروایة من جهة حسنة كالصحيح.^۱ «آنچه شایسته است که به آن جزم داشته باشیم پس از تدبر در قرائن بسیار اینکه معنون در اعلی مراتب حسن است و روایت از جهت او حسن کالصحیح است.»

ضمناً هشت نفر از ثقات از ایشان روایت نقل می‌کنند.

۱ تنقیح المقال فی علم الرجال (ط الحدیث) ؛ ج ۲۱ ؛ ص ۹۲

مرحوم خوئی می‌فرماید:

بیش از هشتاد و چهار روایت از ایشان در کتب اربعه نقل شده است و در تفسیر قمی نیز از او روایت نقل شده است.

پس ایشان مشکلی ندارد.

عبد الله بن موسی:

مطلبی از قدما در مورد این شخص نمی‌باشد مگر اینکه در تفسیر قمی در تفسیر سوره کهف از او روایتی نقل شده است.

مرحوم خوئی می‌فرماید:

لا یبعد اتحادہ مع ما بعده (عبد الله بن موسی بن جعفر).^۱ «یعنی بعید نیست این شخص همان عبدالله بن موسی بن جعفر باشد.»

عبد الله بن موسی بن جعفر:

مرحوم خوئی می‌فرماید:

عده الشيخ فی رجاله (تارۃ) فی أصحاب الکاظم علیه السلام، قائلا: «عبد الله بن موسی بن جعفر، روی عن أبیه علیه السلام». و (أخری) فی أصحاب الرضا علیه السلام، قائلا: «عبد الله بن موسی بن جعفر بن محمد أخوه علیه السلام». و تقدم عن المفید فی الإرشاد، فی ترجمۃ إبراهیم بن موسی، أن لكل واحد من ولد أبی الحسن موسی علیه السلام، فضلا و منقبۃ مشهورۃ. و قد عد فیہ من أولاده علیه السلام عبد الله، و فی الإختصاص: ص ۱۰۲ فی حدیث محمد بن علی علیه السلام و عمه عبد الله بن موسی، روی عن علی بن إبراهیم عن أبیه رواية تدل علی تصدیہ للفتوی بغیر علم، و نهی أبی جعفر علیه السلام إیاه عن ذلك و استغفار عبد الله عما فعل. و رواها فی المناقب، المجلد الرابع، باب إمامۃ أبی جعفر محمد بن علی التقی علیه السلام، علی نحو آخر و لم يذكر فیها الاستغفار، إلا أن الروایتین ضعیفتان، فإن الأولى - مضافا إلی عدم ثبوت نسبۃ کتاب الإختصاص إلی الشيخ المفید (قدس سره) - مرسلۃ، فإن الشيخ المفید - قدس سره - یروی عن علی بن إبراهیم بلا واسطۃ. و أما رواية المناقب فهي أيضا مرسلۃ، و الذی یسهل الخطب أن الرجل لم تثبت وثاقته، و ما ذكره الشيخ المفید لا یدل علی الحسن فضلا عن الوثاقۃ.^۲

۱ معجم رجال الحديث ؛ ج ۱۱ ؛ ص ۳۷۶

۲ معجم رجال الحديث ؛ ج ۱۱ ؛ ص ۳۷۶

« مرحوم شیخ در رجالش او را از اصحاب امام کاظم علیه السلام شمرده است و گفته است: عبد الله بن موسی بن جعفر از پدرش روایت کرده است و بار دیگر او را اصحاب امام رضا علیه السلام شمرده و گفته است: عبد الله بن موسی بن جعفر بن محمد برادر امام علیه السلام. شیخ مفید در ارشاد در ترجمه ابراهیم بن موسی گفته است: برای هر یک از فرزندان امام کاظم علیه السلام فضل و منقبت مشهور است و از اولاد امام عبد الله را نام برده است.

و در اختصاص روایتی را نقل کرده که دلالت دارد بر اینکه عبد الله متصدی فتوای بدون علم شد و ابو جعفر علیه السلام او را نهی کرد و عبد الله از آنچه انجام داده بود استغفار کرد و در باب امامت ابو جعفر علیه السلام نیز این روایت را به نحو دیگر روایت کرده و در آن روایت استغفار نمی‌باشد الا اینکه هر دو روایت ضعیف هستند اما روایت اول علاوه بر عدم ثبوت نسبت کتاب اختصاص به مرحوم مفید مرسل است، مرحوم شیخ از علی بن ابراهیم بدون واسطه نقل می‌کند و اما روایت مناقب نیز مرسل است. پس وثاقت این شخص ثابت نیست و آنچه مرحوم شیخ مفید ذکر کرده دلالت بر حسن ندارد چه رسد به وثاقت.»

به نظر ما بیان شیخ مفید که هر یک از فرزندان امام کاظم علیه السلام دارای فضل و منقبت مشهور است لاقلاً دلالت بر حسن عبد الله بن موسی بن جعفر دارد لذا در صورت متحد بودن از نظر ما ایشان اشکالی ندارد.

اما اگر این شخص همان عبد الله بن موسی بن عبد الله باشد، مرحوم خوئی می‌فرماید:

له رسالة إلى المأمون و للمأمون جوابها. أقول: لم يظهر كون الرجل من الإمامية الاثني عشرية، و لم نر وقوعه في سند رواية، و ما ورد في الروايات من ذكر عبد الله بن موسی يحتمل أن يكون غيره. و كيف كان، فالرجل غير ثابت الوثاقة و لم يذكر له كتاب، فلا وجه لما فعله الشيخ من ذكره في كتاب الفهرست، و طريق الشيخ إليه مجهول.^۱

« معلوم نیست که ایشان امامی اثنی عشری باشد، و او را در سند روایت ندیدم، و آنچه به عنوان عبد الله بن موسی در سند روایات آمده، احتمال دارد که غیر او باشد به هر حال وثاقت او ثابت نیست و کتابی برای او ذکر نشده است. از این رو دلیلی نداشته که شیخ طوسی او را در کتاب فهرست بیاورد و طریق شیخ به او هم مجهول است.»

آزمون مردم

ادامه بررسی سند روایت اول (عبدالله بن موسی):

روایتی در ذم عبد الله بن موسی بن جعفر:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ: لَمَّا مَاتَ أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام حَجَجْنَا فَدَخَلْنَا عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام وَ قَدْ حَضَرَ خَلْقٌ مِنَ الشَّيْعَةِ وَ مِنْ كُلِّ بَلَدٍ لِيَنْظُرُوا إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فَدَخَلَ عَمَّهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى وَ كَانَ شَيْخًا كَبِيرًا نَبِيلًا عَلَيْهِ ثِيَابٌ خَشَنَةٌ وَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ سَجَادَةٌ فَجَلَسَ وَ خَرَجَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام مِنَ الْحُجْرَةِ وَ عَلَيْهِ قَمِيصٌ قَصَبٍ وَ رِذَاءٌ قَصَبٍ وَ نَعْلٌ جَدَدٍ [حَذَوْا] بَيْضَاءُ فَقَامَ عَبْدُ اللَّهِ فَاسْتَقْبَلَهُ وَ قَبَّلَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَ قَامَ الشَّيْعَةُ وَ قَعَدَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام عَلَى كُرْسِيِّ وَ نَظَرَ النَّاسُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ وَ قَدْ تَحَيَّرُوا لِصِغَرِ سِنِّهِ فَأَبْتَدَرَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ فَقَالَ لِعَمِّهِ أَصْلَحَكَ اللَّهُ مَا تَقُولُ فِي رَجُلٍ أَتَى بِهِيمَةً فَقَالَ تُقْطَعُ يَمِينُهُ وَ يُضْرَبُ الْحَدَّ فَغَضِبَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام ثُمَّ نَظَرَ إِلَيْهِ فَقَالَ يَا عَمِّ اتَّقِ اللَّهَ اتَّقِ اللَّهَ إِنَّهُ لِعَظِيمٌ أَنْ تَقِفَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَيَقُولَ لَكَ لِمَ أَفْتَيْتَ النَّاسَ بِمَا لَا تَعْلَمُ فَقَالَ لَهُ عَمُّهُ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ يَا سَيِّدِي أَلَيْسَ قَالَ هَذَا أَبُوكَ ص فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام إِنَّمَا سُئِلَ أَبِي عَنْ رَجُلٍ نَبَشَ قَبْرَ امْرَأَةٍ فَنَكَحَهَا فَقَالَ أَبِي تُقْطَعُ يَمِينُهُ لِلنَّبَشِ وَ يُضْرَبُ حَدَّ الزَّانَا فَإِنَّ حُرْمَةَ الْمَيِّتَةِ كَحُرْمَةِ الْحَيَّةِ فَقَالَ صَدَقْتَ يَا سَيِّدِي وَ أَنَا أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فَتَعَجَّبَ النَّاسُ وَ قَالُوا يَا سَيِّدَنَا أ تَأْذَنُ لَنَا أَنْ نَسْأَلَكَ قَالَ نَعَمْ فَسَأَلُوهُ فِي مَجْلِسٍ عَنْ ثَلَاثِينَ أَلْفَ مَسْأَلَةٍ فَأَجَابَهُمْ فِيهَا وَ لَهُ تِسْعُ سِنِينَ.^۱

« علی بن ابراهیم بن هاشم گفت: پدرم برایم نقل کرده و گفت: چون ابو الحسن رضا عليه السلام درگذشت حج گزاردیم. پس در حالی که گروهی از شیعیان از جاهای مختلف در سرای امام جواد عليه السلام گردآمده بودند تا او را ببینند، بر او وارد شدیم. در این میان عموی او که پیرمردی فرزانه بود، جامه‌ای خشن بر تن داشت و بر پیشانی‌اش نیز جای سجده بود وارد شد و نشست. حضرت ابو جعفر عليه السلام در حالی که پیراهن زربفت و کفش‌هایی نو و سفید داشت از حجره خویش بیرون آمد. عبد الله بن موسی برخاست، از او استقبال کرد، بر پیشانی‌اش بوسه زد و شیعیان هم به احترام برخاستند. ابو جعفر امام جواد عليه السلام بر کرسی‌ای نشست. مردم در حالی که از خردسالی او شگفت‌زده و سرگردان بودند همدیگر را نگاه می‌کردند. در این میان مردی از شیعیان شروع به سخن کرد و به عموی آن حضرت گفت: خدا تو را به راه دارد، درباره مردی که با حیوانی نزدیکی کند، چه می‌گویی؟ گفت: دست راستش را ببرند و بر او حد جاری کنند.

امام جواد علیه السلام خشمگین شد. سپس به او نگاه کرد و فرمود: ای عمو، از خدا بترس، از خدا بترس! گران است که در روز قیامت در پیشگاه خداوند بایستی و از تو بپرسد: چرا به آنچه نمی‌دانستی برای مردم فتوا دادی؟ عمو آن حضرت به ایشان گفت: سیدم، از خدا آمرزش بخواه! مگر نه که پدرت چنین فرمود؟ امام جواد علیه السلام فرمود: از پدرم درباره مردی که قبر زنی را شکافته و با او آمیزش کرده است پرسیدند و پدرم فرمود: دست راستش برای نبش قبر قطع می‌شود و برای زنا هم حد بر او جاری می‌شود؟ چرا که حرمت مردگان همچون حرمت زندگان است. عمو آن حضرت در پاسخ گفت: سیدم، راست گفתי و اینک من از خدا آمرزش می‌طلبم. مردم همه در شگفت شدند و گفتند: ای آقای ما! آیا اجازه می‌دهید از شما بپرسیم؟ فرمود: آری. پس در آن مجلس درباره سی هزار مسأله از امام علیه السلام پرسیدند و او در حالی که تنها نه سال داشت به همه آن‌ها پاسخ گفت.»

این قضیه در بغداد اتفاق افتاد، هنگامی که مأمون خواست دخترش را به ازدواج امام جواد علیه السلام در آورد اعتراضات شروع شد، مأمون گفت: او را امتحان کنید. یحیی بن اکثم که بالاترین شخصیت علمی حکومتی مأمون بود را آوردند و امام علیه السلام او را در بحث محکوم کرد.

این روایت دلالت بر قدح عبد الله بن موسی بن جعفر ندارد بلکه بر عکس دلالت بر تابعیت او از امام جواد علیه السلام دارد و چنین اشتباهاتی در مورد دیگر اصحاب هم بوده است.

بعضی این روایت و روایت مناقب را در ذم عبد الله بن موسی بن جعفر نقل کردند که به نظر ما هیچ دلالتی بر مذمت ایشان ندارد.

پس عبد الله بن موسی بن جعفر مشکلی ندارد.

عبد الله بن بکیر:

ایشان مشترک بین دو نفر است: اگر عبد الله بن بکیر الارجانی باشد از اصحاب امام صادق علیه السلام است ولی ابن غضائری گفته است: مرتفع القول یعنی غالی است البته انتساب کتاب ابن غضائری به ایشان مورد بحث است، بعضی مثل آقا بزرگ تهرانی بر این نظرند که این کتاب توسط دشمنان تألیف شده و به شیعه نسبت داده شده است، اولین کسی که کتاب ابن غضائری را مطرح کرد ابن طاووس بود و فرمود: من تعهدی نسبت به این کتاب ندارم، ابن طاووس از علمای قرن هفتم است و ابن غضائری از علمای قرن چهارم است لذا طریق سید بن طاووس به این کتاب مشخص نیست. اولین کسی که آراء ابن غضائری را مدون کرد مرحوم علامه حلی بود.

حمدویه نقل می‌کند:

وجدت فی کتاب جبرئیل بن احمد الفاریابی بخطّه حدیثنا ابو جعفر محمد بن اسحق عن احمد بن عبد الله الکرخی عن یونس بن عبد الرحمن عن یونس بن یعقوب عن عبد الله البرجانی قال دخلت علی ابی جعفر علیه السلام و

انا غلام فبکیت فقال ما یبکیک یا بنی ما کلّ من طلب هذا الامر اصابه ثم دخلت علی جعفر علیه السلام بعد ابی جعفر علیه السلام فلما رثانی و انا مقبل قال الله یعلم حیث یجعل رسالته.^۱

« در کتاب جبرئیل بن احمد فاریابی به خط او یافتیم که عبد الله بر جانی گفت: بر ابو جعفر علیه السلام وارد شدم و من جوانی بودم. گریه کردم. حضرت فرمود: چرا گریه می کنی، فرزندم اینطور نیست که هر کس در طلب امری باشد به آن برسد. بعد ابو جعفر علیه السلام بر جعفر علیه السلام وارد شدم پس چون مرا دید فرمود: خداوند می داند که رسالتش را کجا قرار دهد.»

مرحوم خوئی می فرماید: ایشان امامی و موثق است.

و المتحصل أن الرجل إمامی و لم تثبت وثاقته، و الروایتان علی فرض دلالتهما فمن نفسه، و ما عن ابن الغضائری لم یثبت علی أنه لا دلالة فیہ علی التضعیف.^۲ «خلاصه بحث اینکه رجل امامی لکن وثاقت او ثابت نیست و دو روایت بر فرض دلالت داشتن از خود او است، و آنچه از ابن غضائری در مورد او بیان شد ثابت نیست علاوه بر اینکه در آن (غالی بودن) دلالتی بر تضعیف نیست.»

اما اگر عبد الله بن بکیر، همان معروف باشد بحثی در او نیست.

مرحوم خوئی می فرماید:

قال النجاشی: عبد الله بن بکیر روی عن أبی عبد الله. و عده المفید فی رسالته العدیة من الفقهاء الأعلام، و الرؤساء المأخوذ عنهم الحلال و الحرام و الفتی و الأحکام، الذین لا یطعن علیهم و لا طریق إلى ذم واحد منهم. روی عن أبی عبد الله علیه السلام، و روی عنه الحسن بن علی بن فضال، تفسیر القمی: سورة الأنبیاء، فی تفسیر قوله تعالی: (وَ آتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ). و قال الکشی (۱۸۹) «عبد الله بن بکیر بن أعین: قال محمد بن مسعود: عبد الله بن بکیر و جماعه من الفطحية هم فقهاء أصحابنا. عد عدة من أجله الفقهاء العلماء. و عده ممن أجمعت العصابة علی تصحیح ما یصح عنهم علی ما تقدم فی أبان بن عثمان.^۳

« نجاشی می گوید: عبد الله بن بکیر از ابو عبد الله علیه السلام روایت کرده است. و مرحوم شیخ مفید در رساله عدویه او را از فقهای سرشناس و بزرگانی که حلال و حرام و فتوا و احکام از آنان اخذ می شد، شمرده است و از کسانی که طعن بر آنها نیست و طریقی برای ذم هیچ یک از آنها نمی باشد. و از او در تفسیر مرحوم قمی روایت نقل

۱ تنقیح المقال فی علم الرجال ؛ ج ۲ ؛ ص ۱۷۰

۲ معجم رجال الحدیث ؛ ج ۱۱ ؛ ص ۱۲۹

۳ معجم رجال الحدیث ؛ ج ۱۱ ؛ ص ۱۲۹

شده است، کشی گفت: محمد بن مسعود گفت: عبد الله بن بکیر و جماعتی از فطحیه فقهای اصحاب ما بودند و او را از اجلای فقهای شمرده‌اند و از کسانی است که بر تصحیح آنچه از آنان صحیح است اجماع دارند.»

نکته:

تصحیح ما یصح عنهم یعنی خود ابن بکیر دروغ نمی‌گوید اما راوی بعد صحیح می‌گوید یا نه باید بررسی شود.

پس عبد الله بن بکیر مشکلی ندارد.

بررسی سند روایت دوم:

الحسین بن أحمد، عن أحمد بن هلال قال: حدثنا عثمان بن عيسى، عن خالد بن نجیح، عن زرارة بن أعین

حسین بن احمد:

این نام بین ضعیف و مجهول و ثقه مشترک است. چند نفر به این نام از مشایخ مرحوم صدوق است. یکی از مشایخ مرحوم صدوق حسین بن احمد بن محمد الاشنانی است،

مرحوم خوئی می‌فرماید:

الحسین بن محمد الاشنانی. أبو عبد الله الاشنانی الدارمی الفقیه العدل: من مشایخ الصدوق - قدس سره - حدثه ببلخ. معانی الأخبار: باب معنی قول النبی صلى الله عليه وآله لعلي عليه السلام: يا علي لك كنز في الجنة و أنت ذو قرنيها ۹۱، الحديث ۱. أقول: لا يبعد أن الرجل من العامة، و أن كلمة العدل من ألقابه، و هذه كلمة تطلق على الكتاب في القضاء و الحكومات، فيقال: كاتب العدل و قد تقدم نحوه في أحمد بن الحسن القطان.^۱

«حسین بن محمد اشنانی دارمی فقیه عدل از مشایخ صدوق که برای او در بلخ حدیث نقل کرد. معانی الاخبار: باب معنای قول پیامبر صلى الله عليه وآله به علی عليه السلام: ای علی برای تو گنجی در بهشت است. سپس آقای خویی می‌فرماید: بعید نیست که رجل از عامه باشد و کلمه «العدل» از القاب او باشد، و این کلمه‌ای است که بر نویسندگان در قضاء و حکومت اطلاق می‌شود پس گفته می‌شود: كاتب العدل و مانند آن در ترجمه احمد بن حسن قطن گذشت.»

پس اگر ایشان حسین بن محمد باشد، این شخص از عامه است و هیچ توثیقی ندارد و تنها روایتی را در مدح امیر مومنان عليه السلام نقل می‌کند.

مرحوم مامقانی می‌فرماید:

عده الشيخ في رجاله في باب من لم يرو عنه، ظاهره كونه اماميا الا أنّ حاله مجهول و يحتمل اتحاده مع سابقه (الحسين بن احمد بن ادريس اشعري قمی) انما اعاده لافادة رواية الصدوق عنه كما لعله يشهد له عدم ذكر كنية او لقب له اعتمادا على سبق ذكره.^۱

«مرحوم شيخ او را در رجالش در باب کسانی که از امام روایت نکرده‌اند شمرده است، ظاهرا او امامی است، ولی حال او مجهول است و احتمال دارد با حسین بن احمد بن ادريس اشعري قمی متحد باشد. او را دوباره ذکر کردم به جهت روایت مرحوم صدوق از او همچنان که شاید عدم ذکر کنیه و لقب برای او به جهت اعتماد بر این باشد که قبلا ذکر شده است.»

ایشان در صورتی که حسین بن احمد بن ادريس اشعري باشد، ثقه و جلیل است.

حسین بن احمد بن ادريس اشعري:

مرحوم مامقانی می‌فرماید:

قال الشيخ رحمه الله في باب من لم يرو عنهم عليه السلام من رجاله: الحسين بن أحمد بن إدريس القمي الأشعري، يكتني: أبا عبد الله، روى عنه التلعكبري، و له منه إجازة. انتهى. و ظاهره أنّه إمامي، و إذا انضمّ إلى ذلك أمور ذكرها في التعليقة كان من الحسان أقلّا. قال في التعليقة: إنّ كونه من مشايخ الإجازة يشير إلى الوثاقة... و الصدوق رحمه الله قد أكثر الرواية عنه، و كلّما ذكره ترخّم عليه و ترضى، و قال جدّي - يعنى المجلسي الأول -: ترخّم عليه عند ذكره أزيد من ألف مرّة فيما رأيت من كتبه. انتهى. و هذا يشير إلى غاية الجلالة، و كثرة الرواية تشير إلى القوة، و كذا مقبولة الرواية، و كذا رواية الجليل عنه .. إلى غير ذلك مما هو فيه، و سيجيء في ترجمة: الحسين الأشعري احتمال توثيقه من الخلاصة. انتهى ما في التعليقة بتغيير يسير في العبارة. فظهر أنّ الرجل إن لم يكن ثقة فلا أقل من أنّه من الحسان.^۲

«مرحوم شيخ در باب «من لم يرو عنهم» از رجالش گفت: حسین بن احمد بن ادريس قمی اشعري کنیه او ابو عبد الله، تلکبری از او روایت نقل کرده است و از او اجازه دارد. ظاهر او اینکه او امامی است و چنانچه به آن اموری را که در تعلیق ذکر کرده منضم کنیم لااقل از حسان است. در تعلیق گفت: بودن او از مشایخ اجازه اشاره به وثاقت او است.

و مرحوم صدوق از او بسیار روایت نقل کرده است و هر گاه او را ذکر کرده بر او ترضی و ترحم نموده است، و جدم مجلسی اول بیش از هزار بار بر او ترحم کرده است. و این اشاره به نهایت جلات مترجم دارد، و کثرت روایت اشاره به قوت او دارد و همچنین مقبولیت روایت او و همچنین روایت کردن افراد جلیل از او، و به زودی

۱ تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۲۱، ص ۲۵۵

۲ تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۲۱؛ ص ۲۵۴

می‌آید در ترجمه حسین اشعری احتمال توثیق او از خلاصه علامه حلی. پس ظاهر است که ایشان اگر ثقه نباشد لااقل از حسان است. پس ایشان اگر همان اشعری باشد در نهایت حسن می‌باشد لکن مشخص نیست که اشعری باشد.»

فرزند مرحوم مامقانی می‌فرماید:

علی ما ذکرنا یكون المترجم إما حسنا فی أعلى مراتب الحسن، أو ثقة جلیلا کما هو المختار، فتفتن.^۱ « بنا بر آنچه ذکر کردیم مترجم یا حسن در اعلی مراتب حسن است یا ثقه جلیل است همچنان که نظر مختار این است.»

پس راوی این روایت اگر حسین بن احمد بن ادريس باشد و با حسین بن احمد بن ادريس شافعی متحد باشد، ثقه است و اگر حسین بن احمد اشنانی باشد، از مشایخ مرحوم صدوق است اما هیچ توثیقی ندارد اما اگر حسین بن احمد رازی باشد، مرحوم خوئی می‌فرماید:

من مشایخ الصدوق - قدس سره - ترضی علیه، حدثه بنیسا بور سنه ۳۵۲،^۲

و اگر حسین بن احمد بن موسی بن هذب باشد، او از مشایخ مرحوم نجاشی و ثقه است.

و اگر حسین بن احمد بن محمد بن علی از نوادگان امیر مومنان علیه السلام باشد:

مرحوم خوئی می‌فرماید:

الحسین بن أحمد بن محمد بن علی: ابن عبد الله بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسين بن علی بن أبي طالب علیه السلام أبو عبد الله: من مشایخ الصدوق - قدس سره -... ترضی علیه المعانی: باب معنی ما روی أن فاطمة علیها السلام أحسنت فرجها فحرم الله ذریتها علی النار.^۳

« او از مشایخ صدوق و در مورد اینکه علت محبت اهل بیت علیهم السلام طیب ولادت است روایت نقل کرده است.»

و اگر حسین بن احمد بیهقی باشد:

من مشایخ الصدوق - قدس سره - حدثه فی داره بنیسا بور سنه ۳۵۲. العیون: الباب ۲، فیما جاء فی أم علی بن موسی الرضا ع و اسمها، الحديث ۱.^۱ « او از مشایخ صدوق است.»

۱ تنقیح المقال فی علم الرجال ؛ ج ۲۱ ؛ ص ۲۵۷

۲ معجم رجال الحديث ؛ ج ۶ ؛ ص ۲۱۰

۳ معجم رجال الحديث ؛ ج ۶ ؛ ص ۲۱۰

و اگر حسین بن احمد مالکی باشد:

من مشایخ الصدوق - رحمه الله - روی عن أحمد بن هلال، ذكره الشيخ في ترجمه علی بن یقطين ۳۹۰. روی عن أحمد بن هلال العبرتائی.^۲ «از مشایخ صدوق است و از احمد بن هلال روایت کرده است.»

پس این راوی مشترک است و سند روایت از جهت او دارای اشکال است.

احمد بن هلال عبرتائی:

ایشان گاهی رمی به غلو شده و گاهی رمی به نصب شده و گاهی هم رمی به انکار و رد وکلای امام علیه السلام شده است و شیخ طوسی هم او را جزء کسانی که ادعای نیابت کردند، ذکر کرده لذا بعضی او را تضعیف کردند.

نظر مرحوم نجاشی:

صالح الروایه، يعرف منها و ينكر، و قد روی فيه ذموم من سيدنا أبي محمد العسكري عليه السلام. و لا أعرف له إلا كتاب يوم و ليلة، و كتاب نوادر أخبرني بالنوادر أبو عبد الله بن شاذان عن أحمد بن محمد بن يحيى، عن عبد الله بن جعفر عنه عن به، و أخبرني أحمد بن محمد بن موسى ابن الجندی قال: حدثنا ابن همام قال: حدثنا عبد الله بن العلاء المذارى عنه بكتاب يوم و ليلة. قال أبو علي بن همام: ولد أحمد بن هلال سنة ثمانين و مائه و مات سنة سبع و ستين و مائتين.^۳

«روایات او صالح است، بعضی روایات نقل می کند که مورد قبول است و بعضی از روایات را نقل می کنند که مورد انکار است^۴، روایات زیادی از امام عسگری علیه السلام در مذمت او رسیده است، و برای او جز کتاب يوم و ليلة کتابی نمی شناسم، او به سال ۱۸۰ متولد شده و به سال ۲۶۷ از دنیا رفت.»

نظر شیخ طوسی:

عده الشيخ رحمه الله في رجاله تارة: في أصحاب الهادي عليه السلام بالعنوان المذكور و قال: بغدادی غال. و اخرى: في أصحاب العسكري عليه السلام مقتصرًا على اسمه و اسم أبيه.^۵ «شیخ طوسی در رجالش یکبار او را در اصحاب امام هادی

۱ معجم رجال الحديث ؛ ج ۶ ؛ ص ۲۱۲

۲ معجم رجال الحديث ؛ ج ۶ ؛ ص ۲۱۳

۳ رجال النجاشی، ص ۸۳

۴ (يعرف و ينكر) معانی متعددی دارد، مرحوم مامقانی این مطلب را در مقباس الهدایه مطرح کردند و فرزند ایشان معانی مختلفی که برای این این اصطلاح می باشد را جمع آوری کردند. اجمال آن این است که بعضی از معانی آن این است که بعضی روایات نقل می کند که مورد قبول است و بعضی از روایات را نقل می کنند که مورد انکار است.

۵ تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۸، ص ۲۰۸

عليه السلام آورده و گفته است: او بغدادی و غالی است و در جای دیگر او را در اصحاب امام عسگری علیه السلام آورده در حالی که به نام او و نام پدر او کفایت کرده است.»

و در فهرست در مورد او گفته است:

أحمد بن هلال العبرتائي - عبرتاء قرية بناحية إسكاف بني جنيد - ولد سنة ثمانين و مائه، و مات سنة سبع و ستين و مائتين، و كان غالیا، متّهما في دينه، و قد روى أكثر أصول أصحابنا.^۱ « احمد بن هلال عبرتائي - عبرتاء روستائي در ناحیه‌ی اسکاف بني جنيد است - او غالی و متهم در دينش بود، و به تحقيق بیشتر اصول اصحاب ما را روايت کرد.»

و در تهذيب در باب وصيت برای اهل ضلال می‌فرماید:

إنّ أحمد بن هلال مشهور باللعنة و الغلو، و ما يختصّ بروايته لا نعمل عليه. « بدرستی که احمد بن هلال مشهور به لعنت و غلو است، و به آن روایاتی که نقل آن‌ها مختص به او می‌باشد، عمل نمی‌کنیم.»

فرزند مرحوم مامقانی می‌فرماید:

أقول: لما كان المترجم مستقيم الطريقة، معتدل السيرة، ثقة في شطر من حياته، ثم انحرف و ضلّ، و لعن على لسان الأئمة الطاهرين عليه السلام، كان لروايته شأنان: حجة في أيام وثاقته، و سقوطه عن الاعتبار في أيام ضلالته، فحينئذ لا بدّ عند الأخذ بها من رعاية القرائن، فإن عثر على ما يوجب الاطمئنان بأنّه رواها في أيام استقامته أخذ بها، أو إنّها رواها في أيام انحرافه تركت، و إن لم تقم قرينة على إحدى الحالتين وجب التوقف، و عدم التعبد بتلك الرواية. و الروايات التي رواها الشيخ الكليني في الكافي و الشيخ الصدوق في الفقيه لا بدّ من الأخذ بها لأنّهما صرحا بأنّهما يرويان في هذين الكتابين كلّما هو صحيح في رأيهما، كما قال الكليني في مقدّمه الكافي ۸/ ۱: ...

و العمل به بالآثار الصحيحة عن الصادقين عليه السلام و السنن القائمة التي عليها العمل و بها يؤدّى فرض الله عزّ و جلّ و سنّة نبيه ﷺ .. و الصدوق في مقدّمه الفقيه ۳/ ۱: .. بل قصدت إلى إيراد ما افتي به و أحكم بصحته و أعتقد فيه أنّه حجة فيما بيني و بين ربّي .. إلى آخره، و لتصريحهما هذا و أنّهما قريبا العهد برواية المترجم و بزمان الأئمة الطاهرين عليه السلام لا بدّ و أنّهما اطلعا على ما يوجب اطمئنانهما بأنّ روايات المترجم التي رووها هي من زمان استقامته، و لكن ما ورد في غير هذين الكتابين يجب الفحص التام عن زمن روايته.^۲

« از آنجا که ایشان دارای طریقه‌ای مستقیم و سیره‌ای معتدل بود، در بخشی از حیاتش ثقه است سپس منحرف و گمراه گشت و بر زبان ائمه‌ی طاهر علیه السلام مورد لعن قرار گرفت، روایات او دو صورت دارد:

۱ فهرست طوسی، ص ۸۳

۲ تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۸، ص ۲۲۵

روایات در ایام وثاقت او که حجت هستند و روایات در ایام گمراهی او که معتبر نیستند پس در اخذ روایات او رعایت قرائن لازم است پس اگر اطمینان پیدا کردیم که روایتی در زمان استقامت او روایت شده اخذ می‌شود و اگر اطمینان پیدا کردیم در زمان انحراف او روایت شده، آن روایت را ترک می‌کنیم و اگر قرینه‌ای نیافتیم توقف می‌کنیم. و روایاتی که شیخ کلینی رحمته الله در کافی روایت کردند و شیخ صدوق رحمته الله در فقیه روایت کردند اخذ می‌شوند زیرا این دو تصریح کردند آنچه صحیح است را روایت می‌کنند، چنانکه کلینی رحمته الله در مقدمه کافی گفته است: عمل به آثار صحیح از صادقین علیهم السلام و سنن قائمه‌ای که عمل بر آنها است و فروض الهی و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها ادا می‌شود.

و صدوق رحمته الله در مقدمه فقیه: بلکه قصد کردم بیان آنچه فتوا داده می‌شود و حکم به صحت آن می‌شود و اعتقاد دارم که بین من و بین خداوند حجت است، و به جهت تصریح هر دو و اینکه هر دو به دوران روایت مترجم و زمان ائمه‌ی طاهر علیهم السلام نزدیک بودند، به ناچار علم به روایات مترجم در حال استقامت او داشتند، لکن روایات ایشان در غیر این دو کتاب نیاز به جستجوی کامل از زمان روایت او دارد.»

آزمون مردم

ادامه بررسی سند روایت دوم (احمد بن هلال عبرتائی):

نظر ما در مورد احمد بن هلال عبرتائی همان نظر مرحوم مامقانی است که بین روایات او در حالت صحت اعتقاد و روایات او در حالت انحراف عقیده فرق گذاریم لکن بعضی مانند مرحوم خوئی بر این نظر هستند که اگر چه او فاسد العقیده بود اما او را ثقه می‌دانند زیرا مبنای ایشان این است که ملاک صادق بودن است و انحراف در اعتقاد ضرری به وثاقت نمی‌زند لذا مرحوم خوئی روایات اهل سنت و منحرفین از تشیع را در صورت صادق بودن قبول می‌کند.

مرحوم صدوق نقل می‌کند:

حدثنا شيخنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد، قال: سمعت سعد بن عبد الله يقول: ما سمعنا و لا رأينا بمتشيّع رجع من تشييعه إلى النصب إلّا أحمد بن هلال. ثم قال: و كانوا يقولون: إنّ ما تفرد بروايته أحمد بن هلال فلا يجوز استعماله. انتهى ما في إكمال الدين.^۱ « احمد بن وليد گوید: شنیدم سعد بن عبد الله می‌گوید: نشنیدیم و ندیدیم کسی از شیعیان از مکتبش برگردد و ناصبی شود مگر احمد بن هلال. سپس گفت: می‌گفتند: آن روایاتی که به احمد بن هلال متفرد است، عمل به آن جایز نیست.»

نظر مرحوم خوئی:

أقول: لا ينبغي الإشكال في فساد الرجل من جهة عقيدته، بل لا يبعد استفادة أنه لم يكن يتدين بشيء، و من ثم كان يظهر الغلو مرة، و النصب أخرى، و مع ذلك لا يهمنّا إثبات ذلك، إذ لا أثر لفساد العقيدة، أو العمل في سقوط الرواية عن الحجية، بعد وثاقة الراوي، و الذي يظهر من كلام النجاشي: (صالح الرواية) أنه في نفسه ثقة، و لا ينافيه قوله: يعرف منها و ينكر، إذ لا تنافي بين وثاقة الراوي و روايته أمورا منكراً من جهة كذب من حدثه بها بل إن وقوعه في إسناد تفسير القمي يدل على توثيقه إياه. و روى عن محمد بن أبي عمير، و روى عنه الحسن بن علي الزيتوني و غيره. كامل الزيارات: الباب ۷۲، في ثواب زيارة الحسين عليه السلام في النصف من شعبان، الحديث ۲. و مما يؤيد ذلك، تفصيل الشيخ: بين ما رواه حال الاستقامة، و ما رواه بعدها، فإنه لا يبعد أن يكون فيه شهادة بوثاقته، فإنه إن لم يكن ثقة لم يجز العمل بروايته حال الاستقامة أيضا. و أما تفصيل ابن الغضائري، فالظاهر أنه يرجع إلى تفصيل الشيخ - قدس سره - و إلا فلو كان الرجل ثقة أو غير ثقة، فكيف يفرق بين رواياته عن كتاب ابن

محبوب و نوادر ابن ابی عمیر، و بین غیرها. فالمتحصل: أن الظاهر أن أحمد بن هلال ثقة، غايه الأمر أنه كان فاسد العقيدة، و فساد العقيدة لا يضر بصحة رواياته، على ما نراه من حجية خبر الثقة مطلقا. و كيف كان، فطريق الصدوق إليه، أبوه، و محمد بن الحسن - رضى الله عنهما -، عن سعد بن عبد الله، عن أحمد بن هلال، و الطريق صحيح.^۱

«شایسته نیست در فساد این مرد از جهت عقیده شک کنیم، بلکه بعید نیست استفاده کردن اینکه او به چیزی متدین نبوده است، و به همین جهت است که یکبار غلو در او ظاهر است، دیگر بار نصب، و با این وجود اثبات این مطلب برای ما مهم نیست، زیرا اثری برای فساد عقیده و عمل برای سقوط روایت او از حجیت بعد از وثاقت او نیست. و آنچه ظاهر است از کلام نجاشی که گفته او صالح الروایه است، ثقة بودن او است، و وثاقت او با این کلام نجاشی که گفته (يعرف منا و ينكر) منافات ندارد، زیرا منافاتی بین وثاقت راوی و روایت کردن امور منکر ندارد و منکر از آن جهت است که کسی که برای او نقل کرده محل اشکال بوده است بلکه وقوع او در طریق تفسیر قمی دلالت بر توثیق او دارد.

و همچنین در طریق کامل الزیارات قرار گرفتن او دلالت بر توثیق او دارد، و تفصیل شیخ رحمته الله نیز این مطلب را تأیید می کند و بعید نمی باشد که در قبول روایات او در حال استقامت شهادت بر وثاقت او باشد، اگر او ثقة نبود، عمل به روایات او در حال استقامت هم جایز نبود و تفصیل ابن غضائری هم بازگشت به تفسیر شیخ رحمته الله دارد مگر نه اگر رجل ثقة یا غیر ثقة باشد پس چگونه بین روایات او از کتاب ابن محبوب و نوادر ابن ابی عمیر و غیر آن فرق گذاشته می شود. نتیجه اینکه: ظاهر این است که احمد بن هلال ثقة است، نهایتا اینکه او اعتقادات فاسدی داشته است و فساد عقیده به صحت روایت ضرر نمی زند بنابر آنچه ما به آن اعتقاد داریم در حجیت خبر ثقة.»

مرحوم مجلسی در مورد روایت اول می فرماید: روایت مجهول است به جهت اشتراک عبد الله بن موسی.

البته چون متن روایت قوی است ما روایت را قبول می کنیم.

بیانات مرحوم مجلسی در مورد روایت اول:

" و أوماً بيده إلى بطنه " أي لو ظهر لشق بطنه، و قيل: إلى بطنه يعني جسده أي يخاف قتل نفسه، و هو المنتظر على بناء المفعول، أي ينتظره المؤمنون " و منهم من يقول حمل " أي عند موت أبيه حمل لم يولد بعد، كما روى أن الخليفة و كل القوابل على نساء أبي محمد عليه السلام و إمامه بعد وفاته ليفتشهن " بسنتين " أي هذا أيضا باطل كما ستعرف من تاريخه عليه السلام أنه ولد قبل ذلك بأكثر. " و هو المنتظر " من تتمه كلام القائل لئلا يكون تكرارا أو من كلامه عليه السلام تأكيدا و توطئة لما بعده و هذا أظهر " فعند ذلك " أي الغيبة أو امتدادها يرتاب المبطلون أي التابعون للشبهات الواهية الذين لم يتمسكوا في الدين بعري وثيقة.^۲

۱ معجم رجال الحديث، ج ۳، ص ۱۵۲

۲ مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول؛ ج ۴؛ ص ۳۹

«و أوماً بیده إلی بطنه» یعنی اگر ظاهر شود شکم او پاره شود و گفته شده است الی بطنه یعنی جسد او یعنی او بر قتل خود خوف دارد، منتظر بنا بر اسم مفعول بودن یعنی مومنان انتظار او را می‌کشند. "و منهم من یقول حمل" یعنی هنگام وفات پدرش حمل بوده و متولد نشده بود همچنان که روایت است که خلیفه قابله‌ها را بر زنان ابا محمد و کنیزان او گمارد تا تفتیش کنند. "بسنتین" یعنی این هم باطل است همچنان که از تاریخ ولادت ایشان دانسته می‌شود که زمان بیشتری قبل از وفات بود. "و هو المنتظر" از تتمه کلام قائل تا تکرار نباشد یا از کلام امام است تا تأکید و مقدمه برای کلام بعد باشد و این ظاهرتر است. "فعند ذلک" یعنی غیبت یا طول کشیدن غیبت، مبطلون یعنی پیروان شبهات واهی که دستاویز محکمی در دین تمسک نجستند.»

آزمون مردم

ادامه بررسی سند روایت دوم:

بحث ما پیرامون علل غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بود که بیان شد یکی از حکم غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف امتحان و آزمون مردم می‌باشد که دو روایت در این زمینه نقل کردیم و روایت اول که از کافی بود را بررسی سندی کردیم لکن روایت دوم که از کافی بیان شد کلمه امتحان مردم در آن نمی‌باشد بلکه در روایتی که مرحوم صدوق در کمال الدین نقل می‌کند بحث امتحان مردم می‌باشد که ما در ادامه به بررسی سند روایت کمال الدین می‌پردازیم.

خالد بن نجیح:

مرحوم خوئی ایشان را با دو عنوان خالد بن نجیح الخزاز و خالد الجوان مشترک می‌دانند.

نظر مرحوم نجاشی:

خالد بن نجیح الجوان مولی کوفی، یکنی أبا عبد الله، روی عن أبي عبد الله عليه السلام و أبي الحسن عليه السلام. خالد بن نجیح الجواز الکوفی، من أصحاب الصادق عليه السلام.^۱ «خالد بن نجیح جوان مولی کوفی، او از ابو عبد الله عليه السلام و ابو الحسن عليه السلام روایت کرده است. خالد بن نجیح جواز کوفی از اصحاب صادق عليه السلام بود.»

نظر شیخ طوسی:

خالد بن نجیح الجواز الکوفی، من أصحاب الصادق عليه السلام، رجال الشيخ (۷). و عده من دون توصیفه بالجواز الکوفی، فی أصحاب کاظم عليه السلام (۱) قائل: روی عن أبي عبد الله عليه السلام.^۲ «خالد بن نجیح جواز کوفی از اصحاب صادق عليه السلام بود، و مرحوم شیخ او را بدون توصیف به جواز کوفی در اصحاب کاظم عليه السلام شمرده است و گفته است: او از ابو عبد الله عليه السلام روایت کرده است.»

و عده البرقی خالد بن نجیح الجوان من أصحاب الصادق عليه السلام و کاظم عليه السلام. «برقی خالد بن نجیح جوان را از اصحاب صادق عليه السلام و کاظم عليه السلام شمرده است.»

۱ معجم رجال الحديث و تفصیل ؛ ج ۸ ؛ ص ۳۸

۲ معجم رجال الحديث و تفصیل ؛ ج ۸ ؛ ص ۳۸

فالرجل لم تثبت وثاقته و لا حسنه، بل ذكر الكشي في ترجمه المفضل بن عمر (١٥٤): أنه من أهل الارتفاع. نعم قد استدل على وثاقته أو حسنه بعدة وجوه:

الأول: ما رواه الكشي (٣٢٥) و (٣٢٦)، قال: «حدثنا حمدويه، قال: حدثنا [الحسين] الحسن بن موسى، قال: كان نشيط و خالد يخدمانه- يعني أبا الحسن عليه السلام-. قال: فذكر الحسن، عن يحيى بن إبراهيم، عن نشيط، عن خالد الجواز، قال: لما اختلف الناس في أمر أبي الحسن عليه السلام قلت لخالد: أ ما ترى ما قد وقعنا فيه من اختلاف الناس؟ فقال لي خالد: قال لي أبو الحسن عليه السلام: عهدى إلى ابني على أكبر ولدى و خيرهم و أفضلهم». و لكن هذه الرواية لا دلالة فيها إلا على إيمانه و عدم وقفه، و لا دلالة فيها على الحسن، فضلا عن الوثاقة.

الثاني: أنه صاحب كتاب، و للصدوق إليه طريق. و قد التزم هو- قدس سره- أن لا يروى إلا من كتاب معروف معتمد عليه، كما صرح بذلك في أول كتابه من لا يحضره الفقيه. و الجواب عن ذلك: أن الصدوق قد التزم أن لا يروى إلا عن كتاب معروف معتمد عليه، لا أن كل من يبدأ بالسند لا بد أن يكون له كتاب معروف، كيف و جملة منهم مجاهيل لم يذكروا في الرجال، فضلا عن أن يكون لهم كتاب معروف.

الثالث: أنه روى عنه الأعظم، كابن أبي عمير في مشيخة الفقيه، في طريقه إلى خالد بن نجیح و صفوان و عثمان بن عيسى على ما يأتي. و يرد ما تقدم أنه لم يثبت ما اشتهر من أن هؤلاء لا يروون إلا عن ثقة. و الإجماع المدعى على تصحيح ما يصح عن جماعة ليس معناه إلا التسالم على قبول ما يرويه هؤلاء و تصديقهم فيما يروونه، لا تصديق من يروون عنه.^١

« پس وثاقت یا حسن او ثابت نمی‌باشد، بلکه کشی در ترجمه مفضل بن عمر ذکر کرده که او از اهل ارتفاع است. آری بر وثاقت یا حسن او به وجوهی استدلال شده است:

اول: آنچه کشی روایت کرده است: خالد جوّاز گفت: چون مردم در امر امام کاظم اختلاف کردند به خالد گفتیم: چه می‌بینی آنچه واقع شده در آن از اختلاف مردم؟ پس خالد گفت: امام کاظم به من گفت: عهد من به فرزندم علی که بزرگتر و برترین آنان است می‌رسد. لکن این روایت تنها بر ایمان و واقفه نبودن او دلالت دارد و دلالتی بر حسن او ندارد چه رسد به وثاقت. رد مرحوم خوئی وارد نیست زیرا نقل این روایت در آن شرایط سخت زمان امام کاظم عليه السلام لا اقل حسن مترجم را ثابت می‌کند.

دوم: اینکه او صاحب کتاب است و برای صدوق به آن طریق است و مرحوم صدوق ملتزم است که روایت نکند مگر از کتاب معروف و مورد اعتماد همچنان که در اول کتاب من لا يحضره الفقيه به این مطلب تصریح کرده

است. جواب از آن: اینکه مرحوم صدوق ملتزم است که روایت نکند مگر از کتاب معروف و مورد اعتماد نه اینکه هر آنکه سند به آن شروع می‌شود ناچاراً برای او کتاب معروفی باشد، چگونه چنین باشد در حالی که جمله‌ای از آن‌ها مجاهیل هستند که در رجال ذکر نگردیدند چه رسد به اینکه برای آن‌ها کتاب معروفی باشد.

رد دوم مرحوم خوئی جای تأمل دارد. چون صدوق روایات کتاب فقیه را بر عهده می‌گیرد.

سوم: اعظم از علما از او روایت کردند مانند ابن ابی عمیر در مشیخه فقیه، در طریقش به خالد بن نجیح و صفوان و عثمان بن عیسی. آنچه گذشت این دلیل را رد می‌کند که ثابت نیست آنچه شهرت دارد که این‌ها روایت نمی‌کنند مگر از ثقه. و اجماعی که ادعا شده بر تصحیح آنچه از این جماعت صحیح است معنائی جز این ندارد: تسالم بر قبول آنچه این‌ها روایت می‌کنند و تصدیق آن‌ها در آنچه روایت می‌کنند نه تصدیق کسانی که این‌ها از آنان روایت می‌کنند.»

پس به نظر مرحوم خوئی وثاقت یا حسن خالد بن نجیح ثابت نیست.

یکی از راه‌های اثبات وثاقت راوی کثرت روایات او در کتب اربعه می‌باشد. ولی مجموع روایات ایشان در کتب اربعه هفده روایت است.

مرحوم مامقانی روایاتی را در مدح و ذم خالد بن نجیح نقل می‌کند:

و قال الکشی: خالد بن نجیح الجوان، من أصحاب أبي الحسن موسى عليه السلام، حدثنا حمدويه، قال: حدثنا الحسن بن موسى، قال: كان نشيط و خالد يخدمانه - يعني أبا الحسن عليه السلام - قال: فذكر الحسن، عن يحيى ابن إبراهيم، عن نشيط، عن خالد الجوان، قال: لما اختلف الناس في أمر أبي الحسن عليه السلام قلت لخالد: أما ترى ما قد وقعنا فيه من اختلاف الناس؟ فقال لي خالد: قال لي أبو الحسن عليه السلام: «عهدي إلى ابني علي؛ أكبر ولدي، و خيرهم و أفضلهم». انتهى.

بیان: أراد باختلاف الناس في أمر أبي الحسن عليه السلام اختلافهم بعد موته في أنه مات كما هو الحق، أو أنه حيّ غائب كما عليه الواقفة.

و روی الکشی فی ترجمه: المفضل بن عمر الجعفی عن محمد بن مسعود، قال: حدثني إسحاق بن محمد البصري، قال: حدثني عبد الله بن القاسم، عن خالد الجوان، قال: كنت أنا، و المفضل بن عمر، و ناس من أصحابنا بالمدينة، و قد تكلمنا في الربوبية، قال: فقلنا مروا إلى [باب] أبي عبد الله عليه السلام حتى نسأله، قال: فقمنا بالباب،

قال: فخرج إلينا و هو يقول: بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ، ثم قال: قال الكشي: إسحاق و عبد الله و خالد من أهل الارتفاع.^١

ثم نقل عدة أخبار، ثم قال: و حدثني محمد بن قولويه، قال: حدثني سعد ابن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن البرقي، عن عثمان بن عيسى، عن خالد بن نجیح الجوان، قال: قال لي أبو الحسن عليه السلام: «ما يقولون في المفضل بن عمر؟» قلت: يقولون فيه هبه يهوديا أو نصرانيا، و هو يقوم بأمر صاحبكم، قال: «ويلهم! ما أخبت ما أنزلوه، ما عندي كذلك، و ما لي فيهم مثله». هذا ما عثرنا عليه في كتاب الكشي.

و روى في بصائر الدرجات: عن محمد بن الحسين، عن موسى بن سعدان، عن عبد الله بن القاسم، عن خالد بن نجیح الجوان، قال: دخلت على أبي عبد الله عليه السلام فقنعت رأسي و جلست في ناحية، و قلت في نفسي: ويحكم! ما أغفلكم عنه من تتكلمون عند رب العالمين، فناداني: «ويحك يا خالد! إني و الله عبد مخلوق، لي رب أعبد، إن لم أعبد و الله عذبي بالنار»، فقلت في نفسي: لا و الله لا أقول [فيك] أبدا إلّا قولك في نفسك.^٢

«كشي گفت: خالد بن نجیح جوان از اصحاب امام كاظم عليه السلام بود. خالد جوان گفت: چون مردم در امر امام كاظم عليه السلام اختلاف کردند به خالد گفتم: چه می‌بینی آنچه واقع شده در آن از اختلاف مردم؟ پس خالد گفت: امام كاظم عليه السلام به من گفت: عهد من به فرزندان علی که بزرگتر و برترین آنان است می‌رسد.

بیان: مراد از اختلاف مردم در امر امام كاظم عليه السلام اختلاف آن‌ها پس از وفات ایشان است که ایشان وفات یافت همچنان که حق همین است یا اینکه غائب شدند همچنان که واقفه بر آن هستند.

خالد جوان گفت: من و مفضل بن عمر و بعضی از اصحاب مدینه بودیم و در مورد ربوبیت تکلم می‌کردیم، گفت: گفتیم نزد امام صادق عليه السلام برویم تا از ایشان سؤال کنیم پس نزد درب بودیم که امام عليه السلام خارج شدند و می‌فرمودند: « بلکه [فرشتگان] بندگان ارجمندند که در سخن بر او پیشی نمی‌گیرند و خود به دستور او کار می‌کنند» کشی گفت: اسحاق، عبد الله و خالد از اهل ارتفاع هستند. خالد بن نجیح گوید: ابو الحسن عليه السلام به من فرمودند: در مورد مفضل بن عمر چه می‌گویند؟ پس گفتم: درباره‌ی او می‌گویند: فرض کنید یهودی یا نصرانی باشد حال که در خدمت صاحب شما (امام) است، امام عليه السلام فرمودند: وای بر آن‌ها چه حرف خبیثی است، در بین آن‌ها مثل او را ندارم.

خالد بن نجیح جوان گفت: بر امام صادق عليه السلام وارد شدم پس سرم را از روی حیای از امام پوشانده بودم و در ناحیه‌ای نشستیم و با خودم می‌گفتم: وای بر شما! چه چیز شما را از او غافل کرده است! چه تکلم می‌کنید نزد

١ تنقیح المقال فی علم الرجال ، ج ٢٥، ص: ٧٥

٢ تنقیح المقال فی علم الرجال ، ج ٢٥، ص: ٧٦

پروردگار عالمیان پس مرا ندا داد: وای بر تو ای خالد! به خدا من بنده و مخلوق هستم، برای من پروردگاری است که او را عبادت می‌کنم اگر او را عبادت نکنم به خدا قسم مرا به آتش عذاب کند. با خود گفتم: نه به خدا قسم نمی‌گویم در مورد شما مگر قول شما در مورد خودتان را.»

سپس مرحوم مامقانی می‌فرماید:

فالحقّ أنّ الرجل إمامی صحيح العقيدة، و ليس غالیا، و لا من أهل الارتفاع. نعم؛ لم یرد فیہ توثیق و لا مدح، إلّا أنّ للصدوق رحمته الله إلیه طریقاً. و قد حکى الوحید رحمته الله عن خاله المجلسی رحمته الله عدّه لذلك ممدوحاً، و ليس بذلك البعید. و يؤیّده أنّه قرین نشیط الثقه، بل کونه خادماً لأبى الحسن موسى عليه السلام مدح معتدّ به. فالحقّ أنّ حدیث الرجل من الحسن.^۱

«حق این است که ایشان امامی و دارای اعتقاد صحیحی است و غالی نیست و از اهل ارتفاع هم نیست. بله توثیق و مدحی در مورد او وارد نشده است مگر اینکه مرحوم صدوق به او طریق دارد. مرحوم وحید از علامه مجلسی حکایت کرده است که او به این جهت ممدوح است و این بعید نیست و همراه بودن او با (شخصی به نام نشیط، ثقه) این مطلب را تأیید می‌کند، بلکه اینکه او خادم امام کاظم عليه السلام بوده مدح مورد اعتنائی است. پس حق این است که حدیث او حسن است.»

به نظر ما خالد بن نجیح ثقه نباشد لا اقل حسن است.

بیانات مرحوم مجلسی پیرامون روایت امتحان:

"لم أعرف نبيك" إنما يتوقف معرفة النبي صلى الله عليه وآله على معرفة الله لأن من لم يعرف الله بأنه يجب عليه ما هو لطف للعباد، و أنه عالم بجميع الأمور، و أنه يقبح الإغراء بالقبيح و لا يصدر منه سبحانه القبيح، فلا يظهر المعجز على يد الكاذب لم يعرف النبي صلى الله عليه وآله و لم يصدق به، و من لم يعرف الله بأنه لا يفعل بأنه لا يفعل العبث و ما لا حكمه فيه، و خلق العباد من غير تكليف و أمر و نهى و ثواب و عقاب عبث، و مع ذلك الأمور لا بد من أمر و ناه و مؤدب و معلم من قبله تعالى لم يصدق بالنبي، أو يقال: عظمة الرسول تابع لعظمة المرسل، فكلما كان المرسل، أعلى شأنًا كان رسوله أرفع مكانا، و أيضا من لم يصدق بوجود الصانع تعالى كيف يصدق برسوله، و قيل: لأن من لم يعرف الله بأنه لا ينال و لا يرى لم يعرف أنه لا بد أن يكون بينه و بين الله واسطة مبلغ.

و توقف معرفة الحجة على معرفة النبي صلى الله عليه وآله لأنه إنما تعلم حجيته بنص الرسول عليه، أو أن عظم الخليفة إنما يعرف بعظم المستخلف فإنه نائبه و القائم مقامه، و الحاصل أن من عرف جهة الحاجة إلى النبي صلى الله عليه وآله و هو احتياج الخلق إليه في معرفة الله و معرفة ما يرضيه و يسخطه، و أن يكون سببا لانتظام أمور الخلق داعيا لهم إلى الصلاح، رادعا إياهم عن الشر و الفساد، شارعا لهم الدين القويم، مانعا لهم عن الخروج عن الصراط المستقيم، علم أنه لا بد بعد وفاته ممن يقوم مقامه، و يكون مثله في العلم و العمل و الأخلاق و الكمالات، ليدعو الناس إلى ما كان يدعو إليه، و يكون حافظا لدينه و شريعته معصوما عن الخطأ و الزلل، و لو لم يعرف النبي صلى الله عليه وآله كذلك بل زعمه سلطانا من السلاطين يبني أموره على الاجتهاد و التخمين لكان يجوز أن ينصب الناس آخر مقامه، كما هو زعم المخالفين، و أن يكون خليفته عثمان و معاوية و يزيد و بنى مروان من الفاسقين.^۱

«لم أعرف نبيك» بدرستی معرفت پیامبر صلى الله عليه وآله را بر معرفت خداوند متوقف کرده است زیرا کسی که خداوند را نشناسد که بر او واجب است آنچه لطف بندگان است و اینکه او عالم به همه‌ی امور است و اینکه وادار نمودن به قبیح بر خدا قبیح است و از او قبیح صادر نمی‌شود پس معجزه بر دست کاذب ظاهر نمی‌شود، پیامبر را نمی‌شناسد و تصدیق نمی‌کند، و کسی که خداوند را نشناسد به اینکه او عبث و کار بدون حکمت انجام نمی‌دهد و خلق بندگان بدون تکلیف و امر و نهی و ثواب و عقاب عبث است و با این امور چاره‌ای نیست از یک امر و ناهی و ادب‌کننده و معلم از جانب خداوند، پیامبر را تصدیق نمی‌کند، یا گفته شود: عظمت رسول تابع عظمت مرسل

۱ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول؛ ج ۴؛ ص ۴۰

است پس هر آنچه جایگاه مرسل بلندتر باشد، مکان رسول هم بلندتر است، و همچنین کسی که وجود صانع را تصدیق نکند چطور رسول او را تصدیق کند، و گفته شده است: کسی که شناسد خداوند را که نمی‌توان به او دست یافت و نمی‌توان او را دید نمی‌شناسد که چاره‌ای نیست که بین او و خداوند واسطه و مبلغی باشد.

و توقف معرفت حجت بر معرفت پیامبر از این جهت است که حجیت او به نص پیامبر است، یا اینکه عظمت خلیفه به عظمت مستخلف شناخته می‌شود زیرا او نائب و قائم مقام است، حاصل اینکه کسی که بشناسد که جهت نیاز به پیامبر احتیاج خلق به او در کسب معرفت خداوند است و شناخت آنچه خداوند را راضی می‌کند و یا خداوند را به سخط می‌آورد و اینکه نبی سبب انتظام امور خلق و فراخوان آنها به آنچه صلاح است و بازدارنده آنها از شر و فساد، شارع دین آنها و مانع خروج آنها از راه راست، علم پیدا می‌کند که چاره‌ای از قائم مقام نبی نیست که مانند نبی در علم و عمل و اخلاق و کمالات باشد تا مردم را بخواند به آنچه پیامبر می‌خواند و حافظ دین و شریعت پیامبر باشد و معصوم از خطا و لغزش باشد و اگر پیامبر را چنین شناسد بلکه گمان کند که او هم سلطانی از سلاطین است که امورش مبتنی بر اجتهاد و تخمین است، جایز می‌داند که مردم دیگری را مقام پیامبر نصب کنند همچنان که مخالفین چنین گمان می‌کنند و جایز می‌داند که خلیفه پیامبر فاسقینی چون عثمان، معاویه، یزید و بنی مروان باشند.»

غضب خداوند عجل الله تعالی فرجه نسبت به ظلم مردم به امام

بحث ما پیرامون علل غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه بود، حکمت دیگری که در روایات برای غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه بیان شده است اینکه خداوند نسبت به ظلم مردم به امام خشمگین می‌شود. از این رو به امر خداوند از نظرها غائب می‌شوند.

روایت اول:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَرَجِ قَالَ: كَتَبَ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام إِذَا غَضِبَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ نَحْنًا عَنْ جَوَارِهِمْ.^۱ «محمد بن فرج گفت: امام باقر عليه السلام به من نوشت: زمانی که خدای تبارک و تعالی بر خلقش خشم کند، ما را از مجاورت آنها دور کند.»

روایت دوم:

أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهورٍ جَمِيعاً عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهورٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام خَبَرْتُ تَدْرِيهِ خَيْرٌ مِنْ عَشْرِ تَرْوِيهِ إِنَّ لِكُلِّ حَقٍّ حَقِيقَةً وَ لِكُلِّ صَوَابٍ نُوراً ثُمَّ قَالَ إِنَّا وَ اللَّهُ لَا نَعُدُّ الرَّجُلَ مِنْ شِيعَتِنَا فَقِيهاً حَتَّى يُلْحَنَ لَهُ فَيَعْرِفَ اللَّحْنَ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ عَلَى مِنْبَرِ الْكُوفَةِ إِنَّ مِنْ وَرَائِكُمْ فِتْنَةً مُظْلِمَةً عَمِيَاءَ مُنْكَسِفَةً لَا يَنْجُو مِنْهَا إِلَّا النُّومَةُ قِيلَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَا النُّومَةُ قَالَ الَّذِي يَعْرِفُ النَّاسَ وَ لَا يَعْرِفُونَهُ وَ اَعْلَمُوا أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَكِنَّ اللَّهَ سَيُعْطِي خَلْقَهَا عَنْهَا بِظُلْمِهِمْ وَ جَوْرِهِمْ وَ إِسْرَافِهِمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ خَلَّتِ الْأَرْضُ سَاعَةً وَاحِدَةً مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا وَ لَكِنَّ الْحُجَّةَ يَعْرِفُ النَّاسَ وَ لَا يَعْرِفُونَهُ كَمَا كَانَ يُوسُفُ يَعْرِفُ النَّاسَ وَ هُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ ثُمَّ تَلَا "يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ".^۲

«مفضل بن عمر گوید: امام صادق عليه السلام فرمود: یک خبر که آن را درک می‌کنی بهتر است از ده خبر که صرفاً آن را روایت می‌کنی، همانا هر حقی دارای حقیقتی است و هر کار درستی را نوری است، سپس فرمود: و به خدا سوگند، کسی از شیعیان خود را فقیه نمی‌شماریم تا اینکه به رمز سخنی به او گفته شود و او آن رمز را دریابد، همانا امیر مؤمنان عليه السلام بر منبر کوفه فرمود: «به راستی که فتنه‌هایی ظلمانی و کدر و تاریک پشت سر دارید که

۱ الکافی؛ ج ۱؛ ص ۳۴۳

۲ الغیبة للنعمانی؛ ص ۱۴۱

جز نومه کسی از آن نجات نمی‌یابد، به آن حضرت عرض شد: ای امیر مؤمنان نومه چیست؟ فرمود: آن کسی است که مردم را می‌شناسد ولی مردم او را نمی‌شناسند، و بدانید که زمین از حجت خدای عزّ و جلّ خالی نمی‌ماند ولی خدای به زودی دیده خلقش را از حجت نابینا می‌سازد به خاطر ظلم و جورشان و زیاده‌روی آنان نسبت به خودشان، و اگر زمین یک ساعت از حجت خدا خالی بماند اهل خود را فرو می‌برد، لکن آن حجت مردم را می‌شناسد و آنان او را نمی‌شناسند، چنان که یوسف مردم را (برادرانش را) می‌شناخت و آنها او را نمی‌شناختند. سپس آن حضرت این آیه را تلاوت فرمود: «يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ - الْخ» ای دریغ بر بندگان، پیامبری بر ایشان نیامد مگر اینکه او را به مسخره می‌گرفتند»

روایت سوم:

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُمَرَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مَرْوَانَ الْأَنْبَارِيِّ قَالَ خَرَجَ مِنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام إِنَّ اللَّهَ إِذَا كَرِهَ لَنَا جِوَارَ قَوْمٍ نَزَعَنَا مِنْ بَيْنِ أَظْهُرِهِمْ.^۱ «نامه‌ای از ابو جعفر عليه السلام صادر گشت: خداوند هنگامی که ناخرسند باشد برای ما همجواری قومی را ما را از میان آنها بیرون می‌برد.»

غضب خداوند نسبت به ظلم مردم به امام

بررسی سند روایت اول:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَرَجِ

محمد بن فرج:

نظر نجاشی: او از امام کاظم علیه السلام روایت نقل کرده است و کتابی به نام المسائل دارد. مرحوم نجاشی به آن کتاب طریق دارد.

شیخ طوسی گاهی ایشان را جزء اصحاب امام رضا علیه السلام ذکر کردند و فرمودند او ثقة است و گاهی جزء اصحاب امام جواد علیه السلام ذکر کردند و گاهی هم جزء اصحاب امام هادی علیه السلام ذکر کردند.

مرحوم خوئی روایاتی را در مورد او نقل می‌کند:

و قال الكشي (٤٩٣-٤٩٥): «حدثني محمد بن قولويه، قال: حدثنا سعد بن عبد الله، قال: حدثنا أحمد بن هلال، عن محمد بن الفرّج، قال: كتبت إلى أبي الحسن عليه السلام أسأله عن أبي علي بن راشد، و عن عيسى بن جعفر بن عاصم، و ابن بند، فكتب إلي: ذكرت ابن راشد عليه السلام فإنه عاش سعيدا و مات شهيدا، و دعا لابن بند، و العاصمي».

«کشی نقل می‌کند که محمد بن فرج گفت: نامه‌ای به ابو الحسن علیه السلام نوشتم تا از علی بن راشد و عیسی بن جعفر بن عاصم و ابن بند سؤال کنم پس به من نوشت: ابن راشد سعادتمند زندگی کرد و شهید از دنیا رفت و برای ابن بند و عاصمی دعا کرد.»

روی محمد بن یعقوب الكلینی باسناده، عن الخیرانی، عن أبيه، أنه قال: كان يلزم باب أبي جعفر ع للخدمة التي وكل بها، (إلى أن قال) ذكر أبي أنه لم يخرج من منزله حتى قطع على يديه نحو من أربع مائة إنسان، و اجتمع رؤساء العصابة عند محمد بن الفرّج و يتفاوضون هذا الأمر (أى فى أمر الإمامة). الحديث. «چون حضرت جواد الائمه علیه السلام درگذشت، پدرم گوید: من هنوز از منزل بیرون نرفته بودم که قریب چهار صد نفر به امامت حضرت علی النقی علیه السلام یقین کرده بودند و رؤساء شیعه نزد محمد بن فرج آمدند، راجع باین امر گفتگو می‌کردند.»

و روی ایضا بإسناده، عن علی بن محمد النوفلی، قال: قال لی محمد بن الفرّج: إن أبا الحسن ع کتب إليه: یا محمد اجمع أمرک، و خذ حذرک، قال: فأنا فی جمع أمری و لیس أدری ما کتب به إلی، حتی ورد علی رسول حملنی من مصر مقیدا، و ضرب علی کل ما أملك، و کنت فی السجن ثمان سنین، ثم ورد علی منه فی السجن کتاب: یا محمد لا تنزل فی ناحیة الجانب الغربی، فقرأت الکتاب فقلت یکتب إلی بهذا، و أنا فی السجن، إن هذا لعجیب، فما مکثت إن خلی عنی و الحمد لله، قال: و کتب إلیه محمد بن الفرّج یسأله عن ضیاعه، فکتب إلیه: سوف ترد علیک و ما یضرک أن لا ترد علیک، فلما شخص محمد بن الفرّج إلی العسکر کتب إلیه برد ضیاعه، و مات قبل ذلک، قال: و کتب أحمد بن الخضیب إلی محمد بن الفرّج یسأله الخروج إلی العسکر، فکتب إلی أبی الحسن علیه السلام یشاوره، فکتب إلیه: اخرج، فإن فیہ فرجک إن شاء الله تعالی، فخرج فلم یلبث إلا یسیرا حتی مات.

«علی بن محمد نوفلی گوید: محمد بن فرج به من گفت: حضرت ابو الحسن (امام هادی) علیه السلام به من نوشت: ای محمد! کارهایت را سامان بده و مواظب خود باش. من مشغول سامان دادن کارم بودم و نمی دانستم مقصود حضرت از آنچه به من نوشته چیست که ناگاه مأمور آمد و مرا از مصر دست بسته حرکت داد، و تمام دارائیم را توقیف کرد و ۸ سال در زندان بودم، سپس نامه‌ئی از حضرت در زندان به من رسید که: ای محمد! در سمت بغداد منزل نکن. نامه را خواندم و گفتم: من در زندانم و او به من چنین می نویسد؟! این موضوع شگفت آور است. چیزی نگذشت که - خدا را شکر - مرا رها کردند.

و محمد بن فرج به آن حضرت نامه نوشت و در باره زمین و املاک او (که بناحق تصرف کرده بودند) سؤال کرد حضرت به او نوشت: بزودی به تو بر می گردانند و اگر هم به تو باز نگردد، زبانی به تو نرسد، چون محمد بن فرج به سامره حرکت کرد، برایش نامه آمد که ملک به تو برگشت، ولی او پیش از گرفتن نامه درگذشت. و احمد بن خضیب به محمد بن فرج نوشت و از او تقاضا کرد به سامره رود، محمد به عنوان مشورت مطلب را به امام هادی علیه السلام نوشت، حضرت به او نوشت: برو، زیرا گشایش و خلاصی تو در آن است ان شاء الله تعالی. او رفت و پس از اندکی درگذشت.»

و روی ایضا، عن الحسین بن محمد، عن رجل، عن أحمد بن محمد، قال: أخبرنی أبو یعقوب، قال: رأیته (یعنی محمدا): قبل موته بعسکر فی عشیة، و قد استقبل أبا الحسن علیه السلام، فنظر إلیه و اعتل من غد، فدخلت إلیه عائدا بعد أيام من علته و قد ثقل، فأخبرنی أنه بعث إلیه بثوب فأخذه و أدرجه و وضعه تحت رأسه، قال: فكفن فیہ، (الحدیث).

«ابو یعقوب گوید: شبی محمد (بن فرج) را پیش از مرگش در برابر امام هادی علیه السلام دیدم: حضرت به او نگاه کرد و او فردا بیمار شد، چند روز که از بیماریش گذشت، به عیادتش رفتم، سنگین شده بود، به من خبر داد که امام برای او پارچه‌ئی فرستاده و او آن را پیچیده و زیر سرش گذاشته، سپس او را در همان پارچه کفن کردند.»

و روی علی بن عیسیٰ الإربلی، عن الطبرسی، عن محمد بن الفرّج مرسلًا، قال: کتب إلى أبو جعفر عليه السلام: احمّلوا إلىّ الخمس، فإنّی لست آخذہ منکم سوى عامی هذا، فقبض عليه السلام فی تلك السنّة.

و روی هو عن محمد بن الفرّج مرسلًا، قال: قال لی علی بن محمد عليه السلام: إذا أردت أن تسأل مسألة فاکتبتها، و ضع الكتاب تحت مصلاک و دعه ساعة، ثم أخرجہ و انظر فيه، قال: ففعلت فوجدت جواب المسألة موقعًا فيه.

«محمد بن فرج گفت: علی بن محمد عليه السلام به من گفت: هنگامی که اراده کردی از مسئله‌ای سؤال کنی پس آن را بنویس و آن زیر سجاده خود قرار ده و آن را رها کن سپس آن را خارج کن و به آن نظر کن گوید: چنین کردم سپس جواب مسئله را یافتم.»

و روی الشیخ- قدس سره- بإسناده، عن محمد بن جعفر بن محمد بن الفرّج الرخجی، قال: کان عمر بن الفرّج شدید الانحراف عن آل محمد عليه السلام، فأنا أبرأ إلى الله منه، و کان جدی أخوه محمد بن الفرّج شدید المودة لهم رحمہ الله و رضی عنه.^۱ «شیخ به اسنادش از محمد بن جعفر بن محمد بن فرج رخجی روایت کرد که گفت: عمر بن فرج شدیداً منحرف از آل محمد عليه السلام بود و من از او برائت می‌جستم، و جد من برادر او محمد بن فرج عليه السلام شدیداً نسبت به آل محمد مودت داشت.»

مرحوم خوئی می‌فرماید:

هذه الروایات و إن كانت كلها ضعيفة، إلا أنها تؤيد جلاله الرجل و مكانته عند الشيعة و الإمامين. الجواد عليه السلام، و الهادی عليه السلام، و يكفي في اعتباره شهادة الشيخ بوثاقته. روی عن أبي الحسن عليه السلام، و روی علی بن محمد، مرفوعاً عنه.^۲ «این روایات اگر چه ضعیف هستند لکن جلالت ایشان و جایگاه او نزد شیعه و امام جواد و امام هادی عليه السلام را تأیید می‌کند، و در اعتبار او شهادت شیخ به وثاقت او کفایت می‌کند.»

به نظر ما روایاتی که نقل شد خود دلیل بر وثاقت و اعتبار محمد بن فرج می‌باشد.

مرحوم مجلسی این روایت را تضعیف می‌کند و در توضیح روایت می‌فرماید:

" علی خلقه "أى أكثرهم "نحانا" أى أبعدنا" عن جوارهم "بكسر الجيم أى مجاورتهم، و يدل علی أن غيبة الإمام عليه السلام غضب علی أكثر الخلق".^۳ «"علی خلقه" یعنی بیشتر آن‌ها "نحانا" یعنی ما را دور می‌کند "عن جوارهم" یعنی مجاورت آن‌ها، و این روایت دلالت می‌کند که غیبت امام غضب خداوند بر بیشتر خلق است.»

۱ معجم رجال الحديث ؛ ج ۱۸ ؛ ص ۱۳۷

۲ معجم رجال الحديث ؛ ج ۱۸ ؛ ص ۱۳۹

۳ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول ؛ ج ۴ ؛ ص ۶۱

بررسی سند روایت دوم:

أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ وَ مُحَمَّدٌ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ جَمِيْعٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ جُمُهورٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ

حسن بن محمد بن جمهور:

نظر نجاشی:

ثقة في نفسه، يروى عن الضعفاء و يعتمد على المراسيل. ذكره أصحابنا بذلك و قالوا: كان أوثق من أبيه و أصلح.^۱
« او في نفسه ثقة است، ولی از ضعفا روایت می کند و بر مراسیل اعتماد می کند. این مطلب را اصحاب ذکر کردند و گفتند: او از پدرش اوثق و اصلح بود.»

در وجیزه هم توثیق شده است.

فرزند مرحوم مامقانی می فرماید:

الذي يظهر من كلمات أرباب الجرح و التعديل هو وثاقه المترجم بنفسه، و الحكم على رواياته المسندة بالصحة، نعم يجب التوقف في رواياته المرسله أو المسندة برواه غير معروفين.^۲

«آنچه از کلمات ارباب جرح و تعدیل ظاهر است و ثاقت خود مترجم است، و حکم صحت به روایات مسند او، بله در روایات مرسل او یا مسند به روات غیر معروف او باید توقف کرد.»

بررسی سند روایت سوم:

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُمَرَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مَرْوَانَ الْأَنْبَارِيِّ

مروان انباری:

بعضی می خواهند بگویند این روایت از امام جواد است ولی مرحوم خوئی استبعاد می کنند می فرماید:

۱ رجال النجاشی ؛ ص ۶۲

۲ تنقیح المقال فی علم الرجال (ط الحديث) ؛ ج ۲۰ ؛ ص ۳۸۹

فمروان الأنباري أسبق طبقه من رواة النص على أبي محمد عليه السلام بكثير.^١ « طبقه مروان انباري از رواتي كه نص بر امام حسن عسکري عليه السلام را روايت کردند بسيار سابق تر است.»

پس مراد از ابو جعفر عليه السلام در اين روايت امام باقر عليه السلام هستند.

مرحوم خوئي عنوان مروان را مطرح کرده، می فرماید:

الظاهر مروان هذا متحد مع مروان بن مسلم الآتي. عده ابن شهر آشوب ممن روى النص على أبي محمد الحسن العسكري عليه السلام.^٢ « ظاهرًا مروان با مروان بن مسلم متحد است. ابن شهر آشوب او را از کسانی شمرده كه نص بر امام حسن عسکري عليه السلام را روايت کرده است.»

از سنخ روايات مروان انباري امامي بودن او استفاده می شود اما حسن حال يا وثاقت او ثابت نيست.

از اين سه روايت استفاده می شود كه غضب و كراهت خداوند عز و جل از ظلم مردم به امام، باعث غيبت امام از مردم می شود.

اثبات عدم لياقت مدعيان حكومت بر مردم

حكمت ديگر غيبت اين است كه هر گروه و حزبي با هر تئوري حكومت داري كه دارد، به قدرت برسد؛ تا در زمان ظهور امام زمان عليه السلام ديگر كسي ادعاي حكومتي مانند حكومت امام نكند؛ كه ما نيز چنين حكومتي را می توانستيم تشكيل دهيم.

رسیدن پیام اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله به سراسر عالم

حكمت ديگر غيبت رسيدن پيام اهل بيت عليهم السلام به تمام عالم می باشد؛ كه از حكمت های زمان بر غيبت است:

روی بآسانید عن الصادق عليه السلام أنه ذكر كوفه و قال: ستخلو الكوفة من المؤمنين و يأزر عنها العلم كما تأزر الحية في جحرها، ثم يظهر العلم ببلده يقال لها (قم)، تصير معدنا للعلم و الفضل حتى لا يبقى في الأرض مستضعف في الدين حتى المخدرات في الحجال، و ذلك عند قرب ظهور قائمنا، فيجعل الله قم و أهله قائمين مقام الحجّة، و لو لا ذلك لساخت الأرض بأهلها و لم يبق في الأرض حجّة، فيفيض العلم منه الى سائر البلاد في المشرق و المغرب،

١ معجم رجال الحديث ؛ ج ١٩ ؛ ص ١٣٠

٢ معجم رجال الحديث ؛ ج ١٩ ؛ ص ١٣٠

فَيَتِمَّ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى الْخَلْقِ حَتَّى لَا يَبْقَى أَحَدٌ عَلَى الْأَرْضِ لَمْ يَبْلُغْ إِلَيْهِ الدِّينَ وَ الْعِلْمَ، ثُمَّ يَظْهَرُ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ يَسِيرُ سَبِيلاً لِنَقْمَةِ اللَّهِ وَ سَخَطِهِ عَلَى الْعِبَادِ، لِأَنَّ اللَّهَ لَا يَنْتَقِمُ مِنَ الْعِبَادِ إِلَّا بَعْدَ انْكَارِهِمْ حُجَّتَهُ.^۱

« از امام صادق علیه السلام روایت شده که کوفه را ذکر کردند و فرمودند: کوفه از مؤمنان خالی می‌شود. و علم از آن برچیده می‌شود، آنچنانکه مار در لانه خود درهم می‌پیچد. آنگاه در شهری به نام «قم» ظاهر می‌شود، و آنجا معدن علم و فضل می‌گردد، و آن در نزدیکیهای ظهور قائم ما است. و خداوند قم و اهل آنرا قائم مقام حضرت حجت علیه السلام قرار می‌دهد، و حجت خود را بر مردم جهان به اتمام می‌رساند تا اینکه در روی کرده زمین کسی نمی‌ماند که علم و دین به او نرسیده باشد، و سپس حضرت قائم علیه السلام ظاهر می‌گردد و این سبب نقمت و سخط خداوند بر بندگان می‌گردد زیرا خداوند از بندگان انتقام نمی‌گیرد مگر بعد از اینکه حجت را انکار کنند».

البته ممکن است علل و حکمت‌های دیگری هم باشد که در روایات به آن اشاره نشده یا ما نتوانستیم آن را درک کنیم. به امید این که از تحقیقات دیگران بهره‌مند شویم. ان شاء الله!

^۱ کشف الأسرار فی شرح الإستبصار؛ ج ۲؛ ص ۱۳